

پشتیبانی از وصیت

به قلم

شیخ ناظم عقیلی

مترجم

گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی علیه السلام

پشتیبانی از وصیت	نام کتاب
انتصاراً للوصية	نام کتاب اصلی
شیخ ناظم عقیلی	نویسنده
گروه مترجمان انتشارات انصار امام مهدی <small>علیه السلام</small>	مترجم
اول	نوبت انتشار
۱۴۰۱	تاریخ انتشار
۲۰۱۱ / ۱۴۳۲	تاریخ انتشار کتاب اصلی
۸۰	کد کتاب
اول	ویرایش ترجمه

جهت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص دعوت مبارک سید احمد الحسن علیه السلام

به تارنماهای زیر مراجعه کنید:

www.almahdyoon.co

www.almahdyoon.com

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فهرست

۹.....	نصیحت
۱۱.....	وصیت رسول خدا محمد ﷺ در شب وفاتش به علی بن ابی طالب <small>رضی الله عنه</small>
۱۳.....	مقدمه چاپ دوم
۱۵.....	پیش درآمد
۱۶.....	نکته اول
۱۸.....	نکته دوم
۲۲.....	نکته سوم
۲۶.....	نکته چهارم
۳۲.....	نکته پنجم
۴۳.....	نکته ششم
۵۲.....	نکته هفتم
۵۸.....	نکته هشتم
۶۰.....	نکته نهم
۶۱.....	نکته دهم
۶۷.....	راویان وصیت رسول خدا محمد ﷺ در شب وفاتش به علی بن ابی طالب <small>رضی الله عنه</small>
۶۸.....	جماعت
۶۸.....	احمد بن عبدالواحد معروف به احمد بن عبدون
۷۰.....	حسین بن عبیدالله غضائری
۷۱.....	ابوعبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری
۷۳.....	علی بن سنان موصلی عدل
۸۳.....	علی بن حسین
۸۵.....	احمد بن محمد بن خلیل
۸۷.....	جعفر بن احمد مصری
۹۱.....	حسن (حسین) بن علی
۹۳.....	علی بن بیان بن زید بن سیابه (پدر حسین بن علی مصری)

۹۹.....	پیوست.....
۱۰۰.....	علی بن حسین = علی بن حسین بن بابویه.....
۱۰۲.....	نکته اول.....
۱۰۳.....	کتاب تهذیب الاحکام.....
۱۱۵.....	کتاب استبصار شیخ طوسی.....
۱۲۲.....	کتاب غیبت شیخ طوسی.....
۱۲۴.....	امالی شیخ طوسی.....
۱۳۰.....	کتاب‌های شیخ صدوق.....
۱۳۳.....	کامل الزیارات، از جعفر بن محمد بن قولویه.....
۱۳۵.....	کتاب‌های شیخ مفید <small>رحمته الله</small>
۱۴۳.....	نکته دوم.....
۱۴۶.....	کسانی که عنوان «علی بن حسین» از آن‌ها نقل کرده است.....
۱۶۲.....	روایت‌کنندگان از عنوان «علی بن حسین».....
۱۷۰.....	نکته سوم.....
۱۷۴.....	تکمیل مطالب گفته‌شده.....

تقدیم

به آن شهیدان سعادت‌مند، و دانشمندان پرهیزکار، و سروران شریف؛

به آن خون‌های پاک، و ارواح طاهر خالص؛

به آن کسانی که فرشتگان آسمان آن‌ها را می‌شناسند؛

به آن کسانی که تیره‌روزانِ اهل زمین، آن‌ها را نمی‌شناسند؛

به شهدای انصار امام مهدی (علیه السلام)؛

این اندک‌تلاش را به‌عنوان پیشکشی به آن‌ها تقدیم می‌کنم؛ با این امید که خداوند متعال آن را به‌عنوان اندکی از حقی که بر ما دارند بر ما ببخشد؛ همان حقی که بر ما سخت‌گران است و ما تاب و تحمل استیفایش را نداریم، مگر به فضل و توفیق خداوند.

ای آقایان گرامی من، به حق احمدالحسن بر شما، و حق پدران پاکش، و به حق صدیقه طاهره فاطمه زهرا بر شما، مرا نزد خداوند متعال شفاعت کنید تا عمرم با رستگاری بر ولایت یمانی آل محمد و پدر بزرگوارش حجت بن الحسن (علیه السلام) به پایان برساند؛ شما که پاک و پاکیزه شدید، و زمینی که شما در آن دفن شدید هم پاک و طاهر گردید؛

و سلام بر شما، و رحمت و برکات خداوند بر شما،

در تک‌تک لحظات شب‌ها و روزها.

نصیحت

شیخ صدوق رحمته الله: با سند از امام جعفر بن محمد، از پدرش، از جدش، از علی بن ابی طالب رضی الله عنه در حدیثی طولانی نقل کرده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیتش به حضرت علی رضی الله عنه فرمود: «ای علی، بدان مردمانی که شگفت‌ترین ایمان و بیشترین یقین را دارند عده‌ای در آخرالزمان هستند که هیچ پیامبری را دیدار نکرده‌اند و حجت از آن‌ها پنهان است، ولی آن‌ها به سیاهی روی سفیدی ایمان آوردند.»^۱

از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت شده است، فرمود: «کدام ایمان، شگفت‌انگیزتر است؟» گفتند: ایمان فرشتگان. فرمود: «و این کجایش شگفت‌انگیز است، در حالی که به آن‌ها وحی نازل می‌شود؟» گفتند: ایمان ما. فرمود: «و این کجایش شگفت‌انگیز است در حالی که شما مرا می‌بینید؟» گفتند: پس کدام ایمان است؟ فرمود: «ایمان آوردن قومی در آخرالزمان، به سیاهی روی سفیدی.»^۲

از رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله روایت شده است، فرمود: «مرا از کسانی خبر دهید که از برترین ایمان در میان اهل ایمان برخوردارند.» گفتند: ای رسول خدا، فرشتگان. فرمود: «آن‌ها چنین‌اند و باید هم چنین باشند؛ و چه چیزی آن‌ها را بازدارد در حالی که خدا آن‌ها را در همان جایگاهی که برایشان مقرر داشته، قرارشان داده است؛ بلکه غیر از آن‌ها هستند.» گفتند: ای رسول خدا، انبیا؛ همان کسانی که خداوند آن‌ها را با رسالت و نبوت فضیلت بخشید. فرمود: «آن‌ها چنین‌اند و باید هم چنین باشند؛ و چه چیزی آن‌ها را بازدارد در حالی که خدا آن‌ها را در همان جایگاهی که برایشان مقرر داشته، قرارشان داده است؛ بلکه غیر از آن‌ها هستند.» گفتند: ای رسول خدا، شهیدانی که به‌همراه انبیا شهید شده‌اند. فرمود: «آن‌ها چنین‌اند و باید هم چنین باشند؛ و چه چیزی آن‌ها را بازدارد در حالی که خدا آن‌ها را با شهادت همراه پیامبران گرامی داشته است؛ بلکه غیر از آن‌ها هستند.» گفتند: پس ای رسول خدا، این‌ها چه کسانی هستید؟

۱. کمال‌الدین و تمام‌النعمه، ص ۲۸۸.

۲. مستدرک‌الوسائل، ج ۱۷، ص ۳۰۰.

۱۰ پشتیبانی از وصیت

فرمود: «عده‌ای هستند که در پشت مردان قرار دارند و پس از من می‌آیند. آن‌ها به من ایمان می‌آورند در حالی که مرا ندیده‌اند، و مرا تصدیق می‌کنند در حالی که مرا ندیده‌اند. آن‌ها کاغذ آویخته‌ای را پیدا می‌کنند و به آنچه در آن است عمل می‌کنند. این‌ها برترین ایمان را در میان اهل ایمان دارند.»^۱

وصیت رسول خدا محمد ﷺ در شب وفاتش به علی بن ابی طالب علیه السلام

شیخ طوسی در کتاب غیبت گفته است: جماعت به ما خبر داد، از اباعبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از علی بن سنان موصلی عدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمد بن خلیل، از جعفر بن احمد مصری، از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از اباعبدالله جعفر بن محمد، از پدرش باقر، از پدرش ذی‌الثغفات سیدالعابدین، از پدرش حسین زکی شهید، از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که از دنیا رفتند به علی علیه السلام فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت صلی الله علیه و آله وصیتشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی؛ و تو ای "علی" اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک‌وتعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر (تصدیق‌کننده بزرگ پیامبر) و فاروق اعظم (به‌وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می‌شود) و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل‌بیتم هستی -چه زنده و چه مرده ایشان- و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری، فردای قیامت مرا ملاقات می‌کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می‌بیند و نه من او را می‌بینم. تو پس از من جانشین و خلیفهام بر اتمم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر "حسن" که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرارسید آن را به فرزندم "حسین" پاک و شهید بسپارد؛ وقتی وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت‌کنندگان و صاحب ثقات (دارای پینه‌های عبادت) "علی" واگذار نماید؛ هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" باقر تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "جعفر" صادق بسپارد؛ آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش "موسی" کاظم واگذار کند؛ وقتی وفات او فرارسید به فرزندش "علی" رضا تسلیم

کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" ثقه تقی بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "علی" ناصح واگذار نماید؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "حسن" فاضل بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که نگهداشته شده از آل محمد علیهم السلام است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین [نفر از مهدیین و] مقربین است تسلیم نماید و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی خواهد بود؛ او اولین مؤمنان است.»^۱

مقدمهٔ چاپ دوم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الاثمه و المهديين و سلم تسليمًا

پس از آنکه این کتاب را به رشتهٔ تحریر درآوردم و کوتاه آمده، به بررسی علم رجال و سندها پرداختم تا به امید هدایت طالبان حقیقت، حجت را هرچه بیشتر بر معاندان تمام کنم، به ذهنم خطور کرد برخی پاورقی‌ها و جزئیات توضیحی ساده را به آن بیفزایم؛ به خصوص پس از آنکه سخنان برخی از بلندگوهای مراجع بدنهاد را شنیدم که از روی جهالت و عناد و بی‌مبالاتی، یاهوهایی را به هم بافته‌اند.

الحمد لله، بنده توفیق چنین کاری را یافتم و آنچه امکانش را داشتم به سرعت نوشتم... و آن را با پیوستی طولانی برای این توضیح به پایان رساندم که «علی بن حسین» موجود در سند وصیت، همان «علی بن حسین بن بابویه قمی»، پدر شیخ صدوق است، نه هیچ‌کس دیگری، تا هیچ دلیل و عذر و بهانه‌ای برای بهانه‌تراشان باقی نماند.

مشخص است ترسی شدید بر این جماعت سایه افکنده است؛ زیرا از آن‌ها حتی یک برگهٔ نوشته‌شده، در پاسخ به مطالب نگاشته‌شده توسط انصار امام مهدی (علیه السلام) ندیدیم و این مکر و حيلهٔ عاجزانهٔ آن‌ها بوده است که با به‌هم‌بافتن سخنانی نامربوط، دربارهٔ چیزهایی روده‌درازی کنند که معنایشان را درک نمی‌کنند، و این روش، کار افراد عاجز و ناتوان است؛ همان کسانی که از رویارویی با دلیل در برابر دلیل هراس دارند. اگر این‌ها علمی داشتند چیزی را که به درستی‌اش باور داشتند می‌نوشتند؛ ولی از آنجا که خودشان می‌دانند چیزی که در چننه دارند تنها غباری است در برابر گوهر گران‌قدر، پس اگر آن را نشان دهند قطعاً

در برابر همگان رسوا خواهند شد و واقعیت نیز چنین است؛ از این رو به سکوتی شک‌برانگیز روی آوردند!

و الحمد لله رب العالمین

شیخ ناظم عقیلی

اواخر رجب‌الأصب ۱۴۳۱ق

بسم الله الرَّحْمَن الرَّحِيم

و الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً كثيراً

پیش درآمد

دربارهٔ درست بودن وصیت، در کتاب «در دفاع از وصیت» و نیز کتاب «وصیت و وصی احمد الحسن» با قرینه‌هایی که موجب قطعیت می‌شود و مخالف را مجبور به پذیرفتن می‌کند مطلب را به‌طور مفصل تشریح کردم، و هرکس با دیدهٔ انصاف به آنچه نوشته شده است بنگرد، میزان جهالت و نادانی کسانی را که بی‌محابا دربارهٔ ضعف روایت وصیت سخن می‌گویند یا کسانی را که درستی و صحت روایات را فقط به توثیقات وارد شده در کتاب‌های رجال منحصر می‌دانند مشخص می‌شود.

ولی از آنجا که این جماعت نادان، مطالعه نمی‌کنند یا آنچه را می‌خوانند درک نمی‌کنند، یا از آنجا که به‌طور پیش‌فرض و قبل از هر کاری، راه تکذیب را در پیش گرفته‌اند، آن‌ها را چنین می‌بینیم که هیچ پاسخی به مطالب نوشته‌شده در کتاب «در دفاع از وصیت» ارائه نکردند و نابخردانه شروع به فریادکشیدن کردند تا عقل مردم را به سخره بگیرند و آن‌ها را از حق و یاری‌رساندن به حق دور سازند؛ در حالی که سخنانی را دستاویز قرار دادند که نه گرسنه‌ای را سیر می‌کند و نه تشنه‌ای را سیراب. اینان هرگز به دنبال حق نبوده‌اند و پناه بر خدا. نفس‌هایشان جز مکر و فریب و کینه و حسادت چیز دیگری در خود نهفته ندارد.

مطالبی که در آن کتاب نوشته شد برای کسی که گوش شنوا دارد در حالی که بر خودش گواه است کافی است؛ ولی به حول و قوهٔ الهی می‌خواهم این جماعت را هرچه بیشتر و بیشتر رسوا، و میزان جهالت و نادانی‌شان را در برابر همه آشکار کنم؛ البته این در صورتی است که کسی باشد که بخواهد یوغ بندگی و استحمار را از گردن خود بردارد؛ و امید که

مردم، این چنین باشند!

اکنون به صورتی بسیار مختصر - به میزان سستی تصور آن‌ها که قائل اند تنها راه ممکن برای اعتماد به روایات، مراجعه به کتاب‌های رجال است، خواهیم پرداخت؛ زیرا بنده در چند ماه گذشته کتابی را در این زمینه نوشتم که در حال انتشار است و در آن به تفصیل، میزان اعتبار این کتاب‌ها و صلاحیت نداشتن آن‌ها را به عنوان وسیله‌ای قابل اعتماد برای ردّ روایات آل محمد علیهم‌السلام بیان داشته‌ام.

همچنین اکنون به اختصار به وثاقت راویان وصیت رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در شب وفاتش خواهیم پرداخت؛ و برای این جاهلان بهتر است خود را به خاطر مصیبت و وضعیت ناگوار و ننگ جهل رسواکننده‌ای که بر آن‌ها وارد می‌شود در خاک مخفی کنند.

پیش از بیان وثاقت راویان وصیت، جا دارد ابتدا به چند نکته بپردازیم:

نکته اول

اتخاذ روشی به خصوص که از اهل بیت علیهم‌السلام صادر نشده باشد، جسارت و مخالفتی شرعی در برابر دین محمد و آل محمد علیهم‌السلام به حساب می‌آید؛ چه برسد به زمانی که آن روش، مخالف رویه‌ای باشد که از اهل بیت علیهم‌السلام روایت شده است؟!

و روشن خواهیم کرد محدود کردن پذیرش روایات فقط به وثاقت راویان، یا مبالغه در این کار، مخالف روایات اهل بیت علیهم‌السلام است و روایات در این خصوص بسیارند؛ ولی در این صفحات اندک، تنها به یک یا دو روایت بسنده می‌کنم:

احمد بن محمد بن خالد برقی، از محمد بن اسماعیل، از جعفر بن بشیر (از ابوالحصین)، از ابوبصیر، از ابو جعفر علیه‌السلام یا از اباعبدالله علیه‌السلام روایت کرده است که حضرت

فرمود: «اگر شخصی مُرَجّی یا قَدْری یا حَرّوری^۱ برای شما حدیثی نقل کرد که منسوب به ما بود آن را تکذیب نکنید؛ زیرا شما نمی‌دانید شاید گوشه‌ای از حق را داشته باشد و [به این ترتیب] خداوند بالای عرشش تکذیب شود.»^۲

از باب الزام یادآور می‌شوم سند این روایت صحیح است و در کنار آن، روایات دیگری هم هستند که می‌توان آن‌ها را از انصار امام مهدی علیه السلام درخواست کرد؛ زیرا بررسی این روایت‌ها و پرداختن به شرح حال راویانشان در این جایگاه، موجب طولانی شدن این بحث می‌شود.

همچنین با سند صحیح از محمد بن یحیی، از عبدالله محمد، از علی بن حکم، از ابان بن عثمان، از عبدالله بن ابی‌یعفور روایت شده است، گفت: حسین بن ابوعلاء به من گفت: ابن ابی‌یعفور نیز در مجلسی حاضر بود، گفت: از اباعبدالله علیه السلام درباره تفاوت احادیثی پرسیدم که از برخی راویانی که به آن‌ها اعتماد داریم روایت شده‌اند، با احادیثی که از عده‌ای که به آن‌ها اعتماد نداریم روایت شده‌اند. فرمود: «وقتی حدیثی به سوی شما آمد و شاهدی از کتاب خدا یا از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برایش داشتید درست است؛ وگرنه همان کسی که آن حدیث را آورده است به آن سزاوارتر است.»^۳

ملاک و میزان این متحجرین، ثقه و غیرثقه بودن راویان است؛ در حالی که اهل بیت علیهم السلام فرموده‌اند تکذیب نکنید و حتی حدیثی را که مُرَجّی، قَدْری یا حَرّوری آورده است رد نکنید، و آن‌ها وثاقت یا عدم وثاقت را به عنوان پایه و اساس پذیرفتن روایات در نظر نگرفته‌اند؛ و این پاسخی به بزرگان آن‌هاست؛ یعنی اصل این موضوع از نظر شرعی ثابت نشده است و به آن تکیه نمی‌شود، چه برسد به بحث وجدل درباره خود توثیقات و تضعیفات رجالی!

۱. مرَجّی، قدری، و حروری از فرقه‌های منحرف هستند. (مترجم)

۲. المحاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۹۵

۳. وسائل الشیعه (آل‌البیت)، ج ۲۷، ص ۱۱۰.

نکته دوم

هرکس در کتاب‌های رجال و حتی مشهورترین آن‌ها - که کتاب رجال شیخ طوسی و نجاشی است - تأمل کند، ملاحظه می‌کند این کتاب‌ها در معرض اشتباهات نسخه‌برداری و تحریف قرار گرفته‌اند و نیز ملاحظه می‌کند بسیاری از مطالبشان به‌دور از واقعیت است. به‌عنوان مثال مشاهده می‌کنیم نجاشی، بهترین یاران ائمه علیهم‌السلام مثل «جابر بن یزید» و «مُفَضَّل بن عمر» و «داوود بن کثیر رقی» و «مُعَلَّى بن حُنَیس» و دیگران را ضعیف می‌داند؛ با وجود اینکه روایاتی که آن‌ها را بسیار مدح و ستایش می‌کنند در حد تواتر و کثرت هستند. علاوه بر این، نظرات علمای رجال نیز با یکدیگر ضدونقیض دارد؛ مثلاً مشاهده می‌کنیم شیخ طوسی، شخصیتی را موثق می‌شمارد ولی نجاشی او را ضعیف می‌داند، و گاهی نیز برعکس است. حتی در سخنان یک عالم رجالی نیز تناقضاتی دیده می‌شود؛ به‌عنوان مثال ملاحظه می‌کنیم که نظر شیخ طوسی رحمته‌الله درباره «سهل بن زیاد رازی» از این دست است؛ یعنی شیخ طوسی رحمته‌الله در کتاب «رجال، ص ۳۸۱» او را موثق می‌داند و درباره او می‌گوید: «سهل بن زیاد آدمی، با کنیه اباسعید، ثقه است.» ولی وقتی به کتاب دوم شیخ طوسی یعنی «الفهرست» مراجعه می‌کنیم می‌بینیم در ص ۱۴۰ درباره همین راوی گفته است: «سهل بن زیاد آدمی رازی، با کنیه اباسعید، ضعیف است...»

و برای تأکید بیشتر گفته‌هایم، به‌اختصار چند مصداق درباره تناقض‌گویی شیخ طوسی با شیخ نجاشی (رحمهما الله) را بیان می‌کنم:

۱. داوود بن کثیر رقی:

شیخ طوسی در رجال خود، ص ۳۲۹، شماره ۵۰۰۳ نوشته است: «داوود بن کثیر رقی، هم‌پیمان بنی‌اسد، ثقه است.»

شیخ نجاشی در رجال خود، ص ۱۵۶، شماره ۴۱۰ می‌گوید: «داوود بن کثیر رقی، بسیار ضعیف است و غلات از او روایت می‌کنند. احمد بن عبدالواحد گفته است: هیچ حدیث

درستی از او ندیدم...»

در حالی که ما روایتی از امام صادق علیه السلام داریم که می‌فرماید: «داوود رقی را نسبت به من همانند مقدار نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله به حساب آورید.»^۱

۲. محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی برقی:

شیخ طوسی در رجال خود، ص ۳۴۹، شماره ۵۳۹۱ گفته است: «محمد بن خالد برقی، ثقه است. این عده از اصحاب ابوالحسن موسی علیه السلام بوده‌اند.»

و نجاشی در رجال خود، ص ۳۲۲، شماره ۸۹۸ گفته است: «محمد بن خالد بن عبدالرحمان بن محمد بن علی برقی ابوعبدالله... در حدیث ضعیف است. وی ادیبی بود که به اخبار و علوم عرب آگاهی داشت...»

۳. جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور:

شیخ طوسی در رجال خود، ص ۴۰۵، شماره ۶۰۳۷ گفته است: «جعفر بن محمد بن مالک، کوفی، ثقه است. عده‌ای او را تضعیف می‌کنند؛ و درباره‌ی زمان و مکان تولد قائم، حرف‌های عجیبی روایت کرده است.»

نجاشی در رجال خود، در ص ۱۱۹، شماره ۳۱۳ گفته است: «جعفر بن محمد بن مالک بن عیسی بن سابور... کوفی، اباعبدالله، در حدیث ضعیف بود. احمد بن حسین گفته است وی حدیث جعل می‌کرد، و از راویان ناشناخته روایت نقل می‌کرد، و شنیدم کسی می‌گفت مذهب و روایت او نیز فاسد بود...»

۴. معلی بن خنیس:

شیخ طوسی در کتاب غیبت، ص ۳۴۶ او را در میان افراد مدح‌شده ذکر کرده و گفته است: «او از نمایندگان اباعبدالله علیه السلام بود و به همین دلیل "داوود بن علی" او را به قتل

۱. معجم رجال حدیث، ج ۸، ص ۴۰۵.

رساند. وی نزد امام علیه السلام محبوب بود و بر اساس روش امام حرکت می‌کرد، و وضعیت او مشهور بود.»

نجاشی در رجال خود، در ص ۴۱۷، شماره ۱۱۱۴ گفته است: «معلی بن خنیس: ابوعبدالله، آزادشده امام صادق جعفر بن محمد علیه السلام بود، و پیش از او نیز هم‌پیمان بنی‌اسد بود. وی کوفی و بزاز بود. او بسیار ضعیف است و به روایاتش اعتماد نمی‌شود...»

با این حال در روایتی صحیح به اعتراف محقق خوبی-آمده است:

از اسماعیل بن جابر روایت شده است: نزد اباعبدالله علیه السلام در مکه بودم. به من فرمود: «ای اسماعیل، بیرون برو تا به "مَرّ" و "عُسفان" برسی و بپرسی آیا حادثه‌ای در شهر رخ داده است؟» من بیرون رفتم تا به مَرّ رسیدم و کسی را ندیدم. سپس رفتم تا به عُسفان رسیدم ولی کسی را ندیدم. از "عسفان" خارج شدم. همین که از آنجا خارج شدم به کاروانی رسیدم که بار روغن از "عسفان" می‌بردند. به آن‌ها گفتم آیا در شهر حادثه‌ای رخ داده است؟ گفتند: نه، فقط این عراقی که به او "معلی بن خنیس" می‌گفتند مرده است. گفتم: به نزد اباعبدالله علیه السلام برگشتم. همین که مرا دید به من فرمود: «ای اسماعیل، معلی بن خنیس کشته شد؟» گفتم: بله. فرمود: «به خدا سوگند وارد بهشت شد.»

و دیگر روایاتی که او را مدح کرده‌اند؛ ولی نجاشی این روایات را به دیوار کوبید و به قیل‌وقال‌ها اعتماد کرد!

۵. حسن بن حسین لؤلؤی:

شیخ طوسی در رجال خود، ص ۴۰۵، شماره ۶۱۱۰ گفته است: «حسن بن حسین لؤلؤی، که محمد بن احمد بن یحیی از او روایت کرده است. ابن بابویه او را ضعیف دانسته است.»

نجاشی در رجال خود، ص ۳۴، شماره ۸۳ گفته است: «حسن بن حسین لؤلؤی کوفی، مطمئن و ثقه است. روایات بسیاری دارد و کتاب "مجموع نوادر" نوشته اوست.»

۶. محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین:

نجاشی در رجال خود، ص ۳۳۳، شماره ۸۹۶ گفته است:

«محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین بن موسی، او غلام اسد بن خزیمه بوده و ملقب به ابوجعفر است. وی از یاران بزرگوار ماست. ثقه و مطمئن است، روایات بسیاری دارد، با تألیفاتی خوب، و از اباجعفر دوم علیه السلام به صورت مکاتبه‌ای و شفاهی روایت نقل کرده است.

ابوجعفر بن بابویه از قول ابن ولید بیان کرده است: روایاتی که فقط محمد بن عیسی از کتاب یونس نقل کرده است قابل اعتماد نیست.

ولی یاران خود را دیدم که این قول را انکار می‌کنند و می‌گویند: چه کسی همانند ابوجعفر محمد بن عیسی در بغداد ساکن شده است؟

ابوعمر و کثی گفته است: ابن صباح می‌گفت: محمد بن عیسی بن عبید بن یقطین، کم‌سن‌وسال‌تر از آن بود که بتواند از "ابن محبوب" روایت نقل کند.

ابوعمر و گفته است: قتیبی گفت: فضل بن شاذان رحمته الله عبیدی را دوست داشت و از او تعریف و تمجید می‌کرد و به روایات او تمایل داشت و می‌گفت: او نظیر نداشت؛ و همین مدح و ثنا از فضل رحمته الله کافی است.»

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، ص ۲۱۶، شماره ۶۱۱ گفته است:

«محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، ضعیف است و ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه او را از رجال نوادیر الحکمه استثنا کرده و گفته است: روایاتی را که فقط او نقل کرده باشد روایت نمی‌کنم. گفته شده: او از جمله غالبان (غلوکنندگان) بوده است.»

وی در کتاب رجال خود، فصل اصحاب هادی علیه السلام، ص ۳۹۱، شماره ۵۷۵۸ گفته است:

«محمد بن عیسی بن عبید یقطینی، یونسی، بنا بر نظر محدثین قم ضعیف است.»

وی همچنین در رجال خود، فصل «کسانی که از اهل بیت علیهم السلام روایت نکرده‌اند»

ص ۴۴۸، شماره ۶۳۶۱ گفته است: «محمد بن عیسی یقطینی، ضعیف است.»

۷. عمار بن موسی ساباطی:

نجاشی در رجال خود، ص ۲۸۳، شماره ۷۷۹ گفته است: «عمار بن موسی ساباطی، همان ابوالفضل غلام بود، و برادران او قیس و صباح بودند. آن‌ها از اباعبدالله و ابوالحسن علیهما السلام روایت می‌کردند و همگی از جمله ثقات روایت بودند...»

شیخ طوسی در «استبصار»، ج ۱، ص ۳۷۲، حدیث ۱۴۱۳ گفته است: «... عمار ساباطی، ضعیف و اعتقادش فاسد است و به روایاتی که فقط او نقلشان کرده است نمی‌توان اعتماد کرد...»

با توجه به آنچه تقدیم شد میزان پریشانی و توهمات و تناقض‌گویی در کتاب‌های رجال روشن می‌شود و بنده متوجه نمی‌شوم چگونه روح و روان انسان می‌تواند با این کتاب‌ها آرامش یابد؛ به‌خصوص وقتی ملاحظه کنیم در موارد بسیاری مخالف روایات اهل بیت علیهم السلام هستند؟! این‌ها اندکی از وضع موجود بود و بنده عجالاً این‌ها را آوردم؛ وگرنه آنچه مخفی است بیش از این‌هاست.

نکته سوم

هرکس در سندهای توثیقات و تضعیفات موجود در کتاب‌های رجال تأمل کند تسامح و آسان‌گیری‌های بسیاری را در اعتماد به آن‌ها خواهد دید. آن‌ها در سندهای روایات، راویان را یک‌به‌یک بررسی می‌کنند و اینکه سند حتماً باید متصل باشد نه منقطع، و در عین حال تمام راویان نیز ثقة و مطمئن باشند. حتی آن‌ها در رجال گشّی و روایات او از معصومین، در توثیق یا تضعیف رجال دقت می‌کنند؛ یعنی اگر روایتی را دیدند که سند آن مُرسَل است یا یکی از راویان در سند ضعیف است به آن اعتماد نمی‌کنند یا از ارزش آن روایت می‌کاهند و حتی مشاهده می‌کنیم عده‌ای به‌عنوان مثال به کلام نجاشی اعتماد، ولی روایات صحیح

معصومین علیهم السلام را رها می‌کنند!

شگفت آنکه آنان سخنان علمای رجال را بدون آنکه اصلاً سندشان را بدانند می‌پذیرند و حتی گاهی آن‌ها را بر روایات صحیح‌السند نقل شده از معصومین علیهم السلام در مدح و ذم رجال، ترجیح می‌دهند!

بنابراین توثیقات و تضعیفات رجالی، یا از رأی و اجتهاد و حدس و گمان خود علمای رجال سرچشمه می‌گیرد، یا برای آن‌ها نقل شده است. درباره رأی و اجتهاد، قطعاً نمی‌توان به آن اعتماد کرد؛ به‌خصوص پس از اطلاع از اشتباهات بسیاری که آن‌ها در این زمینه داشته‌اند.

اما آنچه برای آن‌ها نقل شده است، از دو حال خارج نیست: یا از طریق اهل بیت علیهم السلام یا منسوبین به اهل بیت علیهم السلام نقل شده است؛ یا از طریق غیر اهل بیت علیهم السلام نقل شده است. آن دسته از توثیقات و تضعیفات رجالی که از غیر اهل بیت علیهم السلام نقل شده است برای ما حجت نیست؛ به‌خصوص وقتی سلسله‌سند راویان این سخنان و روش آن‌ها در جرح و تعدیل را شناسیم؛ بنابراین ما باید مثلاً کسی را که نجاشی یا شیخ طوسی از قول وی نقل می‌کنند بشناسیم، و در عین حال ناگزیر باید بدانیم نقل‌کننده به آن دو نفر نیز این سخن را از چه کسی برای آن‌ها نقل کرده است، و باید به همین ترتیب ادامه بدهیم تا به گروه‌هایی از اصحاب ائمه یا راویان حدیث برسیم. سپس باید ببینیم ناقل، چگونه به آن‌ها اطمینان، یا چرا آن‌ها را تضعیف کرده، و روش او برای این کار چه بوده است. آیا از روی گمان و اجتهاد و حدس بوده است یا چیز دیگر؟

اما درباره آنچه برای علمای رجال از طریق اهل بیت علیهم السلام نقل شده است، در اینجا نیز باید سلسله‌سند را به‌طور کامل بشناسیم و اینکه سند مُرسل، یا از فرد مجهول یا ضعیف نباشد! این نکاتی که بیان کردم همه از باب الزام برای مخالفین بوده است؛ وگرنه چرا آن‌ها در سندهای روایات دقت می‌کنند، ولی بررسی وضعیت توثیقات و تضعیفات نقل شده را رها

کرده‌اند؟! در حالی که کتاب‌های رجال، به‌خصوص کتاب‌های نجاشی، طوسی و ابن‌غضائری هیچ‌سندی، و هیچ‌طریق و واسطه‌ای مگر در اندک مواردی ندارند، و تمامی آن‌ها سخنانی هستند که در برابر نقد علمی، هرگز تاب مقاومت ندارند؛ مگر احوال راویانی که اطمینان یا ضعفشان مشهور بوده باشد که البته مشخص بودن وضعیت این افراد نیز به کتاب‌های رجال اختصاص ندارد؛ بلکه وضعیت این عده از طریق روایات و مطالب مشهور موجود در سیره و تاریخ، مشخص و معروف بوده است.

بزرگ‌ترین کتاب قابل اعتماد آن‌ها به‌خصوص برای شیخ طوسی، کتاب رجال «احمد بن محمد بن سعید بن عقیده زیدی جارودی» است؛ کسی که گفته می‌شود اسامی چهار هزار نفر از افراد مطمئن نزد امام صادق (علیه السلام) را جمع‌آوری کرده است. خود «ابن عقیده» اگرچه موثق است، ولی ثقه بودن او از طریق رجال است؛ به‌علاوه، مذهب او «زیدی جارودی» بوده و همان‌طور که شیخ طوسی گفته‌وی با همین عقیده مُرده است. مهم‌تر از این، ما سند و طریق «ابن عقیده» را در خصوص این توثیقات و تضعیفات نمی‌شناسیم و نمی‌دانیم آیا او سندی داشته است یا نه؟ یا رجال موجود در سند او، موثق بوده‌اند یا نه؟!

به‌علاوه «ابن عقیده» نه از معاصران امام صادق (علیه السلام) بوده است و نه از معاصران یاران آن حضرت؛ زیرا امام صادق (علیه السلام) در سال ۱۸۴ق وفات یافت، در حالی که طبق گفته شیخ طوسی، ابن عقیده در سال ۲۴۹ق ولادت یافته است؛ یعنی بین وفات امام صادق (علیه السلام) و ولادت «ابن عقیده» ۶۵ سال فاصله وجود دارد و او نه معاصر امام (علیه السلام) بوده است و نه معاصر یارانش. پس باید او این توثیقات را از اشخاص دیگری نقل کرده باشد؛ بنابراین ما باید سند ابن عقیده را در خصوص نقل این توثیقات بشناسیم و اینکه آیا خود آن‌ها نیز از ثقات (افراد مطمئن) بوده‌اند یا خیر، تا طبق قواعد خود رجالیون، بتوانیم به آن اعتماد کنیم و قائل به حجیتشان باشیم.

حتی در رجال طوسی یا نجاشی، هیچ تصریحی برای توثیق طریق رسیدن شیخ طوسی به کتاب‌های ابن عقیده وجود ندارد؛ یعنی برای توثیق «احمد بن محمد بن موسی اهواری»

که واسطه شیخ طوسی بوده است. دلیل کسانی که به او اعتماد می‌کنند این است که وی از مشایخ نجاشی است؛ اما نجاشی وقتی طریق خود را در شرح حال «ابن عقده» برمی‌شمارد، طریق رسیدن به کتاب‌های «ابن عقده» را مشخص نکرده و تنها به این سخن بسنده کرده است: «... این‌ها کتاب‌هایی هستند که اصحاب ما و دیگران از او نقل کرده‌اند...» و او به صراحت بیان می‌دارد که طریق دستیابی‌اش به کتاب‌های آنان، به واسطه کسانی بوده که عده‌ای شیعه و عده‌ای نیز سنی بوده‌اند. به هر حال ما نیازمندیم نام این واسطه‌ها را بدانیم و از وثاقتشان اطلاع حاصل کنیم و سپس درباره توثیق و کیفیت و اعتبارشان دقت نظر داشته باشیم! سپس باید واسطه‌هایی را که «ابن عقده» در نقل توثیقات و تضعیفات در کتاب‌های رجالی خود آورده است بشناسیم، و دانستن این‌ها از محالات است، چه برسد به اثباتشان.

بله، حدیث، دارای زوایا و غرض‌های مختلفی است و چه بسا احادیث بسیاری با آن در تعارض باشند؛ ولی این، همان حقیقت تلخ است؛ همان حقیقتی است که بر عامه مردم مخفی مانده است، و این کسانی که فقط درباره اعتماد به کتاب‌های رجال پراگویی می‌کنند، در واقع به قتلگاه خود چنگ زده‌اند و کوس رسوایی خود را نواخته‌اند؛ در حالی که تصور می‌کنند حجت و دلیل بوده است! پس باید به استقبال همان چیزی بروند که با داستان خودشان به دست آورده‌اند، و باید دهان‌هایشان بسته شود، زبان‌هایشان لال شود و سرهایشان در خاک دفن گردد.

کبرا و صغرا بافتن‌هایشان، پندارهایشان را آن‌طور که خودشان تعبیر می‌کنند به فنا داده است؛ یعنی این روش از اصل و اساس طبق تعبیر خودشان- با روش و رویکرد اهل بیت (علیهم‌السلام) سازگاری ندارد، و نمی‌توان به آن تکیه کرد و همان‌طور که پیش‌تر بیان کردم- نمی‌توان آن را به‌عنوان حجت و دلیلی برای پذیرفتن یا رد روایات معتبر شمرد.

نکته چهارم

حتی اگر از آنچه گفته شد کوتاه بیاییم و چشم‌پوشی کنیم - که البته هرگز چشم‌پوشی نمی‌کنیم - امکان ندارد توثیق یا تضعیف راویان را فقط به کتاب‌های رجالی مثل رجال نجاشی و رجال طوسی (کتاب‌های رجال و الفهرست طوسی) محدود کرد؛ زیرا آن‌ها همه راویان را ذکر نکرده‌اند و چه بسا حتی یک‌دهم رجال را نیز نیاورده باشند.

کتاب رجال نجاشی، صرفاً برای بیان مؤلفان کتاب‌ها و اصول حدیثی تألیف شده است؛ یعنی فقط برای بیان حالت و اسامی مؤلفان بوده است و با این وجود خود نجاشی در مقدمه کتاب خود اعتراف کرده است که او حتی همه مؤلفان، و حتی همه کتاب‌های با محتوای احادیث را ذکر نکرده است. متن سخن او تقدیم حضور می‌شود:

«اما بعد؛ بنده بر آنچه سید شریف - خدا عمرش را طولانی کند و بر توفیقاتش بیفزاید - از تعابیر مخالفان ما بیان فرموده است مبنی بر اینکه شما شیعیان، نه گذشته‌ای دارید و نه تصنیفات، مطلع شدم. البته این گفته کسی است که اطلاعی از مردم ندارد و در اخبار آن‌ها تأمل نکرده است و جایگاه آن‌ها و تاریخ اخبار اهل علم را نمی‌شناسد. و البته او کسی را ندیده است تا از او بیاموزد، و کسی که ندانسته و شناخته است علیه ما برهانی ندارد؛ بنابراین من هرچه را در توانم بود جمع‌آوری کردم ولی به نهایت آن نرسیدم؛ زیرا بیشتر کتاب‌ها را در اختیار نداشتم؛ و این مطلب را از این جهت گفتم تا عذرخواهی کنم از کسی که کتابی در دسترسش بوده که من آن را نیاورده‌ام.»^۱

از گفته‌های نجاشی ملاحظه می‌کنیم منظور اصلی ایشان از تألیف کتاب خود، معرفی تعدادی از مؤلفان و احوال آن‌ها به‌عنوان یک توثیق تاریخی بوده است تا به اشکال گرفتن‌های اهل سنت و نظایر آن‌ها پاسخ بدهد، نه برای اینکه دلیلی برای پذیرفتن یا نپذیرفتن روایات بوده باشد؛ به طوری که هیچ اشکالی نه از پیش‌رو و نه از پشت‌سر به آن

وارد نشود. به همین دلیل ملاحظه می‌کنیم او فقط تقریباً «۱۲۶۹» راوی از راویانی را که تألیفی داشته‌اند ذکر کرده است و این تعداد نسبت به تعداد رجال و راویانی که خواهد آمد بسیار بسیار اندک است.

موضوع کتاب «الفهرست» شیخ طوسی نیز تنها بیان تألیف‌کنندگان از میان راویان بوده، و او نیز اعتراف کرده که به همه مؤلفان احاطه نداشته است. متن سخن او:

«اما بعد؛ من وقتی جماعتی از شیوخ طایفه خود را که نقل حدیث داشته و در تهیه فهرست کتاب‌های اصحاب ما و تصنیف‌های آن‌ها و بیان اصول آن‌ها کار می‌کردند دیدم، مشاهده کردم هیچ‌کدام از آن‌ها به‌طور کامل بیان نکرده و حتی بیشتر آن‌ها را ذکر نکرده‌اند؛ بلکه غرض هرکدام از آن‌ها این بوده که مطالبی را بیاورد که به نقل روایت خودش مربوط می‌شده و در کتابخانه خود اندوخته داشته است و هیچ‌کدام از آن‌ها همه رجال را ذکر نکرده‌اند، مگر آنچه "ابوالحسین احمد بن حسین بن عبیدالله" رحمته الله به انجام رسانده بود. او دو کتاب نوشت که در یکی از آن‌ها تصنیفات، و در دیگری اصول روایی را بیان کرد. وی در این دو کتاب، در حدی که می‌توانست و توانایی‌اش را داشت جمع‌آوری کرد؛ اما متأسفانه هیچ‌یک از اصحاب ما از روی این دو کتاب نسخه‌برداری نکردند و ایشان رحمته الله هم مرحوم شد و آن‌گونه که عده‌ای گفته‌اند برخی از وارثان او، این دو کتاب و دیگر کتاب‌های وی را نابود کرده‌اند... [تا آنجا که شیخ طوسی گفته است:] پس وقتی خداوند متعال اتمام این کتاب را میسر سازد، این کتاب از بیشتر اخبار تألیفات و اصول آگاهی می‌دهد و تعداد زیادی از رجال و طریق‌های آن‌ها را معرفی می‌کند؛ ولی من ضمانت نکرده‌ام همه آن‌ها را تا آخرینشان بیان کرده باشم. تألیفات اصحاب ما و اصول آن‌ها ممکن است اصلاً قابل ضبط و بررسی نباشد؛ چراکه اصحاب ما در شهرها و مناطق دور زمین پراکنده‌اند، ولی انجام این کار بر بنده لازم بود تا در حد وسع خودم تا جایی که می‌توانستم تألیفات را بررسی کنم...»^۱

شیخ طوسی در کتاب الفهرست، فقط ۹۱۲ مؤلف یا مصنف را بیان کرده است، و تأکید می‌کنم بیشتر آن‌ها - اگر نگوئیم همه آن‌ها - همان کسانی هستند که نجاشی در رجال خود بیان کرده است.

اما در کتاب رجال شیخ طوسی، فقط ۶۴۲۹ راوی بر اساس شماره‌گذاری خود کتاب، بیان شده است و دربارهٔ بسیاری از آن‌ها و حتی بیشتر آن‌ها به توثیق یا تضعیفشان نپرداخته؛ بلکه فقط به ذکر نام‌ها بسنده کرده است.^۱

این تعداد واقعاً اندک است؛ به خصوص وقتی بدانیم اصحاب رسول خدا ﷺ یا کسانی که با آن حضرت دیدار کردند یا از ایشان روایت نمودند چندین برابر تعدادی است که شیخ طوسی بیان کرده است. گفته شده تعداد صحابی هنگام وفات پیامبر ﷺ ۱۱۴۰۰۰ صحابی بوده است^۲ و گفته می‌شود همهٔ این‌ها رسول خدا ﷺ را دیده و از ایشان شنیده و روایت

۱. هرکس کتاب رجال شیخ طوسی را مطالعه کند متوجه می‌شود این کتاب، عبارت است از کتاب طبقه‌بندی راویان، نه کتاب جرح و تعدیل. در این کتاب، تعداد کسانی که روایت کرده‌اند یا از اصحاب رسول خدا ﷺ و ائمه اهل بیت بوده‌اند - یا تکرار - ۵۹۱۹ نفر هستند؛ در حالی که کسانی که توثیق و تضعیف آن‌ها با تکرار بیان شده است فقط ۳۱۲ نفر هستند، و کسانی که فقط اسم برده شده‌اند یا هیچ مطلبی دربارهٔ قابل اعتماد بودن یا نبودنشان در نقل روایت، گفته نشده است به ۵۶۰۷ نفر می‌رسد؛ یعنی تمامی این تعداد در حکم راویان مجهول الحال هستند؛ پس دیگر چه فایده‌ای برای این کتاب باقی می‌ماند؟ به خصوص وقتی بفهمیم بیشتر یا همهٔ کسانی که توثیق یا تضعیفشان از این کتاب دانسته می‌شود در کتاب الفهرست یا در رجال نجاشی آمده‌اند... و این یعنی کتاب رجال شیخ طوسی، بود و نبودش یکی است، مگر آنکه از این کتاب در شناخت طبقات رجال استفاده شود!

به همین دلیل می‌بینیم برخی از علما تصریح دارند به اینکه این کتاب، عبارت است از یادداشت‌هایی ناکامل؛ مثلاً شیخ جعفر سبحانی گفته است: «استاد ما محقق بروجردی همیشه می‌گفت: کتاب رجال شیخ، یادداشت‌های او بوده که موفق به تکمیل آن نشده است؛ از این رو می‌بینیم وی تعدادی از نام‌ها را بیان کرده است، ولی دربارهٔ توثیق یا ضعفشان، یا دربارهٔ [چگونگی صحت] کتابت یا روایت از آن‌ها چیزی نگفته است؛ بلکه فقط آن‌ها را از اصحاب رسول خدا ﷺ و ائمه اهل بیت برشمرده است.» کلیات در علم رجال، ص ۶۹.

۲. به عنوان مثال مراجعه کنید به کتاب‌های: صراط مستقیم، علی بن یونس عاملی، ج ۳، ص ۳۸؛ وصول الاخبار الی اصول الاخبار، والد بهایی عاملی، ص ۱۶۲؛ نه‌ایة‌الدرايه، سید حسن صدر، ص ۳۴۱؛ الرعاية فی علم الدراية، شهید ثانی، ص ۳۴۵؛ رجال خاقانی، شیخ علی خاقانی، ص ۱۰۹؛ و اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج ۱، ص ۱۱۳.

کرده‌اند^۱ و گفته شده کسانی که در بیعت غدیر حضور داشتند به صدها هزار نفر یا بیشتر می‌رسیده‌اند. شیخ جعفر سبحانی گفته کسانی که نامشان ثبت شده است حدود ۱۵۰۰۰ نفر هستند؛ آنجا که گفته است: «کسانی که نامشان ثبت شده است از پانزده هزار نفر فراتر نمی‌روند.»^۲ و گفته شده راویان معروف و شناخته‌شده‌ای که از پیامبر ﷺ روایت کرده‌اند ۱۵۶۵ نفر بوده‌اند.^۳ به هر حال، اگر کوتاه بیاییم و ۵۰۰۰۰ نفر از ۱۱۴۰۰۰ نفر را کنار بگذاریم - زیرا ممکن است عده‌ای با رسول خدا ﷺ مصاحبت داشته‌اند ولی نمی‌توانستند از ایشان روایت کنند، یا مثلاً کودکان و زنانی که امکان روایت کردن نداشته‌اند در میانشان وجود داشته باشند - در مجموع ۶۴۰۰۰ نفر باقی می‌ماند. حال اگر ۳۴۰۰۰ نفر را از این ۶۴۰۰۰ نفر کنار بگذاریم - چون ممکن است به ایشان مثلاً به علت دور بودن از رسول خدا ﷺ توجه نشده باشد، یا مثلاً آن‌ها فقط یک یا دو حدیث روایت کرده باشند - باز هم ۳۰۰۰۰ نفر باقی می‌ماند. اگر کوتاه بیاییم و بگوییم تعداد کسانی که از رسول خدا محمد ﷺ روایت کرده‌اند فقط سه هزار نفر بوده‌اند و نه بیشتر شرح حال این عده کجاست؟ در حالی که شیخ طوسی در رجال خود تقریباً ۴۶۸ راوی از اصحاب رسول خدا محمد ﷺ را ذکر کرده است!

در اینجا زنگ خطر به شدت به صدا درمی‌آید؛ به خصوص وقتی ملاحظه کنیم یکی از متأخرین، یعنی محقق خوبی، در کتاب «معجم رجال حدیث» طبق شماره‌گذاری کتاب، ۱۵۷۰۶ نفر از روایت‌کنندگان از رسول خدا محمد ﷺ و ائمه علیهم السلام و کسانی را که از ایشان روایت نکرده‌اند، برشمرده است؛ در حالی که می‌بینیم مجموع راویان رجال شیخ طوسی، چه کسانی که از ائمه علیهم السلام روایت کرده‌اند و چه کسانی که از آن‌ها روایت نکرده‌اند، و نیز افراد مطمئن (ثقه) و نیر افرادی که ثقه نیستند تقریباً ۶۴۲۹ نفر هستند و اگر مجموع رجال طوسی را از مجموع معجم خوبی کم کنیم نتیجه‌ی زیر حاصل می‌شود:

۱. به کتاب «ورکبت السفینة: سواران کشتی»، مروان خلیفات، ص ۱۶۰ مراجعه کنید.

۲. رسائل و مقالات، ص ۴۰۱.

۳. به کتاب «ورکبت السفینة: سواران کشتی»، مروان خلیفات، ص ۱۶۱ مراجعه شود.

۹۲۷۷ = ۶۴۲۹ - ۱۵۷۰۶ و این‌ها راویانی هستند که شیخ طوسی نه در رجال خود آن‌ها را آورده، نه درباره‌شان جرح و تعدیلی کرده و نه اصلاً اسمی از آن‌ها به میان آورده است! و اگر بخواهیم همچنان کوتاه بیاییم و ۲۰۰۰ راوی دیگر را از این نتیجه کم کنیم به دلیل کم کردن راویان تکراری احتمالی در رجال خوبی- همچنان ۷۲۷۷ راوی باقی می‌ماند که شیخ طوسی در رجال خود اساساً نامی از آن‌ها به میان نیاورده است!

حتی کسانی هستند که معجم رجال خوبی و کتاب‌های دیگر را نیز بررسی و راویان بسیاری را ذکر کرده‌اند که محقق خوبی اصلاً اسمی از آن‌ها نبرده است!

این «شیخ علی نمازی شاهرودی» است که می‌گوید او تعداد زیادی از راویان را یافته، و اسم برخی از آن‌ها را ذکر کرده است:

۱- ابراهیم: ۲۸۶ راوی با این نام یافته که او را بیان نکرده‌اند.

۲- احمد: ۸۴۰ راوی با این نام یافته که او را بیان نکرده‌اند.

۳- محمد: ۱۳۳۷۰ راوی با این نام یافته که بیان نکرده‌اند.

۴- حسن: ۴۲۶ راوی با این نام یافته که بیان نکرده‌اند.

۵- حسین: ۳۳۴ راوی با این نام یافته که بیان نکرده‌اند.

سپس شیخ علی نمازی می‌گوید: درباره سایر نام‌ها هم وضعیت همین گونه است.^۱

و اگر آنچه را که شیخ علی نمازی یافته به اختلاف عدد رجال طوسی با معجم خوبی اضافه کنیم نتیجه، بسیار بزرگ خواهد شد. بیاییم فرض کنیم آنچه شیخ نمازی یافته دست‌کم ۷۰۰۰ نفر بوده باشد، زیرا او گفته است فقط درباره ۵ اسم ۳۲۵۶ نفر یافته است، حال درباره بقیه اسم‌ها وضعیت چگونه خواهد بود؟ نتیجه زیر به دست می‌آید:

۷۲۷۷ + ۷۰۰۰ = ۱۴۲۷۷ راوی که در رجال شیخ طوسی رحمته الله علیه ذکر نشده‌اند!

طبیعتاً این عدد بسیار بزرگی است؛ و سخن گزاف و نابخشودنی خواهد بود، اگر گفته شود همهٔ این راویان، مجهول یا ضعیف بوده‌اند و نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد. گناه آن‌ها چه بوده است اگر شیخ طوسی آن‌ها را فراموش کرده یا اصلاً هیچ خبری از آن‌ها نداشته است؟! و گناه رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام چیست که روایاتشان با این بهانه رد شود که علمای رجال، راویان حدیث را ذکر نکرده‌اند؟!

از این رو بسیاری از متأخرین به تصحیح راویان حدیث پناه برده‌اند تا در حد توان خود دلالی پیدا کنند برای موثق بودن کسانی که هیچ متنی درباره‌شان نیست و بعضی از آن‌ها از بسیاری از قرینه‌ها و تأییدات بهره برده‌اند تا وثاقت راویانی را اثبات کنند که گذشتگان دربارهٔ وثاقتشان چیزی نگفته‌اند.

مثلاً عده‌ای از آن‌ها ترجیح داده یا قائل به وثاقت همهٔ اصحاب امام صادق علیه السلام شده‌اند، مگر کسی که ضعفش اثبات شود؛ با این استناد که عده‌ای از علما به وثاقت ۴۰۰۰ نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام تصریح کرده‌اند.

به هر صورت حتی اگر کوتاه بیاییم و به همین تعداد راویانی که محقق خوبی در معجم رجال حدیث بیان کرده است بسنده کنیم - که ۱۵۷۰۶ نفر هستند - و اگر چیزی را که شیخ علی نمازی در «مستدرکات علم رجال حدیث» کشف کرده و دست‌کم حدود ۷۰۰۰ راوی است به آن اضافه کنیم، در این صورت مجموع راویان، ۲۲۷۰۶ راوی می‌شود و اگر بخواهیم از این عدد، ۲۷۰۶ نفر را کم کنیم - به دلیل احتمال وجود تکرار، یا مشترک بودن یا اشتباهات یا مسائلی از این قبیل - در نتیجه تعداد ۲۰۰۰۰ راوی باقی می‌ماند. این در حالی است که نجاشی در رجال خود، فقط ۱۲۶۹ راوی را بیان کرده، و در نتیجه ۱۸۷۳۱ راوی وجود خواهد داشت که نجاشی در رجال خود از آنان ذکری به میان نیاورده است! این عددی بسیار بزرگ است! حال چگونه کسی می‌تواند بگوید به راویانی که نجاشی یا طوسی

یا امثال این دو بزرگوار آن‌ها را موثق نشمرده‌اند نباید اعتماد کرد؟! پس در بهترین حالت می‌گوییم که شیخ طوسی و شیخ نجاشی، فقط یک‌سوم راویان را ذکر کرده‌اند؛ پس گناه دو سوم باقی‌مانده چیست که این علمای رجال آن‌ها را از قلم انداخته، یا آن‌ها را فراموش کرده‌اند، یا... یا...؟!

امکان ندارد کسی که ذره‌ای تقوا و پرهیزکاری داشته باشد حکم کند هزاران راوی ضعیف هستند یا به روایاتشان اعتماد نمی‌شود؛ چون مثلاً شیخ طوسی و نجاشی درباره وثاقت آن‌ها چیزی نگفته‌اند! این در حالی است که منبع بسیاری از علمای رجال در توثیق راویان روایت‌کننده از امام صادق (علیه السلام)، کتاب رجال «ابن‌عقده» بوده است؛ حال آیا ما اختیار خود را به دست «ابن‌عقده زیدی جارودی» بدهیم، به طوری که هرکسی را که او موثق دانسته ما نیز موثق بدانیم و هرکسی را که او موثق ندانسته است ما نیز او را مجهول و ضعیف به شمار آوریم؟! به علاوه ما نمی‌دانیم آیا «ابن‌عقده» آن‌ها را از طریق حدس و اجتهاد خودش راویانی موثق و مطمئن معرفی کرده است یا از طریق نقل؟ و اگر از طریق اجتهاد بوده باشد اینکه قیامت کبرای می‌شود! و اگر از طریق نقل بوده باشد طریق و واسطه‌ها و سند او برای این کار چه بوده است؟!

به هر صورت که باشد کتاب رجال نجاشی امکان ندارد نتیجه مورد انتظار را برساند؛ زیرا پنج درصد راویان را هم بیان نکرده و حتی خود او تصریح دارد که فقط اسامی راویان صاحب کتاب را ذکر کرده است و اعتراف کرده که از همه آن‌ها آگاهی نداشته است؛ همچنین همان طور که گفته شد به دلیل احاطه نداشتن شیخ طوسی به رجال و راویان، و نسبت بسیار اندک راویانی که به آن‌ها احاطه داشته در برابر آنچه به آن‌ها احاطه نداشته است!

نکته پنجم

با تمام احترام و قدردانی و افتخار نسبت به شیخ طوسی و نجاشی و امثالشان از علمای عامل و مخلص، ولی آن‌ها معصوم نبودند و ممکن است از آن‌ها خطا، اشتباه، تصور باطل،

فراموشی و نسیان ... سر داده باشد و نقد علمی هرگز به معنی تعدی یا تجاوز نیست. بسیاری از علمای بزرگ بوده‌اند که کتاب‌های رجال و نیز نگارندگانشان را به نقد کشیده‌اند؛ بنابراین نقد علمی، مشروع و حتی ضروری است؛ به خصوص وقتی به دفاع از دین و سنت محمد و آل محمد علیهم‌السلام مربوط باشد؛ به عنوان مثال می‌بینیم «محقق خویی» فراموشی و حتی اشتباهات بسیاری را متوجه شیخ طوسی کرده است. یکی از گفته‌های محقق خویی تقدیم حضور می‌شود:

«در چند مورد اتفاق افتاده که شیخ، اسمی را جزو اصحاب معصومین علیهم‌السلام بیان کرده و با این حال همان فرد را در زمره کسانی نیز برشمرده است که از آن‌ها روایتی نقل نکرده‌اند و این جمع بین دو نقیض است؛ زیرا چگونه ممکن است شخصی یکی از معصومین علیهم‌السلام را درک و از او روایت کرده باشد، و در عین حال در زمره کسانی درج شود که از معصومین علیهم‌السلام روایت نکرده‌اند. برای توجیه چنین مواردی، توجیهاتی گفته شده که سودی نمی‌رسانند... [تا آنجا که محقق خویی گفته است:] و توجیه درست آن است که این‌ها به دلیل غفلت و فراموشی، از شیخ صادر شده است. وقتی او شخصی را در میان کسانی ذکر می‌کند که از معصومین علیهم‌السلام روایت نکرده‌اند، وی از ذکر آن فرد در میان اصحاب معصومین علیهم‌السلام غفلت کرده است، در حالی که او بدون واسطه از معصومین علیهم‌السلام روایت کرده است. شیخ به دلیل مشغول بودن بسیار به تألیف و تدریس، خطاهای زیادی داشته است. گاهی شخصی را در یک باب، دو بار نام می‌برد، یا شرح حال یک شخص را در فهرست خود دو بار می‌آورد...»^۱

همچنین محقق خویی در موارد بسیاری به رد نظریات علمای رجال تصریح کرده است؛ از جمله آن‌ها، ردیه‌های او به نجاشی است: در شرح حال «معلی بن خنیس» و بعد از آنکه روایات صحیحی را در مدح او بیان کرده، گفته است:

«و با توجه به تمامی این‌ها، به تضعیف نجاشی توجه نمی‌شود؛ اگرچه او متخصص

این صنعت بوده است. شاید سرمنشأ تضعیف او (قدس الله سره) آن بوده که این فرد را مشهور به غلو می‌دید و غلات این نسبت را به او داده بودند، و علمای اهل سنتی که می‌خواستند اصحاب ابا عبدالله (علیه السلام) را بدنام کنند آن‌ها را به غالیان نسبت می‌دادند؛ و خدا داناتر است.»

و از جمله در شرح حال جابر بن یزید جعفی گفته است:

«... با توجه به روایات گفته شده‌ای که به بزرگی و شرافت این مرد دلالت می‌کنند، معلوم می‌شود او از اسرار اهل بیت (علیهم السلام) آگاه بوده است و این نکته را آنچه صفار در بصائر الدرجات در حدیث ۴ از باب ۱۳، جلد ۲ آورده است تأیید می‌کند؛ اینکه امام صادق (علیه السلام) ملکوت آسمان‌ها و زمین را به او نشان داد. سپس نجاشی بیان کرده است که اخبار وارد شده از او درباره حلال و حرام اندک است و این جای شگفتی دارد؛ زیرا روایات گفته شده از او در کتاب‌های اربعه شیعه بسیار هستند و مشایخ آن‌ها را بیان کرده‌اند...»

با توجه به این مطالب، بعد از رؤیت دیداری، دیگر نباید به دنبال اثر بود! این نجاشی است که از بزرگ‌ترین کسانی شمرده می‌شود که در علم رجال کتاب نوشته است، در حالی که در سخنان خود، با ده‌ها روایت از ائمه (علیهم السلام) مخالفت کرده و حتی با روایاتی که سند صحیحی دارند مخالفت نموده، و بر اجتهاد و حدس خود، یا بر قیل و قال اعتماد کرده است! در ادامه، نظریات و گفته‌های برخی از بزرگ‌ترین علما درباره کتاب‌های رجالی و منحصر کردن پذیرفتن روایات بر روایاتی که راویانشان در کتاب‌های رجال، مطمئن شمرده شده‌اند تقدیم می‌شود.

از جمله کسانی که به روشنی تمام به عدم اعتماد بر کتاب‌های رجال تصریح کرده، محقق همدانی^۱ است؛ آنجا که گفته است:

۱. معروف به «آقا رضا همدانی» و متوفای سال ۱۳۲۲ق و از علمای محقق بزرگ بوده است.

«... اگر در طریق واسطه‌های روایت، و عمل به گمان‌هایی که حجیتشان ثابت نشده است بنا بر مسامحه و آسان‌گیری نبود، حتی یک روایت هم باقی نمی‌ماند که ما بتوانیم عدالت راویانش را به‌طور دقیق اثبات کنیم؛ بلکه اصل بر وثاقت راوی یا اطمینان به صدور روایت [از معصومین] بوده است، هرچند با واسطهٔ قرینه‌های خارجی - که بیشتر آن‌ها در کتاب‌های اربعه تدوین یا از اصول معتبر برگرفته شده‌اند - حاصل شود؛ با در نظر داشتن اینکه اصحاب به آن‌ها توجه داشته و از آن‌ها روی گردان نبوده‌اند... و به‌خاطر آنچه به آن اشاره کردم، روش بنده بر ترک جست‌وجو دربارهٔ احوال رجال و بسنده کردن به توصیف روایت به‌عنوان روایت صحیح در صورتی که بر زبان مشایخ گذشته ما صحیح توصیف شده باشند بوده است؛ همان مشایخی که دربارهٔ وضعیت آن راویان تحقیق کرده بودند...»^۱

پوشیده نیست که منظور از ظاهر سخن او «و عمل به گمان‌هایی که حجیتشان ثابت نشده است» توثیق و تضعیف‌هایی است که علمای رجال برای راویان انجام داده‌اند؛ این‌ها صرفاً گمانه‌زنی‌هایی هستند که نه گرسنه‌ای را سیر می‌کنند و نه تشنه‌ای را سیراب، و فقط اندک بهره‌ای می‌توانند داشته باشند که پیش‌تر به آن اشاره شد.

از جمله کسانی که روش قائلین به ترک روایت هرکسی که علمای رجال تضعیف کرده باشند و اعتماد فقط بر روایات صحیح‌السند را رد کرده است، محقق حلی رحمته‌الله، صاحب کتاب شرایع است. او گفته است:

«حشویه^۲ در عمل به خیر واحد افراط کردند؛ تا آنجا که به هر خبری اعتماد کردند و به تناقضات موجود در آن‌ها توجهی نکردند. از جملهٔ این اخبار، سخن پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است: "پس از من، کسانی که به من سخن نسبت می‌دهند بسیارند." و سخن صادق علیه‌السلام: "برای هر مردی از ما مردی هست که به او دروغ می‌بندد." عده‌ای نیز تقریط کردند و گفتند

۱. مصباح‌الغیبه، محقق همدانی، ج ۲، ق ۱، ص ۱۲؛ قواعد‌الحديث، ص ۱۱۰؛ اصول‌الحديث، فضلی، ص ۱۶۹.
 ۲. حشویه کسانی هستند که هر حدیثی را بدون در نظر گرفتن هیچ چیز دیگری قبول می‌کنند؛ در حالی که پوشیده نیست از اهل بیت علیهم‌السلام شروطی برای پذیرش حدیث، نقل شده است.

فقط به روایات صحیح‌السند می‌توان عمل کرد و توجه نکردند که چه بسا فرد دروغ‌گو، راست بگوید، و توجه نکردند که این طعنه‌ای بر علمای شیعه و طعنه‌ای بر مذهب است؛ زیرا هیچ مصنف و محدثی نیست مگر آنکه به خبر مجروح و ضعیف عمل می‌کند؛ همان طور که به خبر عادل عمل می‌کند... [تا آنجا که گفته است:] همه این سخنان انحراف از سنت است و میانه‌روی بهتر است؛ پس هرچه اصحاب پذیرفته‌اند یا قرینه‌هایی به درستی‌اش دلالت کند باید به آن عمل شود، و هرچه اصحاب از آن اعراض کردند یا شاذ بوده است باید رها شود...»^۱

محقق حلی رحمته‌الله در این سخن خود کسانی را که اعتماد به راویان تخریب‌شده توسط اهل رجال را جایز نمی‌داند به صراحت توصیف می‌کند و این افراد را منحرف از سنت‌ها می‌داند و اینکه گفته‌آن‌ها را در واقع طعنه‌ای به علمای مذهب و حتی خود مذهب توصیف کرده است. این در حالی است که خود وی، میانه‌روی را برگزیده است؛ یعنی روایاتی را صحیح می‌داند که اصحاب به آن‌ها عمل می‌کرده‌اند و قرائن به درستی‌شان دلالت می‌کنند و... .

محقق حلی رحمته‌الله هرچند در این سخن خود به ضعف علم رجال تصریح نکرده است، با این حال از این سخن، اعتماد نکردن به علم رجال برای پذیرفتن یا نپذیرفتن یک روایت برداشت می‌شود؛ یعنی اعتماد نکردن به اینکه اگر کسی توسط علمای رجال تأیید شده باشد روایتش پذیرفته شود و کسی که او را تضعیف کرده باشند روایتش پذیرفته نشود؛ بلکه ایشان ملاک اعتماد کردن را عمل اصحاب به روایات و نیز قرینه‌ها گذاشته است، و این به نوبه خود پاسخی است به کسانی که گمان می‌کنند علم رجال «مرجع» است، و برای پذیرفتن یا نپذیرفتن روایت به آن تکیه می‌شود؛ با این توصیف که علم رجال عهده‌دار این مسئولیت شده است که روشن کند چه کسی روایتش پذیرفته شود و چه کسی پذیرفته نشود.

حتی از سخن محقق نائینی رحمته‌الله در خصوص روایات کتاب کافی نیز چنین نکته‌ای برداشت می‌شود؛ آنجا که وی گفته است: «مناقشه و جدل در سند روایات کافی، دست‌وپا

رجالیون متأخر، ۹۴۸۵ حدیث کتاب کافی از مجموع ۱۶۱۰۰ یا ۱۶۱۲۱ حدیث، ضعیف هستند و فقط ۵۰۷۲ حدیث صحیح‌اند، و بقیه حسن، موثق، قوی یا ضعیف هستند!

با این حال، محقق نائینی، علم رجال را دلیلی برای رد روایات، کافی نمی‌داند؛ بنابراین عقیده او این نیست که روایات هرکسی که علمای رجال تضعیف کرده‌اند رد شود، و این گفته، همچنین ردیه‌ای است برای کسانی که تصور می‌کنند علم رجال مرجع قبول یا رد روایات است.

از جمله کسانی که به عدم اعتماد بر علم رجال تصریح کرده‌اند محقق بحرانی رحمته‌الله است؛ آنجا که گفته است:

«... مگر شما از حال تصنیف‌کنندگان آن کتاب‌ها و راویان اخبار از مدت‌ها و زمان‌های طولانی گذشته، آگاهی دارید؟! پس چگونه آن‌ها بر احوالشان به‌گونه‌ای که باعث شهادت به عدالت یا فسق شود اطلاع یافته‌اند؟ و اطلاع‌یافتن بر آن، با نقل یک ناقل یا شهرت یا قرینه حال یا نظایر این‌ها - که در عمل سازوکاری برای اعتماد تصنیف‌کنندگان آن کتاب‌ها بوده است - شهادت نامیده نمی‌شود؛ در حالی که رجالیون به این رویه اعتماد کرده و آن را شهادت نامیده‌اند؛ و حتی اگر این موارد برای شهادت کافی باشد، در عمل برای شهادت، باید از شهادت‌دهنده شنید نه اینکه فقط به نقل در

ج ۳، ح ۳۶۷۲، ص ۱۷۸؛ ۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ح ۳۷۱۴، ص ۱۸۹؛ ۷. من لا یحضره الفقیه، ج ۲، ح ۱۶۳۶، ص ۲۶؛ ۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ح ۳۴۱۷، ص ۲۶۴؛ ۹. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ح ۳۷۰، ص ۱۹۸؛ ۱۰. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ح ۴۰۶۰، ص ۲۹۶؛ ۱۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ح ۴۰۴۷، ص ۲۹۱؛ ۱۲. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ح ۴۰۶۰، ص ۲۹۶؛ ۱۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ح ۴۵۵۸، ص ۴۵۱؛ ۱۴. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ح ۴۷۳، ص ۴۹۱؛ ۱۵. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ح ۵۰۲۳، ص ۳۴؛ ۱۶. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ح ۵۰۶۶، ص ۴۹؛ ۱۷. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ح ۵۳۶۷، ص ۱۶۲؛ ۱۸. من لا یحضره الفقیه، ج ۴، ح ۵۳۸۹، ص ۱۷۰.

بنابراین حتی کسی که حکم قطعی برای دروغ‌گو بودنش صادر شده است، تا زمانی که روایاتش موافق با ضوابط وارد شده از اهل بیت علیهم‌السلام بوده باشد عدم اعتماد به روایاتش لازم نمی‌گردد... و بنده فقط یک مصداق را ذکر کردم، و بسیار بسیار مصداق‌های دیگری وجود دارد.

کتاب او بسنده شود؛ زیرا فقط نقل برای شهادت‌دادن کافی نیست. به فرض که من به این بسنده کردم؛ پس تفاوت نقل در این کتاب‌ها با نقل آن بزرگوارانی که درستی کتاب‌هایشان توسط معصومین علیهم‌السلام تأیید شده است در حالی که آن‌ها ستون‌های مذهب هستند کجاست؟ چرا متأسفانه به یکی از آن‌ها اعتماد می‌شود و بر دیگری نه؟! اما اشکال سوم این است که آن‌ها با خودشان درباره همین اصطلاحاتی که مقرر داشته‌اند مخالفت کرده‌اند و به درستی احادیثی حکم کرده‌اند که طبق اصطلاحات خودشان ضعیف هستند؛ مثل روایات مرسل «ابن ابی عمیر» و «صفوان بن یحیی» و دیگران.

تصور آن‌ها این بود که این‌ها جز از افراد ثقه و مطمئن، چیزی نقل نمی‌کنند؛ مثل احادیث برخی از مشایخ «اجازه» که در کتاب‌های رجال هیچ مدح یا ذمی درباره آن‌ها بیان نشده است؛ مانند «احمد بن محمد بن حسن بن ولید» و «احمد بن محمد بن یحیی عطار» و «حسین بن حسن بن ابان» و «ابوالحسین بن ابی‌جید» و دیگران؛ زیرا آن‌ها تصور می‌کردند این مشایخ، «اجازه» داشته‌اند و از توثیق بی‌نیازند.

و امثال این‌ها بسیار هستند که جست‌وجوگر می‌تواند به آن‌ها دست یابد. اما اشکال چهارم، اضطراب و پریشانی کلام آن‌ها در جرح و تعدیل است؛ به گونه‌ای که هیچ جمع و تأویلی را نمی‌پذیرد. حتی ما یکی از آن‌ها را چنین می‌بینیم که با خودش چه برسد به دیگران- مخالفت می‌کند. یکی جرح را بر تعدیل مقدم می‌دارد و یکی می‌گوید تنها در صورت عدم امکان جمع، مقدم داشته می‌شود؛ یکی نجاشی را بر شیخ ترجیح می‌دهد و یکی به نزاع برمی‌خیزد و از او دلیل می‌خواهد. خلاصه اینکه: کسی که در این فن به بررسی و تحقیق بپردازد به درستی آنچه ما ادعا کردیم پی می‌برد. این ساختمان از ریشه، بر اساس پایه‌ای نادرست بنا شده است و کمبودهای بسیار و شبهه‌های فراوان دارد.^۱

حتی برخی از علما به وجود توهمات بسیاری در کتاب رجالی شیخ طوسی تصریح کرده‌اند و اینکه این کتاب هیچ بهره و فایده‌ای، حتی به اندازه ایجاد شک‌و‌تردید، ندارد. «ابوالهدی کلباسی» نگارنده «سماء‌المقال» سخن «فاضل خواجه‌بوی» را نقل کرده، گفته

است:

«... و اما آنچه فاضل خواجویی^۱ در رساله خود "المعمولة فی الکر" و نیز در "اوائل أربعینة" گفته است: آگاهی دادن او یعنی شیخ طوسی- در احوال رجال هیچ فایده‌ای در ایجاد ظن و گمان یا شک و تردید نسبت به حال راوی نمی‌رساند؛ زیرا کلمات او پریشان است. او در جایی می‌گوید: مردی ثقه است و در جای دیگر می‌گوید او ضعیف است، و این حالت درباره "سالم بن مکرم جمال" و "سهل بن زیاد" و... مشاهده می‌شود.»^۲

همچنین ابوالمعالی کلباسی در مقالات رجالی خود، سخن «نجل» صاحب «المعالم»

۱. وی شرح حال او را در کتاب «تتمیم أمل الآمل» به صورت زیر آورده است: «مولای ما اسماعیل مازندرانی ساکن در محلات اصفهان در "خواجه" از جمله علمای غورکننده در ژرفاها و کسانی که در اعماق علوم فرومی‌روند بود. وی شهره به فضل بود و همه افراد خاص و عام او را می‌شناختند. وی از تحقیقات کاملی برخوردار بود؛ به طوری که هر تیزهوشی به آن اعتراف می‌کرد. او از بزرگان کلام و از پیشروان اهل علم بود، و کثرت فضایل او به قدری بود که دریا‌های متلاطم و کوه‌های سر به فلک کشیده و ستون‌های بلند مرتبه در مقام مقایسه با علو فهم و کمالاتش اندک می‌نمود. ثقات و افراد معتمد از او حکایت می‌کردند. او سی مرتبه کتاب شفاء را مرور کرد؛ حال یا با خواندن، یا با تدریس یا با تحقیق و مطالعه. عده‌ای به من خبر دادند چند ورق از کتاب شفاء که نزدش بود گم شد و او مطالبش را روی کاغذهایی نوشت. وقتی آن‌ها را با کتاب کامل مقایسه کردند به غیر از یک یا دو حرف هیچ تفاوت دیگری نداشتند. در یک کلام کتاب‌های متداول در زمینه حکمت و کلام و اصول از نظر او آسان‌تر از آب خوردن بودند؛ تا آنجا که مردم می‌توانستند بگویند: این واقعاً چیز عجیبی است؛ این واقعاً همان چیزی است که همه به دنبالش هستند. با وجود تمامی این‌ها ایشان رحمته ید طولایی در فقه و تفسیر و حدیث با تحقیقات کامل در آن‌ها را داشت. به طور خلاصه او آیه‌ای عظیم از آیات خداوند و حجتی بالغه از حجت‌های خداوند بود. او بسیار عبادت می‌کرد و بسیار زاهد مسلک بود و از مردمانی که علم را به خاطر دنیا می‌اندوختند کناره می‌گرفت؛ در حالی که به سنت‌های پیامبر صلی الله علیه و آله عمل می‌کرد و در نهایت اخلاص برای ائمه هدایت علیهم السلام قرار داشت. او اصرار بسیاری برای استوارسازی عقاید راستین داشت و از همت والایی در اجرای امور دین از مجرای خودشان و تأییدشان داشت... و ایشان رحمته تألیفات و توضیحات بسیاری برای کتاب‌های علوم داشت. از جمله تألیفات وی که به ما رسیده کتاب "الرد علی علامه خوانساری فی الزمان الموهوم" است. ایشان رحمته در سال ۱۱۷۷ درگذشت.» • تتمیم أمل الآمل، شیخ عبدالنبی قزوینی، ص ۶۷ تا ۶۹.

۲. سماء المقال فی علم الرجال، ابوالهدی کلباسی، ج ۱، ص ۱۵۹؛ الرسائل الرجالية، ابی‌المعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی، ج ۲، ص ۴۰۱.

را در اشکال‌گرفتن از علامه حلی و شیخ طوسی از نظر زیادیِ توهّمات را نقل کرده است:

«... همان طور که نجل^۱ حکم و اشاره کرده است تصحیحات علامه اعتباری ندارد؛ به دلیل توهّمات بسیاری که ایشان در توثیق رجال داشته است. وی گفته است: بله، توثیقات شیخ اشکال دارند؛^۲ زیرا او کثیر الاوهام نیز بود...»^۳

شیخ علی نمازی هم در دفاع از بسیاری از راویان و توثیق آن‌ها دست به قلم شده است. وی سخنی بسیار زیبا و دل‌نشین، قریب به این موضوع دارد و گفته است:

«چه بسیار راوی که از نظر گذشتگان مجهول بوده‌اند ولی برای آیندگان معلوم شدند، و چه بسیار افرادی که از نظر گذشتگان ضعیف بودند ولی از نظر آیندگان تبدیل به افرادی قوی شده‌اند؛ اشخاصی مثل جابر بن جعفی، مفضل، محمد بن سنان، سهل بن زیاد و دیگران.»^۴

همچنین ملاحظه می‌کنیم شیخ علی نمازی شاهرودی برای صحت روایات به اینکه فقط به وثاقت راویان سند بسنده نشود تأکید دارد. آنجا که گفته است:

«و روایتی که در تفسیر عیاشی از حسن بن جهم، از عبد صالح رضی الله عنه موجود است به صحت و درستی روایت با توجه به متن روایت گواهی می‌دهد؛ آنجا که از امام رضی الله عنه روایت شده است: «وقتی دو حدیث متفاوت بر شما عرضه شد آن‌ها را بر کتاب خدا و بر احادیث ما عرضه کنید؛ اگر شبیه آن‌ها بود حق است و اگر شبیه آن‌ها نبود باطل است.» و شبیه همین روایت را طبرسی نیز از امام رضا رضی الله عنه روایت کرده است. این سخن امام کاظم رضی الله عنه در احادیث مختلف دیده می‌شود و به همان گونه است که در انتهای کتاب «السرائر» به نقل از کتاب «مسائل الرجال» آمده است: «هرچه را دانستید که از سخنان ماست به

۱. نجل شیخ حسن بن زین‌الدین، نگارنده «المعالم»، وفات‌یافته در سال ۱۰۱۱ ق است.

۲. منظور وی شیخ طوسی رضی الله عنه است.

۳. الرسائل الرجالية، ابی‌المعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی، ج ۱، ص ۲۱۸.

۴. مستدرکات علم رجال حدیث، ج ۱، ص ۶۷.

آن ملزم شوید، و هرچه را ندانستید آن را به ما عرضه کنید.» و همان طور که روشن است راه فهمیدن، می‌تواند از طریق سند یا از طریق متن باشد، و پیش‌تر بیان کردیم گروهی از علمای فن از طریق متن روایت به حُسن راوی آن گواهی داده‌اند؛ از جمله آن‌ها علامه وحید بهبهانی است که در توضیحات بسیار خود بر آنچه علامه مامقانی نقل کرده، گفته است: ... [تا آنجا که گفت:] از جمله آن‌ها علامه مامقانی است که در موارد بسیاری، از جمله در شرح حال موسی بن عبدالله، راوی زیارت جامعه کبیره گفته است: و از متن این روایت او، نشانه‌های بسیاری برای این واقعیت وجود دارد که او شیعه‌ای امامی با اعتقاد صحیح بوده است و حتی همین که مولای ما امام هادی علیه السلام چنین روایت مفصلی را که متضمن بیان مراتب ائمه علیهم السلام است به ایشان تلقین کرده، گواهی می‌دهد این مرد از اهل علم و فضیلت بوده است؛ پس مردی نیکوکار بوده که روایتش پذیرفته می‌شود؛ اما اینکه او را در کتاب‌های رجال بیان نکرده‌اند هیچ اشکالی به شخصیت او وارد نمی‌کند... [تا آنجا که گفته است:] و از جمله آن‌ها علامه مجلسی رحمته الله علیه در بحار است که قبل از نقل توحید مفضل و رساله اهل‌بجعه گفته است: مُرسَل بودن این روایات به دلیل مشهور بودن انتسابشان به مفضل، اشکالی ندارد، و سید بن طاووس و دیگران به این مطلب شهادت داده‌اند و نه محمد بن سنان را ضعیف شمرده‌اند، نه مفضل را؛ زیرا چنین چیزی از آن‌ها بازداشته شده است و حتی از اخبار، بسیار بودن بلندی قدر و منزلت آن‌ها و بزرگی و جلالشان مشخص می‌شود؛ علاوه بر اینکه متن همین دو خبر، بر صداقت و درستی آن‌ها گواهی می‌دهد... و در کتاب "اربعین، حدیث ۳۰" پس از نقل آن می‌گوید: این خبر، بنا بر مشهور، ضعیف است، ولی بلندی مضامینش به درستی آن گواهی می‌دهد...»^۱

بسیار می‌بینیم که شیخ علی نمازی شاهرودی، راویانی را که برای وثاقتشان متنی وجود نداشته است توثیق می‌کند یا نیکو می‌شمارد و آن‌ها را از طریق مضمون روایاتشان موثق می‌داند؛ یعنی او خود روایت را به‌عنوان ابزاری برای توثیق راوی به کار می‌بندد، نه اینکه راوی را سبب و وسیله‌ای برای توثیق روایت بداند؛ بنابراین اگر یک راوی، روایت یا روایاتی را

نقل کند که به تنصیب اهل بیت علیهم السلام یا فضیلت‌ها و کرامت‌های آنان تصریح کرده باشد و از طرفی متنی برای تضعیف آن راوی نیز وجود نداشته باشد، دربارهٔ وی می‌گوید: این روایت به حسن و کمال آن راوی دلالت می‌کند.

حال با وجود تمامی این اشتباهات و توهمات و خطاها و تناقض‌گویی‌ها و ضعف‌ها و فقدان اسناد، چگونه دل‌های افراد می‌تواند با کتاب‌های رجالی آرامش یابد؟ و چگونه می‌توان این کتاب‌ها را میزان و ترازویی برای پذیرفتن یا نپذیرفتن بی‌چون‌وچرای روایات آل محمد علیهم السلام در نظر گرفت؟!

نکته ششم

با وجود تمامی این ضعف‌ها، اختلاف‌ها، و تناقض‌گویی‌های توثیقات و تضعیفات رجالی، به‌هیچ‌وجه نمی‌توان به‌طور کامل تسلیم روش جرح یا توثیق آن‌ها شد؛ زیرا اگر آن‌ها به مبنای توثیق و تضعیف ارائه شده توسط معصومین علیهم السلام اعتماد کرده باشند اهل بیت علیهم السلام این را در بسیاری اوقات مخفی می‌داشتند؛ به‌دلیل تقیه و ترس برای حفظ جان پیروان خالصشان از ظلم و ستم و درنده‌خویی سلاطینی که پیروان ائمه علیهم السلام را تعقیب می‌کردند و آن‌ها را به قتل می‌رساندند و تبعیدشان می‌کردند؛ بنابراین ملاحظه می‌کنیم برخی از ائمه علیهم السلام عده‌ای از یاران خالص خود را بسیار سرزنش کرده‌اند تا خبر آن به حاکم و پیروانش برسد و در نتیجه دست از آزار آن‌ها بردارند؛ از این رو، چیزی که علمای رجال به آن اعتماد می‌کنند یعنی همان توثیق و تضعیف، اهل بیت علیهم السلام آن را در مواردی به‌طور کامل وارونه کرده‌اند و حتی برخی از یاران ائمه علیهم السلام برای آنکه خود را از کشته یا زندانی شدن نجات دهند تظاهر به جنون می‌کردند و به همین دلیل امر بر کسی که بهترین عالیم در علم رجال به حساب می‌آید یعنی نجاشی، مشتبه شده است. این در صورتی است که رجالیون به روایات اهل بیت علیهم السلام در تضعیف برخی از اصحاب خاصشان تکیه کرده باشند؛ به‌عنوان مثال ما شاهد هستیم آن‌ها جابر بن یزید جعفی را به‌دلیل اختلال مشاعر، ضعیف می‌دانند؛ در حالی

که روایات بیان می‌کنند او به دستور امام باقر علیه السلام به جنون تظاهر می‌کرد. این نکته از روایت زیر دانسته می‌شود:

از نعمان بن بشیر روایت شده است، گفت: به همراه جابر بن یزید جعفی بودم. وقتی در مدینه بودیم او به حضور ابوجعفر علیه السلام وارد شد. وقتی با ایشان وداع کرد، با شادمانی از نزد ایشان خارج شد. تا روز جمعه به اخیرجه -اولین منزلی که از فید به مدینه بازمی‌گردیم- رسیدیم. نماز ظهر را خواندیم. چون شترانمان برخاستند ناگاه مرد بسیار قدبلند گندمگونی را دیدم که نامه‌ای به همراه داشت و آن را به جابر داد. او آن را گرفت و بوسید و بر دیدگانش نهاد. روی آن نوشته بود: از محمد بن علی، به جابر بن یزید. روی آن مهر گلین سیاه تازه‌ای بود. جابر به او گفت: کی با سرورم بودی؟ او گفت: همین الآن. جابر گفت: پیش از نماز یا پس از نماز؟ او گفت: پس از نماز. آنگاه جابر مهر را باز کرد و شروع به خواندن آن نامه کرد و در حالی که چهره‌اش درهم شده بود به آخر نامه رسید. سپس نامه را نگاه داشت، و من دیگر او را نه خندان دیدم و نه شادمان، تا به کوفه رسیدیم. ما شب‌هنگام به کوفه رسیدیم. شب را به صبح رساندم. وقتی صبح شد برای ادای احترام به نزدش رفتم. او را دیدم که استخوان‌هایی بر گردن آویخته، در حالی که روی یک نی سوار شده است و می‌گوید: «منصور بن جمهور را امیری نافرمان می‌بینم.» و ابیاتی این‌چینی می‌خواند. آن‌گاه او در صورت من نگریست و من هم در چهره او نگریستم. نه او به من چیزی گفت و نه من به او چیزی گفتم. آنچه می‌دیدم مرا به گریه واداشت. مردم و کودکان به گردمان جمع شدند. او آمد تا به میدان رسید و با کودکان به بازی پرداخت درحالی که مردم می‌گفتند: جابر بن یزید دیوانه شده، دیوانه شده. به خدا قسم چند روزی نگذشته بود که نامه هشام بن عبدالملک به والی‌اش رسید که مردی به نام «جابر بن یزید جعفی» را پیدا کن و گردنش را بزن و سر او را برای من بفرست. والی به هم‌مجلسی‌های خود نگریست و گفت: این جابر بن یزید جعفی کیست؟ گفتند خدا اصلاحت کند! جابر مردی اهل علم و فضیلت و حدیث بود که حج به‌جا آورده بود، ولی دیوانه شد و او سوار بر نی با کودکان بازی می‌کند. به‌سوی او رفت و دید سوار بر نی با کودکان بازی می‌کند. پس گفت: شکر خدا که مرا از قتل او معاف داشت. چند روز

نگذشته بود که منصور بن جمهور به کوفه وارد شد و همان کاری را کرد که جابر گفته بود.»^۱

پس دیگر چه می‌توان گفت وقتی مردی همچون نجاشی را می‌بینیم که شخصیتی همچون جابر بن یزید جعفی را که روایات متواتری در مدح و مقام شامخش وجود دارد تضعیف می‌کند، و اگر فقط همین یک روایت زیر در حق جابر وارد شده بود کفایتش می‌کرد: از حسین بن حمدان، از احمد بن یوسف بن محمد، از ابوسکینه، از عمرو بن زهیر، از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است که حضرت فرمود: «او جابر نامیده شده؛ زیرا با علم خود از مؤمنان دل‌جویی می‌کرد، و او دریایی بود که تمامی نداشت، و او باب دوران خودش بود و حجت بر خلق از طرف حجت خدا ابوجعفر محمد بن علی (علیه السلام) بود.»^۲

اکنون به ذکر برخی روایاتی می‌پردازیم که در آن‌ها ائمه (علیهم السلام) نزدیک‌ترین و خالص‌ترین پیروان خود را نکوهش می‌کردند تا آن‌ها را حفظ کنند یا مردم را بیازمایند.

از گشی از محمد بن مسعود... از عمران زعفرانی روایت شده است، گفت: ما دوازده مرد بودیم که از اباعبدالله (علیه السلام) شنیدیم به ابوبصیر می‌فرمود: «در اسلام هیچ‌کس بدعتی را که ززاره آورد نیاورده است؛ خدا لعنتش کند.» این سخن اباعبدالله (علیه السلام) بود.^۳

از فضالة بن ایوب، از میسر، گفت: نزد اباعبدالله (علیه السلام) بودیم که کنیزی از طرف خانه آمد در حالی که بر گردن او کوزه‌ای بود که آن را شکسته بود. اباعبدالله (علیه السلام) فرمود: «گناه من چیست؟ خدا قلب ززاره را شکسته است، همان طور که این کنیز این کوزه را شکسته است.»^۴

حال باید ببینیم امام صادق (علیه السلام) چگونه آن را توجیه می‌کند:

۱. کافی ج ۱، ص ۳۹۶ و ۳۹۷.

۲. خاتمة‌المستدرک، ج ۴، ص ۲۱۳.

۳. تاریخ آل ززاره، ابوغالب ززاری، ص ۶۳.

۴. تاریخ آل ززاره، ابوغالب ززاری، ص ۶۲.

ابوغالب زراری گفته است: همچنین روایاتی با سندهای صحیح، از عبدالله بن زراره، گفت: ابو عبدالله علیه السلام به من فرمود: «سلام مرا به پدرت برسان و به او بگو: روی تو عیب گذاشتم تا از تو دفاع کنم؛ زیرا مردم و دشمنان به سوی هرکسی که ما او را به خودمان نزدیک و جایگاهش را ستایش می‌کنیم شتاب می‌کنند، تا به آن کسی که دوستش داریم و به خود نزدیکش می‌کنیم آزار و اذیت برسانند، و او را متهم به دوستی و قرابت و نزدیکی به ما می‌کنند، و می‌خواهند او را آزار دهند و به قتل برسانند، و هرکسی را که ما عیب‌جویی‌اش کنیم ستایش می‌کنند. من تو را فقط به این دلیل عیب‌جویی کردم که تو مردی هستی که به نزدیکی با ما و تمایل به سوی ما شهره هستی، و تو به همین دلیل نزد مردم نکوهش می‌شوی و به خاطر اینکه ما را دوستی داری و به سوی ما متمایل هستی، مردم تو را دوست ندارند. پس خواستم تو را سرزنش کنم تا با این سرزنش و نقصان، امر تو را در دین بزرگ بدانند و به این ترتیب به وسیله ما سر آن‌ها از تو دفع شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينَ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرْدَتْ أَنْ أَعْيِبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا﴾ (اما آن کشتی، از آن بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند؛ خواستم آن را معیوب کنم [چراکه] در برابر آنان پادشاهی بود که هر کشتی [درستی] را به زور می‌گرفت). این تنزیلی شایسته و صالح از طرف خدا بود، و به خدا سوگند آن کشتی را فقط به این دلیل معیوب ساخت که تسلیم آن پادشاه نشود و در اختیار او قرار نگیرد؛ ولی واقعاً آن کشتی سالم بود و عیب در آن نبود. الحمدلله، پس مثال را بفهم، خدا رحمت کند! به خدا سوگند به راستی که تو دوست داشتنی‌ترین مردم نزد من هستی و دوست‌داشتنی‌ترین اصحاب پدرم علیه السلام، چه زنده و چه مرده آن‌ها؛ به راستی که تو بهترین کشتی این دریای بزرگ و طوفانی هستی؛ ولی در ورای تو، پادشاهی ستمکار و غاصب، مراقب هر کشتی سالم است که از سرزمین هدایت وارد شود تا آن را به زور بگیرد و سپس آن کشتی و اهلش را در تملک خود درآورد. رحمت خداوند بر زنده و مرده تو، و رضوان خدا بر تو پس از وفاتت! نامه تو به پسرانت حسن و حسین رسانده شده است و خداوند هر دوی آن‌ها را در پناه خود دارد و آن‌ها را به خاطر صلاح و درستی پدرشان حفظ می‌کند؛ همان طور که آن دو غلام را حفظ کرد. پس به خاطر فرمانی که پدرم علیه السلام به تو داد و نیز فرمانی که من به تو دادم، نگران و مضطرب نباش، و ابوبصیر به خلاف آنچه به تو امر کردیم به سوی تو آمد؛ به خدا

سوکند، ما نه به تو و نه به او امری نکرده‌ایم مگر به اندازهٔ وسع خودمان و ظرفیت شما، به طوری که بتوانید انجامش دهید؛ و تمام دستوراتی که صادر می‌کنیم نزد ما معانی و اغراضی دارند که موافق با حق است، و اگر اجازه داشتیم قطعاً به آن‌ها می‌آموختیم که حقیقت در چیزی است که ما به شما فرمان داده‌ایم؛ پس این امر را به ما بازگردانید و تسلیم ما باشید و بر احکام ما شکیبایی بورزید و به آن راضی شوید، و آن کسی که میان شما جدایی انداخت او رهبر شماست که خداوند او را پیشوای مخلوقاتش قرار داده، و او به مصلحت رعیت خود در فساد امرشان آگاه‌تر است؛ پس اگر بخواهد می‌تواند میان آن‌ها تفرقه اندازد تا سالم بمانند و سپس میانشان وحدت برقرار سازد تا از فساد و ترس دشمن ایمن باشند، و ایمنی از جایگاه امنش به آن‌ها برسد، و گشایش نزد اوست. شما باید تسلیم باشید و امر را به ما بازگردانید و منتظر امر ما و امر خودتان و گشایش ما و گشایش خودتان باشید. پس اگر قائم ما قیام کند و متکلم ما سخن بگوید آموزش قرآن و شریعت‌های دین و احکام و واجبات را همان طور که خداوند بر محمد ﷺ نازل کرد از نو آغاز می‌کند؛ زیرا شما اهل بصیرت‌ها هستید، ولی از میان شما در آن روز، انکار شدیدی ایجاد می‌شود و در آن زمان، جز زیر سایهٔ شمشیر بر گردن‌هایتان به دین و طریقت خدا هدایت نمی‌شوید. به‌راستی که مردم پس از پیامبر ﷺ همان سنت کسانی را که قبل از شما بودند به خدا نسبت دادند؛ پس تغییر دادند و تبدیل کردند و تحریف نمودند و بر دین خدا افزودند و از آن کاستند، و آنچه امروز مردم بر آن هستند چیزی جز انحراف از وحی نازل‌شدهٔ خدا نیست...»^۱

و به داستان محمد بن سنان بنگرید:

از محمد بن اسماعیل بن بزیع روایت شده است، گفت: اباجعفر علیه السلام همیشه مرا از لعنت‌کردن صفوان بن یحیی و محمد بن سنان آگاه می‌کرد، و می‌فرمود: آن دو نفر با امر من مخالفت کرده‌اند. و فرمود آن دو ظرفیت نداشتند. ابوجعفر علیه السلام به محمد بن سهل بحرانی فرمود: «صفوان بن یحیی و محمد بن سنان را دوست داشته باش؛ زیرا من از آن‌ها راضی هستم.»

محقق خوبی پس از بیان این روایت گفته است: «این روایت ظاهراً صحیح است.»^۱
 از ابوطالب عبدالله بن صلت قمی روایت شده است، گفت: به محضر ابوجعفر دوم علیه السلام
 در اواخر عمرش وارد شدم و شنیدم که می فرمود: «خداوند به صفوان بن یحیی و محمد بن
 سنان و زکریا ابن آدم از طرف من جزای خیر دهد؛ آن‌ها به من وفادار ماندند» و سعد بن سعد را
 ذکر نکرد. گفت: بیرون آمدم و او را دیدم و به او گفتم: مولای من، صفوان و محمد بن
 سنان و زکریا آدم را یاد کرد و جزای خیر برای آن‌ها خواست؛ ولی سعد بن سعد را نام نبرد.
 گفت: پس به سوی ایشان بازگشتم، و این بار فرمود: «خداوند به صفوان بن یحیی و محمد بن
 سنان و زکریا آدم و سعد بن سعد از طرف من جزای خیر دهد؛ آن‌ها به من وفادار ماندند.»^۲

همچنین محقق خوبی به درستی و صحت سند این روایت در معجم خود در ج ۱۷
 اعتراف کرده، ولی مصیبت اینجاست که خوبی، این روایت و روایات دیگر را رها کرده و به
 تضعیفات «ابن عقده» و «نجاشی» و دیگران اعتماد کرده است؛ و بدترین مصیبت، مصیبتی
 است که آدم را به خنده وامی دارد!

محقق خوبی گفته است:

«می گویم: نتیجه به دست آمده از روایات آن است که محمد بن سنان، از دوستداران
 اهل بیت علیهم السلام، و از کسانی است که با موالات اهل بیت پیامبرش صلی الله علیه و آله دین داری می کنند. او
 ممدوح است و اگر مخالفتی درباره او هست، زائل شده است، و معصوم علیه السلام از او راضی
 بوده است؛ از این رو شیخ طوسی او را از کسانی می داند که با حُسن طریق، ممدوح و
 ستوده شده بوده است.»

کتاب غیبت به طور مفصل در بیان اخبار سفیرانی که در زمان غیبت بودند سخن
 گفته است.

۱. معجم رجال حدیث، سید خوبی، ج ۱۷، ص ۱۶۰ تا ۱۷۱.

۲. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۹۲.

اگر ابن عقده و نجاشی و شیخ طوسی و شیخ مفید و ابن غضائری او را تضعیف نکرده بودند و فضل بن شاذان او را از دروغ‌گویان نشمرده بود، قطعاً به روایات او عمل می‌شد؛ ولی تضعیف این عالمان، ما را از اعتماد به او و عمل به روایاتش باز می‌دارد، و به همین دلیل نمی‌توان به توثیق شیخ مفید دربارهٔ او اعتماد کرد؛ زیرا او این فرد را از کسانی برمی‌شمارد که تصریح بر امامت امام رضا علیه السلام را از پدرش روایت کرده است، و او را از خاصه و افراد معتمد نزد آن حضرت و اهل پرهیزکاری و علم و فقه در میان شیعیانش برشمرده است.^۱

ملاحظه می‌کنیم شیخ طوسی او را در رجال خود در ص ۳۶۴ شماره ۵۳۹۴ تضعیف کرده است، و در عین حال او را در کتاب غیبت ص ۳۴۸، در باب بیان ممدوحین از وکیلان ائمه علیهم السلام از افراد ستوده‌شده و از وکیلان ائمه علیهم السلام برشمرده است.

حتی شیخ مفید رحمته الله دربارهٔ او ضدوتقیض گفته و او را در «رسالهٔ عددیه» تضعیف کرده و گفته است:

«... محمد بن سنان ملامت شده است و جماعت شیعه در متهم‌بودن و ضعف او اختلافی ندارند، و وقتی روش او این‌گونه بوده است، پس به سخنان او در دین عمل نمی‌شود.»^۲

سپس او را در کتاب خود، «ارشاد» در میان جماعت شیعه، توثیق کرده و گفته است:

«محمد بن سنان از جمله کسانی است که برای امامت علی بن موسی‌الرضا علیه السلام از طرف پدرش متن و روایت نقل کرده، و به این ترتیب از ایشان برای آن حضرت نشانه‌هایی آورده‌اند، و از خاصان و افراد مطمئن نزد او، و اهل پرهیزکاری و علم و فقه در میان شیعیانش بوده‌اند...»^۳

۱. اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۷۹۲.

۲. پاسخ‌های اهل موصل، ص ۱۹ و ۲۰.

۳. ارشاد، ج ۲، ص ۲۴۷ و ۲۴۸.

علامه حلی نیز دربارهٔ او دچار تناقض گویی شده است. او را چنین می بینم که در پذیرفتن و اعتماد به روایات او در کتاب «الخلاصه» توقف کرده و گفته است:

«علمای ما در شأن و منزلت او اختلاف دارند... [تا آنجا که گفته است:] از نظر من دربارهٔ آنچه محمد بن سنان روایت می کند باید توقف کرد...»^۱

همچنین او دربارهٔ بسیاری از روایات محمد بن سنان در کتاب «مختلف الشیعه» و «منتهی المطلب» توقف کرده است که برخی از آن ها را بیان می کنم:

الف) مختلف الشیعه: ج ۲ ص ۴۲۵: «... و پاسخ: این روایت از نظر سندی صحیح نیست؛ زیرا در سند روایت، محمد بن سنان هست، و دربارهٔ او تردید وجود دارد.»

ب) مختلف الشیعه: ج ۷ ص ۱۳۱: «... پاسخ: این روایت ضعیف است؛ زیرا در سند آن روایت، محمد بن سنان وجود دارد.»

ج) منتهی المطلب (ط. ج)، علامه حلی ج ۳ ص ۸۷: «و نیز: در سلسله سند روایت محمد بن سنان هست که ضعیف است.»

ولی شگفت اینکه او در کتاب رجال خود گفته است عمل به روایت او ترجیح دارد و این نظر را در مختلف الشیعه ج ۷ ص ۸ آورده، آنجا که گفته است: «ترجیح عمل به روایت محمد بن سنان را در کتاب رجال بیان کرده ایم.»

همچنین در منتهی المطلب (ط. ج) ج ۱ ص ۳۱۸ روایتی را که در سندش، محمد بن سنان هست، صحیح معرفی کرده و گفته است: «و در روایتی صحیح از محمد بن سنان، از اباعبدالله علیه السلام نقل شده است، فرمود: نمازی نیست...»

برای حل این آشفتگی و تناقض گویی شایسته است به سخن حق که همان روایات اهل بیت علیهم السلام است مراجعه کنیم، و بر محقق خوبی لازم بود به همین صورت عمل کند؛

به خصوص اینکه او به درستی برخی روایت‌هایی که محمد بن سنان را مدح کرده‌اند اعتراف داشته است؛ ولی خداوند در امور خلق خود شئون خاصی دارد!

شیخ حر عاملی رحمته الله او را مطمئن دانسته و توثیق کرده و گفته است که ضعیف شمردن او به دلیل اعتماد به نظر «ابن عقده زیدی جارودی» آمده است.^۱

با بازگشت به موضوع تعمد ائمه علیهم السلام در نکوهش برخی یاران مخلص خود به خاطر حکمتی که صلاح می‌دانستند، روایت بعدی را در حق محمد بن سنان بیان می‌کنم:

از حسن بن علی، از حسن بن شعیب، از محمد بن سنان روایت شده است، گفت: به محضر ابوجعفر دوم علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: «ای محمد، چگونه بودی وقتی تو را لعنت کردم و از تو بیزاری جستم و تو را رنج و محنتی برای جهانیان معرفی کردم تا به وسیله تو هرکه را بخواهم هدایت کنم و هرکه را بخواهم گمراه سازم؟» گفت: به حضرت عرض کردم: هر کار بخواهی با بنده‌ات می‌کنی، ای آقای من، که تو بر هرچیز توانایی. فرمود: «ای محمد، تو بنده‌ای هستی که برای خدا خالص شدی. من درباره تو با خداوند مناجات کردم؛ پس خداوند جز این نخواست که بسیاری را به وسیله تو گمراه، و بسیاری را به وسیله تو هدایت کند.»^۲

سخن در این موضوع را با روایت بعدی که بلندی مقام محمد بن سنان را نشان می‌دهد به پایان می‌برم.

از محمد بن سنان روایت شده است، گفت: به محضر ابوالحسن موسی علیه السلام وارد شدم، یک سال پیش از آنکه به عراق فرستاده شود... تا آنجا که امام رضا علیه السلام فرمود: «تو را در صحیفه امیرالمؤمنین علیه السلام این‌گونه یافتیم؛ اما تو در میان شیعیان ما از برق در شب تاریک، روشن تر هستی.» سپس فرمود: «ای محمد، به راستی که مفضل، مایه انس و آرامش من است، و تو نیز مایه انس و آرامش آن دو هستی. بر آتش حرام است که تو را لمس کند.» و منظور از آن دو یعنی

۱. مراجعه شود به وسائل الشیعه آل‌البیت، ج ۳۰، خاتمه، ص ۴۷۳ و ۴۷۴.

۲. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۸۴۹.

اباالحسن و اباجعفر علیهما السلام^۱

نکته هفتم

اکنون دربارهٔ روایت وصیت رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله در شب وفاتش، و صحت این روایت، و اعتماد به آن سخن می‌گوییم، و بنده با روشنگری از جهل و نادانی کسی که گمان می‌کند همهٔ راویان یا برخی از راویانش مجهول هستند آغاز می‌کنم.

۱- در مطالب گفته‌شده در نکتهٔ چهارم روشن ساختم همهٔ راویانی که شیخ طوسی و نجاشی و دیگر متقدمین ذکری از آن‌ها به میان نیاورده‌اند این طور نیست که راویانی مجهول بوده باشند و نتوان به آنچه روایت کرده‌اند اعتماد کرد؛ به همین دلیل ملاحظه می‌کنیم متأخرین، به نگارش کتاب‌هایی برای تصحیح کمبودها و نیز معجم‌هایی اقدام کرده‌اند و احوال هزاران نفر از راویان دین را که متقدمین در کتاب‌های رجالی خود ذکر نکرده‌اند، بیان کرده یا آن‌ها را توثیق کرده‌اند و برای داوری کردن دربارهٔ وثاقت راویانی که امثال نجاشی و طوسی (خداوند رحمتشان کند) احاطه‌ای به آن‌ها نداشته‌اند به قرائن و تأییداتی تکیه کرده‌اند.

شیخ علی نمازی شاهرودی در کتاب خود «مستدرکات علم رجال حدیث» راویان حدیث وصیت را که گذشتگان شرح‌حالی از آن‌ها نیاورده‌اند ذکر کرده است و برای وثاقت یا حُسن و کمال عقیده‌شان از طریق روایاتی که این راویان برای فضایل اهل بیت علیهم السلام و امامت و علو مراتبشان روایت کرده‌اند دلیل آورده است؛ و حتی این کار را قرینه‌ای می‌داند که با آن، بسیاری از رجال را توثیق می‌کند و اینکه این روش، روشی عمومی است، و به‌طور کلی بر هرکسی که به آن متصف شود منطبق می‌گردد؛ به‌خصوص راویانی که نکوهش یا تضعیف مطمئنی برایشان وجود ندارد.

۱. اختیار معرفة الرجال، شیخ طوسی، ج ۲، ص ۷۹۶ و ۷۹۷.

این روش برای همهٔ راویان وصیت کاربرد دارد، و شرح سخن شیخ علی نمازی شاهرودی در بیان وضعیت راویان وصیت خواهد آمد؛ پس منتظر باشید و فرصت را غنیمت بشمارید!

۲- اگر قسمتی از احوال راوی -هرچند به طور کلی- شناخته شده باشد، مثلاً در سندی آمده باشد که بر اساس آن حکم شود او شیعی بوده است، یا قرائن مشابه دیگر، او راوی مجهول محسوب نمی شود.

شیخ طوسی تصریح کرده است که راویان وصیت، همه شیعه هستند؛ زیرا وقتی روایاتی را مرتب کرده که گفته آن‌ها را از طریق خاصه (یعنی شیعه) به دست آورده، روایت وصیت را نیز در میان آن‌ها ذکر کرده است. شیخ طوسی ابتدا روایات عامه (یعنی غیرشیعه) را نقل کرده که به ائمهٔ دوازده گانه تصریح کرده اند و گفته است:

« و از روایاتی که بر امامت صاحب الزمان، فرزند حسن بن علی بن محمد بن الرضا علیه السلام و درستی غیبت او دلالت می کنند روایاتی هستند که هر دو طایفهٔ مختلف و هر دو فرقهٔ مخالف یکدیگر عامه و امامیه روایت کرده اند... [تا آنجا که گفته است:] از جمله روایاتی که از سوی مخالفان شیعه روایت شده اند... »^۱

سپس شروع به ذکر روایاتی می کند که از طریق خاصه (یعنی شیعه) روایت شده اند و در میان آن‌ها روایت وصیت را که موضوع بحث و بررسی ماست ذکر کرده است. متن سخن او تقدیم حضور می شود:

«و اما آنچه از طریق خاصه روایت شده، بیش از آن است که شمارش شود و ما فقط

گوشه‌ای از آن را بیان می کنیم... »^۲

و شروع به بیان این روایات می کند تا آنکه حدیث وصیت را در میان آن‌ها بیان می نماید

۱. غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۲۶.

۲. غیبت، شیخ طوسی، ص ۱۳۷.

و این نشان می‌دهد همهٔ راویان وصیت، شیعهٔ امامیه هستند و به این ترتیب مجهول نبودن آن‌ها ثابت می‌شود. صدها تن از راویان در رجال طوسی و دیگر کتاب‌ها، فقط با اسم یا با مذهبشان بیان شده‌اند؛ مثلاً گفته‌اند این راوی، عامی است یا شیعی است، یا سخنان دیگر از این دست، و فقط به همین علت بر معلوم بودن و مجهول نبودنشان حکم شده است؛ علاوه بر این، میرزای نوری، روایاتی را که بزرگی فضل اهل بیت و مقام آن‌ها را نشان می‌دهد دلیلی بر شیعه بودن راویانشان می‌داند؛ همان طور که این نکته در مقدمهٔ تحقیق کتاب وی «خاتمة المستدرک» ذکر شده است:

«۷- روش اثبات وثاقت از سند، و تشیع از روی متن؛ مثل اینکه شخص روایت کننده از امام معصوم علیه السلام از بزرگان بوده باشد همان طور که در بیانات قبلی گفته شد. و اینکه متن روایت شامل فضل یا منزلتی برای اهل بیت علیهم السلام باشد؛ به گونه‌ای که روایت شدن آن را از طریق دشمنان اهل بیت علیهم السلام ناممکن کند؛ مثل وضعیت روایت ۲۰۲۵ و روایات بسیار دیگر.»^۱

روایت وصیت، ادعای همهٔ کسانی را که حق آل محمد علیهم السلام را غصب کرده‌اند، از اولی و دومی تا برسد به اموی‌ها و در انتها عباسیون و... همه را از بنیان ویران می‌کند؛ زیرا حدیث وصیت به صراحت بیان می‌کند جانشینی رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله تا روز قیامت به علی بن ابی طالب و فرزندانش اختصاص دارد؛ علاوه بر آنکه این حدیث، مقامات و فضیلت‌هایی از اهل بیت علیهم السلام را نیز در خود دارد که بر تمام غاصبان حق آل محمد و پیروانشان سنگین و سخت و گران است؛ در نتیجه متن این حدیث، به شیعه بودن و مطمئن بودن و صحیح بودن عقیدهٔ راویانش دلالت می‌کند؛ همان طور که پیش‌تر گفته شد شیخ نمازی شاهرودی به این نکته تصریح کرده است.

۳- علاوه بر اثبات شیعه بودن، وثاقت آن‌ها نیز ثابت می‌شود؛ همان طور که اندکی پیش‌تر از میرزای نوری نقل قول شد؛ زیرا وثاقت و مطمئن بودن راوی از طریق سند اثبات

۱. خاتمه مستدرک، ج ۱ ص ۷۲ مقدمه تحقیق.

می‌شود، حتی اگر هیچ‌کس برای وثاقت آن راوی تصریحی نداشته باشد، و این اطمینان از طریق نقل روایت توسط بزرگان و علمای عالی‌قدر شیعه از آن راوی به دست می‌آید؛ زیرا امثال این بزرگان، اگر به وثاقت وی یا متن روایاتی که از او نقل می‌کنند اطمینان کامل نداشته باشند امکان ندارد به روایت آن راوی اعتماد کنند، و این در حالی است که بسیاری از علما کسی را که بر روایات غیرموثق اعتماد کند بدون آنکه قرینه‌هایی داشته باشد که صحت و وثاقت آن‌ها را درباره آنچه نقل می‌کنند به اثبات برساند سرزنش می‌کنند؛ پس چگونه از بزرگان و فضلالی شیعه انتظار برود دست به چنین کاری زده باشند؟!

افراد بسیار مطمئن و علمای بزرگ مذهب جعفری به شرافت نقل و روایت متن وصیت نائل شده‌اند؛ افرادی همچون شیخ طوسی، احمد بن عبدون یا غضائری، بزوفری، علی بن حسین -پدر شیخ صدوق- و حسین بن علی مصری؛ در حالی که تمامی این افراد کتاب‌ها و اصول قابل‌اعتمادی داشته‌اند که مذهب راستین شیعه جعفری بر اساس آن‌ها بنا شده است؛ پس چگونه از آن‌ها انتظار برود در نقل روایت، به کسانی اعتماد کرده باشند که به روایت و نقل او اطمینانی حاصل نمی‌شود؟! بنابراین این افراد با نقل خود و اعتماد به راویان وصیت یعنی به کسانی که متقدمین شرح‌حالی از آن‌ها بیان نکرده‌اند، نظیر احمد بن محمد بن خلیل- نشان داده‌اند این راویان از نظرشان معتمد هستند؛ وگرنه اگر از نظر آن‌ها افرادی ناشناس و مجهول بودند یا قرینه‌هایی برای وثاقت آن‌ها وجود نداشت از آن‌ها روایت نقل، و به آن‌ها اعتماد نمی‌کردند؛ پس علاوه بر اینکه راویان وصیت همگی شیعه هستند، وثاقت و صداقت نیز به صفات آن‌ها اضافه می‌شود، و در نتیجه هیچ خیال‌پردازی نمی‌تواند تصور کند آن‌ها مجهول بوده‌اند یا به نقل آن‌ها اعتماد نمی‌شود.

به همین دلیل مشاهده می‌کنیم خود میرزای نوری در کتاب خود، «النجم الثاقب، ج ۲، ص ۷۱» آنجا که برای اثبات فرزندان امام مهدی علیه السلام استدلال می‌کند به معتبر بودن سند روایت وصیت تصریح کرده و گفته است:

«شیخ طوسی با سند معتبر، خبری را از امام صادق علیه السلام روایت کرده که در آن بعضی

از وصیت‌های رسول خدا ﷺ را در شب وفاتش به امیرالمؤمنین (علیه السلام) ذکر کرده است. در یکی از فقرات آن فرموده است: **«وقتی زمان وفات او فرارسید باید آن را به پسرش اولین مقربان تسلیم کند... تا انتها»**

و این گفته وی «با سند معتبر» یعنی او به وثاقت روایان این حدیث با توجه به قرینه‌هایی که فقط به مطالب موجود در کتاب‌های رجال خلاصه نمی‌شود اعتماد کرده، و او از این قرینه‌ها برای وثاقت تمام رجال حدیث وصیت بهره برده است؛ به‌خصوص با در نظر داشتن مطالب گفته‌شده و نیز مطالبی که در ادامه خواهد آمد. تعریف «حدیث معتبر» از کتاب «نهایةالدرایه» سید حسن صدر تقدیم حضور می‌شود؛ وی گفته است:

«حدیث معتبر، حدیثی است که سند آن شامل روایان صحیح یا حسن یا موثق باشد، یا به این دلیل معتبر است که از اصول حدیثی قابل اعتمادی نقل شده باشد که ادعا می‌شود برای معتبر بودنشان اجماع وجود دارد؛ چه این اصول حدیثی، کتاب‌های اصول شیعه دوازده‌امامی بوده باشند؛ مثل کتاب‌های زراره، محمد بن مسلم، فضیل بن یسار، و نظایر آن‌ها که بر راست‌گفتاری‌شان اجماع وجود داشته است، و چه کتاب‌هایی بوده باشند که بر صحیح بودن مطالب درستشان اجماع کرده‌اند؛ مثل صفوان بن یحیی، یونس بن عبدالرحمان، احمد بن محمد بن ابونصر، یا کتاب‌هایی که به معصوم عرضه شده و امام (علیه السلام) مؤلف آن را تمجید کرده باشد؛ مثل کتاب «عبیدالله حلبی» که به امام صادق (علیه السلام) عرضه شد و کتاب «یونس بن عبدالرحمان» و «فضل بن شاذان» که به امام عسکری (علیه السلام) عرضه شدند و کتاب نماز «حریز بن عبدالله» و کتاب‌های «بنی سعید» و «علی بن مهزیار»؛ یا حتی می‌توانند کتاب‌های غیرامامیه بوده باشند؛ مثل کتاب «حفص بن غیاث» و کتاب «حسین بن عبدالله تعدی» و کتاب «قبله» نوشته «علی بن حسین طاطری»؛ یا حدیث از کسانی بوده باشد که برای عمل به روایت‌های آن‌ها اجماع وجود دارد؛ مثل «عمار ساباطی» و افراد شبیه او که شیخ طوسی در «عده» آن‌ها را برشمرده است و دیگر افرادی که برای فرد آگاه و تیزبین پنهان نیست؛ و چه بسا اعتبار روایت، با

ملاحظه جنبه‌های دیگری نیز حاصل شود.^۱

به علاوه شیخ طوسی رحمته الله علیه با روایت وصیت، بر امامت ائمه علیهم السلام استدلال، و آن را با آوردن در ضمن روایاتی که از طرق شیعه نقل کرده، صحیح توصیف کرده؛ آنجا که گفته است:

«اما آنچه بر درستی این روایت دلالت می‌کند آن است که شیعه آن را به صورت متواتر از نسل قبلی به نسل بعدی نقل می‌کنند و راه درست دانستن آن در کتاب‌های امامیه در متون تصریح به امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است، و روش، یکی است.»^۲

۴- از جمله نکاتی که بر مجهول و ناشناس نبودن راویان وصیت تأیید می‌کند نکته‌ای است که «علامه حلی» بیان کرده است؛ اینکه راویان شیعه‌ای که درباره‌شان مدح یا ذمّی وجود ندارد عادل هستند؛ و این نکته‌ای است که برخی علما آن را از سخنان وی برداشت کرده و حتی گفته‌اند این سخن صریح اوست و حتی این نظر را به بسیاری از بزرگان گذشته نیز نسبت داده‌اند.

علامه حلی در شرح حال احمد بن اسماعیل بن سمکه بن عبدالله گفته است:

«... و علمای ما هیچ متنی درباره عدالت او ندارند و درباره او سرزنش و نقدی هم ندارند؛ پس شایسته‌تر است روایت او در صورتی که از معارض در امان باشد پذیرفته شود.»^۳

محقق خوبی برای این سخن علامه حلی، توضیحی نوشته و گفته است:

«می‌گوییم: این گفته، درباره تأکید علامه (قدس سره) بر اصالت عدالت در هر فرد امامی که فسقش آشکار نشده است صراحت دارد؛ و این دیدگاه به عده‌ای از فقیهان نیز نسبت داده شده است و ما قبلاً در بیان شرح حال ابراهیم بن سلام (سلامه) این دیدگاه

۱. نه‌ایة‌الدرایه، سید حسن صدر، ص ۱۷۱ تا ۱۷۴.

۲. غیبت طوسی، ص ۱۱۱.

۳. خلاصة‌الاقوال، علامه حلی، ص ۶۶.

را از طرف گروهی از بزرگان، برداشت کردیم، و چنین دیدگاهی از طرف علامه، بعد از آنکه توسط دیگر بزرگان نیز گفته شده است، جای شگفتی ندارد.^۱

و خوبی گفته است:

«... علامه حلی به کسی که سرزنشی درباره‌اش وارد نشده باشد اعتماد می‌کند و وی را صحیح می‌داند. ایشان در شرح حال احمد بن اسماعیل بن سمکه، به این نکته تصریح کرده است...»^۲

راویان وصیت همگی شیعه هستند؛ همان طور که شیخ طوسی به صورت ضمنی تصریح کرده و «شیخ نمازی شاهرودی» نیز به این نکته تصریح کرده است و از روش و دیدگاه «میرزای نوری» نیز در اثبات شیعه‌بودن راوی با توجه به متن روایت همان طور که پیش‌تر گفته شد همین مطلب برداشت می‌شود، و هرگز هیچ سرزنشی درباره‌ هیچ‌کدام از روایان وصیت وارد نشده است؛ پس طبق روش و دیدگاه «علامه حلی» و دیگر بزرگان متقدمین، به عادل بودن آن‌ها حکم می‌شود و با در نظر داشتن عدالت آن‌ها و سخنان گفته‌شده، هرگز نمی‌توان آن‌ها را به‌عنوان افرادی مجهول و ناشناس توصیف کرد.

نکته هشتم

شش راوی از راویان حدیث وصیت، جزو دارندگان کتاب‌ها و اصول حدیثی قابل اعتماد هستند و با توجه به این نکته، آن‌ها از افراد ثقه و معتمد به شمار می‌روند. برخی از این راویان جزو بزرگان و علمای عظیم‌الشأنی هستند که در فضل و علم و پرهیزکاری، همچون خورشید میان روز هستند.

این بزرگان دارای کتاب‌های معتبری هستند و تأکید می‌کنم روایت وصیت در

۱. معجم رجال حدیث، سید خویی، ج ۲، ص ۵۷ و ۵۸.

۲. معجم رجال حدیث، سید خویی، ج ۱، ص ۲۷۸.

کتاب‌های آن‌ها یا در کتاب‌های برخی از آن‌ها یا دست‌کم در کتاب یکی از آن‌ها مدون و از آن نقل شده است؛ به‌خصوص وقتی توجه داشته باشیم که همه آن‌ها به جز «ابن عبدون» کتاب‌هایی در موضوع امامت و تعداد ائمه علیهم‌السلام دارند و این نکته، روایت وصیت را به‌عنوان روایتی ثابت‌شده در کتاب‌های آن‌ها یا در کتاب برخی از آن‌ها تأیید یا اثبات می‌کند؛ زیرا این روایت درباره امامت و در بیان تعداد ائمه و اوصیا از فرزندان رسول خدا محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است و در میان علمای شیعه، مشهور و قطعی است که وجود روایت یا خبر در یکی از کتاب‌ها و اصول قابل اعتماد، به‌خصوص کتاب‌های افراد ثقه و بزرگوار، با چشم‌پوشی از بررسی رجال سند آن، دلیل و قرینه‌ای برای درستی آن روایت محسوب می‌شود. این نکته را تعدادی از علما از جمله حر عاملی، میرزای نوری و دیگران بیان کرده‌اند. تأکید می‌کنم روایت وصیت، از کتاب «بزوفری» - که همان طور که گفته خواهد شد، ثقه‌ای جلیل‌القدر است - نقل شده است.

این شش تن از راویان دارای اصول، عبارت‌اند از:

۱- شیخ طوسی: ایشان از تعریف بی‌نیاز است و روایت وصیت را در یکی از مطمئن‌ترین کتاب‌های خود یعنی کتاب «غیبت» آورده است، و در اینکه این کتاب یکی از کتاب‌های طبقه اول در وثاقت و اطمینان است اختلافی وجود ندارد.

۲- ابن عبدون: شیخ نجاشی پنج کتاب از ایشان برشمرده است.

۳- حسین بن عبیدالله غضائری: نجاشی چهار کتاب از ایشان را از جمله کتاب «عدد الائمه و ما شد علی المصنفین فی ذلک» بیان کرده است.

۴- حسین بن علی بزوفری: نجاشی چهار کتاب از کتاب‌های ایشان را برشمرده است؛ از جمله کتاب «الرد علی الواقفه» و کتاب «سیره النبی و الائمه فی المشرکین»؛ و قطعاً شیخ طوسی، روایت وصیت را از یکی از کتاب‌های بزوفری نقل کرده است؛ زیرا رویه معمول او این بوده است که بعد از آوردن عبارت «از جماعتی»، سند روایت را با صاحب کتاب یا

کتاب اصل حدیثی که روایت را از آن برگرفته است شروع می‌کند؛ همان طور که خود ایشان به این نکته تصریح کرده است؛ و شیخ طوسی در روایت وصیت بعد از آوردن عبارت «از جماعتی»، به بزوفری اشاره می‌کند و همین به‌تنهایی برای اعتماد به وصیت، کافی است، حتی اگر در هیچ‌کدام از کتاب‌های اصولی دیگر نیامده باشد؛ زیرا «بزوفری» از ثقات جلیل‌القدر و حتی با توجه به روایتی، گفته شده است یکی از وکیلان امام مهدی علیه السلام بوده است؛ بنده این مطلب را به‌طور مفصل در کتاب «دفاعاً عن الوصیة: در دفاع از وصیت» بیان کرده‌ام؛ می‌توانید به آن کتاب مراجعه کنید.

۵- علی بن حسین، پدر شیخ صدوق: شیخ طوسی بیست کتاب او را برشمرده است؛ از جمله کتاب‌ها «الامامة و التبصرة من الحیرة»، «النوادر»، «قرب الاسناد» و «التسلیم و التمییز».

۶- علی بن حسین مصری: نجاشی دو کتاب از کتاب‌های وی را برشمرده است که یکی از آن‌ها کتاب «الامامة» است.

نکته نهم

در کتاب «در دفاع از وصیت» چند قرینه را برشمردم که صحت و درستی روایت وصیت و صدور آن از معصومین علیهم السلام را قطعی می‌کند؛ به این ترتیب با توجه به این قرائن، علم قطعی که خداوند متعال به‌وسیله آن توسط بندگان بندگی می‌شود به دست می‌آید و در نتیجه دیگر نیازی به تحقیق و بررسی وثاقت راویان آن، بر اساس کتاب‌های رجال نیست؛ همان کتاب‌هایی که در زمان حاضر برخی جاهلان تصور می‌کنند تنها مرجع برای قبول یا رد روایات است؛ در حالی که حتی خود نگارندگان این کتاب‌ها چنین ادعایی نکرده‌اند؛ علاوه بر آن، تناقضات و خطاهای موجود در این کتاب‌ها و ضعف آن‌ها و کم‌بودن راویانی را که در بر گرفته‌اند و دیگر مطالبی را که ذکر کرده‌ام نیز اضافه می‌کنم. حتی شیخ طوسی به‌صراحت بیان داشته است که وجود قرینه، ما را از سند، بی‌نیاز می‌کند و حتی وجود قرینه،

موجب علم قطعی می‌شود؛ برخلاف خبری با سند درست که فقط موجب حدس و گمان می‌شود و فقط در فقه کاربرد دارد، نه علم یا قطعیت؛ آنجا که در کتاب «عده»: (ط.ج ج ۱، ص ۱۲۶ گفته است:

«... زیرا اگر قرینه‌ای باشد که صحت آن را نشان بدهد، اعتبار روایت با توجه به قرینه به دست می‌آید و علم آور می‌شود...»

بنده به‌طور مفصل دربارهٔ قرینه‌های صحت روایت وصیت در کتاب «در دفاع از وصیت» سخن گفته‌ام؛ می‌توانید به آن کتاب مراجعه کنید.

نکته دهم

بسیاری از علمای متأخر، حدیث را به پنج دسته تقسیم کرده‌اند: صحیح، حسن، قوی، مؤثق و ضعیف.

حدیث «قوی» را این‌گونه معرفی کرده‌اند که روایانش همه امامی باشند و دربارهٔ مدح و ذمّشان سکوت شده باشد. به چنین روایتی، احتجاج می‌شود؛ به‌خصوص اگر با برخی قرینه‌ها و تأییداتی همراه باشد که به وثاقت روایان امامی اش دلالت داشته باشند که در این صورت، با توجه به نوع تأییدات، در دسته‌بندی حدیث حسن یا صحیح جای می‌گیرد.

سید حسن صدر در کتاب «نهایة‌الدرایه» گفته است:

«نوع سوم: حدیث قوی... و آن، حدیثی است که اگر سلسله‌سندش امامیه باشند دربارهٔ مدح و ذم آن‌ها سکوت شده باشد؛ به این ترتیب تمام آن‌ها، برخی از آن‌ها، یا حتی یکی از آن‌ها، به شرط عادل بودن بقیه به‌دلیل قوّت ظن درباره‌اش - اصطلاحاً به‌عنوان قوی مطرح می‌شود... [تا آنجا که گفته است:] "چیزی که غیر از این چهار نوع باشد" و منظور صحیح، حسن، قوی و مؤثق است.

نوع پنجم: حدیث ضعیف؛ ضعیف از نظر ما روایتی است که در سندش راوی

نکوهش شده، یا راوی فاسدالعقیده‌ای باشد که متنی برای وثاقتش موجود نباشد، یا دارای راوی مجهول باشد، اگرچه بقیهٔ روایانش به عدالت مدح شده باشند؛ زیرا سند حدیث تابع اعتبار پایین‌ترین پایین‌ترین راوی اش است؛ همان طور که در منطوق، نتیجه تابع ضعیف‌ترین مقدمات است. خلاصه اینکه: اصل دربارهٔ حدیث ضعیف آن است که پذیرفته نمی‌شود مگر آنکه با چیزی تأیید شود که محتوایش را حمایت کرده باشد.» پایان کلام ایشان.^۱

از سخن نگارنده «نهایة‌الدرایه» متوجه می‌شویم حدیث قوی در گروه احادیث ضعیف که غالباً از نظر آن‌ها پذیرفته نیست وارد نمی‌شود؛ یعنی به معنی حدیث ضعیف‌السندی نیست که ضعفش به دلیل مذموم یا مجهول بودن یکی از روایانش به دست آمده باشد و در نقل باعث ضعف آن و عدم اعتماد به آن شود.

ابوالفضل حافظیان بابلی گفته است:

«و برخی از فضلا گفته‌اند: و اما منظور از حدیث قوی -از نظر رجالیون- معنای عام آن است: یعنی حدیثی که از تقسیمات سه‌گانه فوق‌الذکر خارج می‌شود و داخل حدیث ضعیف نمی‌شود.»^۲

سپس دربارهٔ تقسیم‌بندی حدیث قوی گفته است:

«و خود حدیث قوی، اقسام بیشتری دارد: از جمله روایتی که همهٔ راویان سلسله‌سندش امامیه باشند و برای هیچ‌کدام از آن‌ها ستایش یا سرزنشی وجود نداشته باشد؛ این چنین گفته شده است؛ و می‌توان این احادیث را با بهره‌گیری از شواهدی دیگر مثل گمان‌های اجتهادی- برای این دو امر [مدح یا ذم] مقید نمود؛ و گرنه ممکن است از اقسام حدیث صحیح باشند، و گاهی نیز جزو حسن، و گاهی هم جزو احادیث ضعیف به حساب آیند؛ و قرار دادن این احادیث در برابر تمامی دسته‌های دیگر صحیح نیست؛ و

۱. نهایة‌الدرایه، ص ۲۶۳ تا ۲۶۷.

۲. رسائل فی درایة‌الحدیث، ج ۲، ص ۳۷۶.

گویا این معنا، مقصود همه بوده است.»^۱

معنی این گفته آن است که «حدیث قوی» وقتی قوی نامیده می‌شود که نتوان مدح و ذم روایانش را از قرینه‌ها و امور دیگری برداشت کرد؛ به طوری که اگر تأییدات و قرینه‌هایی برای مدح یا وثاقت روایانش وجود داشته باشد به حدیث حسن و صحیح، و اگر قرینه‌ها و تأییداتی در مذمت و نکوهش روایانش وجود داشته باشد به حدیث ضعیف ملحق می‌شود.

با توجه به مطالب گفته شده دو نکته را دربارهٔ سند وصیت نتیجه خواهیم گرفت:

۱- از آنجا که شیخ طوسی دربارهٔ روایان حدیث وصیت به همراه روایاتی دیگر- تصریح کرده که این روایات از طریق روایان خاصه یعنی روایان شیعهٔ امامی روایت شده است، پس اگر در میان آن‌ها حتی یک راوی غیر امامی هم وجود می‌داشت آن‌ها را به‌عنوان روایاتی که از طریق خاصه روایت شده‌اند دسته‌بندی نمی‌کرد؛ زیرا خصوصیت سند روایت، وابسته به پایین‌ترین و کم‌اعتبارترین روایانش است؛ و از آنجا که شیخ علی‌نمازی هم برای درستی و صحت عقیدهٔ آن‌ها استدلال کرده است، و با توجه به روش میرزای نوری برای شناسایی شیعه‌بودن راوی از طریق متنی که روایت کرده است، و نیز با توجه به اینکه مطلب گفته شده توسط میرزای نوری دربارهٔ سند وصیت که گفته است «سندش معتبر است» این نکته را تأیید می‌کند، بنابراین تمامی آن‌ها یعنی روایان وصیت- شیعهٔ امامیه هستند و هیچ مذمت یا نکوهشی دربارهٔ آن‌ها وارد نشده است؛ پس سند روایت وصیت- کم- از صنف احادیث قوی است، و هرگز نمی‌توان آن را ضعیف خواند؛ به خصوص بعد از در نظر گرفتن نکتهٔ دوم که در ادامه خواهد آمد.

با توجه به اینکه می‌دانیم سند وصیت، شامل ده راوی است، نه تن از آن‌ها به روشنی تمام شیعه هستند:

۱. رسائل فی درایة الحدیث، ج ۲، ص ۳۷۶ و ۳۷۷.

الف- شیخ طوسی: بی‌نیاز از هر تعریفی است.

ب- احمد بن عبدون: شخصیتی موثق است و اختلافی درباره شیعه‌بودنش وجود ندارد.

ج- حسین بن عبیدالله غضائری: شخصیتی موثق است و اختلافی درباره شیعه‌بودنش وجود ندارد.

د- بزوفری: موثق و از بزرگان است و اختلافی درباره شیعه‌بودنش نیست.

ه- علی بن سنان موصلی عدل: درباره ایشان روایتی وجود دارد که شیعه‌بودن و درستی عقیده‌اش را نشان می‌دهد، و همان طور که پیش‌تر گفته شد شهادت شیخ طوسی را نیز به آن اضافه می‌کنم.

و- علی بن حسین: موثق و از علمای جلیل‌القدر است و اختلافی در شیعه‌بودنش نیست.

ز- جعفر بن احمد مصری: شیعی است و اهل سنت او را به دلیل شیعه‌بودنش تضعیف کرده‌اند. او پسر برادر حسین بن علی مصری است که هیچ شکی درباره شیعه‌بودنش وجود ندارد.

ح- حسین بن علی مصری: موثق و از شیعیان است.

ط- علی، پدر حسین: شیعه‌بودن او از طریق پسرش علی که نگارنده کتابی درباره امامت و از مدافعين امامت بوده، قابل فهمیدن است؛ در نتیجه آن‌ها یعنی خودش و پدرش و نیز پسر برادرش خانواده‌ای شیعی هستند.

و هیچ‌کس دیگری از راویان وصیت باقی نمی‌ماند که شیعه‌بودنش مشخص نشده باشد به‌جز «احمد بن محمد بن خلیل» و سزاوار نیست که در شیعه‌بودن وی شک و تردید روا داشته شود؛ زیرا گفتیم شیخ طوسی برای او گواهی داده است؛ همچنین به دلیل اینکه

همان‌طور که توضیح داده خواهد شد «علی بن حسین بن بابویه» در روایات به او اعتماد کرده است، و نیز به دلیل مطلبی که شیخ علی نمازی در شرح حال وی آورده است؛ آنجا که گفته است:

«وی در طریق نقل شیخ، از علی بن موصلی، از علی بن حسین، از او،... واقع شده است.... [تا آنجا که گفته است:] و در این روایت، متن صریح و آشکار دربارهٔ ائمهٔ دوازده‌گانه علیهم‌السلام و اسم و فضایلشان وجود دارد که همین نکته باعث حُسن و کمال وی می‌شود.» پایان کلام.

توضیح این مطلب هنگام پرداختن به شرح حال او خواهد آمد.

۲- بعد از آنکه امامی‌بودن «علی بن سنان موصلی» و «احمد بن محمد بن خلیل» و «جعفر بن احمد مصری» و پدر «حسین بن علی مصری» ثابت شد، و با توجه به اینکه هرگز هیچ مذمتی در حقشان وارد نشده است، اعتماد بزرگان و علمای جلیل‌القدر از علمای مذهب را نیز باید به این نکته اضافه کرد؛ علمایی همچون شیخ طوسی، بزوفری و ابن بابویه؛ به این ترتیب سند روایت وصیت از نوع قوی خارج، و در دستهٔ سند صحیح قرار می‌گیرد؛ به‌خصوص اگر توصیف میرزای نوری دربارهٔ معتبر بودن سند وصیت را نیز در نظر داشته باشیم، و نیز مدح و ستایش شیخ علی نمازی برای روایت وصیت و رجالش. حتی شهید محمد صادق صدر رحمته‌الله نیز در موسوعهٔ خود به حدیث وصیت اعتماد کرده است؛ با توجه به اینکه اگر روایتی ضعیف یا شاذ، یا شبیه این‌ها بوده باشد رویهٔ معمول ایشان نقد آن روایت بوده است؛ و بنده هرگز کسی را پیدا نکردم که اشکالی به راویان حدیث وصیت وارد کرده باشد؛ حتی کسانی که وجود فرزندان امام مهدی علیه‌السلام را به‌عنوان حاکم پس از آن حضرت علیه‌السلام قبول نمی‌کنند و اگر مجالی برای طعن‌زدن به رجال سند این روایت بود این افراد هرگز در این کار کوتاهی نمی‌کردند.

حال می‌خواهیم به‌صورت تفصیلی به توثیق راویان روایت وصیت بپردازیم. هرچند ما از چنین کاری بی‌نیاز هستیم، ولی این کار را فقط برای بستن دهان هرزه‌گویان پُرچانه‌با

سنگی سخت و گران انجام می‌دهیم؛ دهان‌هایی که به راه خطا عادت کرده و راه صواب و درست را به بوته فراموشی سپرده‌اند. از خداوند متعال یاری و استواری را مسئلت داریم که او شنوای اجابت‌کننده است.

راویان وصیت رسول خدا محمد ﷺ در شب وفاتش به علی بن ابی طالب علیه السلام

شیخ طوسی در کتاب غیبت گفته است: جماعتی به ما خبر داد، از اباعبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از علی بن سنان موصلی عدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمد بن خلیل، از جعفر بن احمد مصری، از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از اباعبدالله جعفر بن محمد، از پدرش باقر، از پدرش ذی الثغفات سیدالعابدین، از پدرش حسین زکی شهید، از پدرش امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده است: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در شبی که از دنیا رفتند به علی علیه السلام فرمودند: ای ابالحسن! صحیفه و دواتی آماده کن. حضرت صلی الله علیه و آله وصیتشان را به امیرالمؤمنین علیه السلام املا فرمود تا به اینجا رسید: ای علی، پس از من دوازده امام خواهند بود و بعد از آن‌ها دوازده مهدی؛ و تو ای "علی" اولین نفر از دوازده امام هستی. خداوند تبارک و تعالی تو را در آسمانش، علی مرتضی و امیر مؤمنان و صدیق اکبر (تصدیق کننده بزرگ پیامبر) و فاروق اعظم (به وسیله تو، بین حق و باطل فرق گذاشته می شود) و مأمون و مهدی نامیده است و این اسامی برای احدی جز تو شایسته نیست. ای علی، تو وصی من و سرپرست اهل بیتم هستی - چه زنده و چه مرده ایشان - و نیز وصی من بر زنانم خواهی بود؛ پس هرکدام را که در عقد ازدواج من باقی گذاری فردای قیامت مرا ملاقات می کند و هرکدام را که تو طلاق دهی من از او بیزارم و در قیامت نه او مرا می بیند و نه من او را می بینم. تو پس از من جانشین و خلیفه ام بر اتمم هستی. زمانی که وفات تو فرارسید وصایت و جانشینی مرا به پسر من "حسن" که نیکوکار و رسیده به حق است تسلیم نما. زمان وفات او که فرارسید آن را به فرزندم "حسین" پاک و شهید بسپارد؛ وقتی وفات او فرارسید آن را به فرزندش سرور عبادت کنندگان و صاحب ثقات (دارای پینه های عبادت) "علی" واگذار نماید؛ هرگاه زمان وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" باقر تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "جعفر" صادق بسپارد؛ آنگاه که وفات او فرارسید به فرزندش "موسی" کاظم واگذار کند؛ وقتی وفات او فرارسید به فرزندش "علی" رضا تسلیم کند؛ زمانی که وفات او رسید آن را به فرزندش "محمد" ثقه تقی بسپارد؛ زمانی که وفات او فرارسید آن را به فرزندش "علی" ناصح واگذار نماید؛ زمانی که وفات او رسید آن را به پسرش "حسن" فاضل بسپارد؛ زمانی که وفات

او فرارسید آن را به فرزندش "محمد" که نگهداشته شده از آل محمد علیهم السلام است بسپارد. این دوازده امام بود و بعد از آن دوازده مهدی خواهد بود. پس وقتی زمان وفات او رسید [وصایت و جانشینی مرا] به فرزندش که اولین [نفر از مهدیین و] مقربین است تسلیم نماید و او سه نام دارد؛ یک نامش مانند نام من، نام دیگرش مثل نام پدر من است و آن عبدالله و "احمد" است و سومین نام او مهدی خواهد بود؛ او اولین مؤمنان است.»^۱

جماعت

جماعتی که راه رسیدن شیخ طوسی رحمته الله علیه به کتاب‌های بزوفری هستند، «حسین بن عبیدالله غضائری» و «احمد بن عبدون» بوده‌اند و همان طور که گفته خواهد شد هر دوی آن‌ها از افراد ثقه و مطمئن هستند.

شیخ طوسی در کتاب «استبصار» طریق خود به کتب «بزوفری» را چنین معرفی می‌کند:

«و هر روایتی را که از ابوعبدالله حسین بن سفیان بزوفری نقل کردم به واسطه احمد بن عبدون، و حسین بن عبیدالله بوده است.»^۲

احمد بن عبدالواحد معروف به احمد بن عبدون

شیخ طوسی در کتاب رجال، ص ۴۱۳ و ۴۱۴، شماره ۵۹۸۸ گفته است:

«احمد بن عبدون معروف به ابن حاشر با کنیه اباعبدالله، او روایات بسیاری شنیده و نقل کرده است و ما بسیار از او روایت شنیده‌ایم و اجازه نقل تمام روایاتی را که نقل کرده به ما داده است. ایشان در سال ۴۲۳ وفات یافت.»

۱. کتاب غیبت طوسی، ص ۱۴۹ و ۱۵۰.

۲. استبصار، ج ۴، ص ۳۴۲.

نجاشی در کتاب رجال خود، ص ۸۷، شماره ۲۱۱ گفته است:

«احمد بن عبدالواحد: ابن احمد بزاز، ابوعبدالله، شیخ ما، معروف به ابن عبدون. او کتاب‌هایی دارد، از جمله: کتاب اخبار سید بن محمد، کتاب تاریخ، کتاب تفسیر خطبه فاطمه (علیها السلام) به عربی، کتاب عمل جمعه، کتاب دو حدیث مختلف، و دیگر کتاب‌هایی که خبرشان به ما رسیده است. وی در ادبیات توانمند بود و کتاب‌های اهل ادب را برای شیوخ اهل ادب می‌خواند، و با ابوالحسن علی بن محمد قراشی معروف به ابن زبیر دیدار کرده است، و در آن زمان جوان بود.»

شیخ حر عاملی در کتاب «امل‌الامل» ج ۲، ص ۱۶ و ۱۷ گفته است:

«احمد بن عبدالواحد بن احمد بزاز، ابوعبدالله: شیخ ما، معروف به ابن عبدون کتاب‌هایی دارد از جمله کتاب اخبار سید بن محمد، کتاب تاریخ، کتاب تفسیر خطبه فاطمه (علیها السلام) به عربی، کتاب عمل جمعه، کتاب دو حدیث مختلف و کتاب‌های دیگری که خبرشان به ما رسیده است. وی در ادبیات توانمند بود و کتاب‌های ادبی را برای شیوخ اهل ادب می‌خواند. وی با ابوالحسن علی بن محمد بن زبیر دیدار کرده است و نجاشی گفته است که در آن زمان جوان بود.»

شیخ طوسی گفته است: احمد بن عبدون معروف به ابن حاشر با کنیه اباعبدالله، او روایات بسیاری شنیده و نقل کرده است و ما بسیار از او روایت شنیده‌ایم و اجازه نقل تمام روایاتی را که نقل کرده به ما داده است. ایشان در سال ۴۲۳ وفات یافت.

توثیق و معتمدبودن او از صحیح‌شمردن طریق‌ها و واسطه‌های شیخ توسط علامه دانسته می‌شود.»

شیخ علی نمازی شاهرودی در کتاب مستدرکات علم رجال حدیث، ج ۱، ص ۳۵۹ و ۳۶۰ شماره ۱۱۵۷ گفته است:

«احمد بن عبدالواحد بن احمد بزاز، ابوعبدالله، معروف به ابن عبدون. وی کتاب‌های بسیاری دارد و از مشایخ اجازه بوده است. مجلسی در کتاب الوجیزة گفته است: او ممدوح

است، حدیث او صحیح شمرده می‌شود...».

سید خویی در کتاب معجم رجال حدیث، ج ۲ ص ۱۵۲۲، شماره ۶۵۵ گفته است:
 «احمد بن عبدالواحد = احمد بن عبدون: و او ثقة است؛ زیرا او از مشایخ نجاشی
 است و در چندین جا درباره‌اش صحبت کرده است؛ از جمله در شرح حال ابان بن تغلب...».

بنابراین «احمد بن عبدون» ثقة است و به وی اعتماد می‌شود. شیخی از بزرگان
 علماست و کتاب‌ها و تصنیف‌هایی دارد.

حسین بن عبیدالله غضائری

نجاشی در کتاب رجال، ص ۶۸ و ۶۹، شماره ۱۶۶ گفته است:

«حسین بن عبیدالله بن ابراهیم غضائری، ابو عبدالله، شیخ ما^{رحمه}، کتاب‌هایی دارد؛
 از جمله، کتاب "کشف التمویه و الغمة"، "التسلیم علی امیر المؤمنین ^{علیه السلام} بإمرة المؤمنین"،
 "تذکیر العاقل و تنبیه الغافل فی فضل العلم"، "عدد الاثمه و ما شذ علی المصنفین من
 ذلک"، "البیان عن حبه الرحمن"، "النوادر فی الفقه"، "مناسک الحج"، "مختصر مناسک
 الحج"، "یوم الغدیر"، "الرد علی الغلاة و المفوضه"، "سجدة الشکر"، "مواطن
 امیر المؤمنین ^{علیه السلام}"، "فی فضل البغداد" و کتابی درباره این حدیث امیر المؤمنین ^{علیه السلام}: «آیا
 شما را از بهترین این امت آگاه کنم.»

ایشان اجازه نقل روایت از تمامی این کتاب‌ها و همه روایاتی را که از شیوخش روایت
 کرده است به ما داد. ایشان ^{رحمه} در نیمه ماه صفر سال ۴۱۱ وفات یافت.»

شیخ طوسی در کتاب رجال، ص ۴۲۵، شماره ۶۱۱۷ گفته است:

«حسین بن عبیدالله غضائری با کنیه اباعبدالله، روایات بسیاری شنیده بود و به
 احوال روایان، عارف بود. وی تألیفاتی دارد که آن‌ها را در فهرست بیان کردیم. از او

روایات شنیدیم و ایشان به ما اجازه نقل همه روایاتشان را داده است. وی در سال ۴۱۱ وفات یافت.»

سید خوبی در معجم رجال حدیث، ج ۷، ص ۲۲ و ۲۳، شماره ۳۴۹۰ گفته است:

«حسین بن عبیدالله غضائری... می‌گوییم: ... و به هر شکلی که بوده باشد جایز نیست درباره وثاقت این مرد شک و تردیدی روا داشته شود؛ نه از این جهت که ابن طاووس یا عده‌ای از کسانی که بعد از او بودند وی را توثیق کرده‌اند، و نه از جهت اینکه او روایات بسیاری نقل کرده، یا شیخ اجازه بوده است؛ توثیق وی به خاطر هیچ کدام از این‌ها که دانستی نیست؛ بلکه به این دلیل است که وی شیخ نجاشی بوده و همان طور که گفته شد همه مشایخ نجاشی ثقه و مطمئن هستند...»

بنابراین «حسین بن عبیدالله غضائری» ثقه است و به روایاتش اعتماد می‌شود. او شیخی از علمای بزرگ و مشهور بوده است که کتاب‌ها و تصنیف‌هایی دارد.

ابوعبدالله حسین بن علی بن سفیان بزوفری

نجاشی در کتاب رجال خود، ص ۶۷ و ۶۸، شماره ۱۶۲ گفته است:

«حسین بن علی بن سفیان: ابن خالد بن سفیان ابوعبدالله بزوفری، شیخ، ثقه، و از اصحاب جلیل‌القدر ماست. او کتاب‌هایی دارد از جمله: کتاب "حج"، "ثواب الاعمال"، "احکام العبید"، و من این کتاب را برای شیخمان ابوعبدالله رضی الله عنه خواندم، کتاب "ردّ بر واقفه"، و "سیره نبی و ائمه علیهم السلام در برابر مشرکین". تمامی کتاب‌های ایشان را احمد بن عبدالواحد ابوعبدالله بزاز، از او برای ما روایت کرده است.»

شیخ طوسی در رجال خود، ص ۴۲۳، شماره ۶۰۹۲ گفته است:

«حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از خاصه (شیعه) است. کنیه‌اش اباعبدالله است. کتاب‌هایی دارد که آن‌ها را در الفهرست بیان کردیم. تلکبری از او روایت نقل کرده است؛ و جماعتی از [کتاب‌ها و روایات] او به ما خبر داده‌اند؛ از جمله محمد بن محمد

بن نعمان، حسین بن عبیدالله، و احمد بن عبدون».

علامه حلی هم او را در خلاصه الاقوال، ص ۱۱۵، ثقه دانسته و گفته است:

«حسین بن علی بن سفیان بن خالد بن سفیان، ابو عبدالله بزوفری، شیخ ثقه، از اصحاب جلیل القدر ما و از خواص است.»

سید محمد صدر در دایرة المعارف خود از کتاب غیبت شیخ طوسی نقل کرده است که بزوفری یکی از وکیلان امام مهدی علیه السلام بوده. وی گفته است:

«حسین بن علی بن سفیان بن خالد بن سفیان ابو عبدالله بزوفری، شیخی جلیل از اصحاب ماست. کتاب‌هایی دارد. شیخ در غیبت از برخی علویون روایت کرده است که او را نام برده‌اند: در شهر قم بودیم که میان برادرانمان گفت‌وگویی دربارهٔ مردی که فرزند خود را انکار می‌کرد در گرفت. پس به‌سوی شیخ (که خدا حفظش کند) رفتند و من نزد او حاضر بودم (خداوند یاری‌اش کند). نامه را به او داد ولی او آن را نخواند؛ به او دستور داد تا به نزد ابو عبدالله بزوفری (که خدا عزیزش بدارد) برود تا دربارهٔ آن نامه پاسخ دهد. پس به‌سوی او رفت و من حاضر بودم. ابو عبدالله گفت: این فرزند از آن اوست و اتقاقی مربوط به آن، در روز فلان و فلان و در فلان جا و فلان جا بوده است. به او بگو اسم او را محمد بگذارد. آن فرستاده بازگشت و به آن‌ها اطلاع داد و آن گفته را به آن‌ها منتقل کرد. آن کودک متولد شد و اسم او را محمد گذاشتند.

ما مضمون این خبر را در مطالب گذشته بیان کردیم، و این به‌روشنی نشان می‌دهد وی این اطلاعات را از امام مهدی علیه السلام هرچند با واسطه به دست آورده است. و نشان می‌دهد او به‌طور کلی از جمله وکیلان امام علیه السلام بوده است. در اینجا مجلسی در بحار، در توضیحی برای این خبر می‌نویسد: به نظر می‌رسد بزوفری از سفیران بوده، ولی نقل نکرده است...»^۱

بنابراین «حسین بن علی بن سفیان بزوفری» ثقه، جلیل القدر، خاصه و معتمد است، و

هیچ طعنه‌ای به او وارد نمی‌شود و کتاب‌ها و تصنیفاتی دارد.

علی بن سنان موصلی عدل

شیخ علی نمازی شاهرودی، وی را در کتاب خود، «مستدرکات علم رجال حدیث» در شماره ۱۰۰۷۱ ذکر کرده و گفته است:

«علی بن سنان موصلی ابوالحسن معدل: از پدرش روایت نقل می‌کرد، همان طور که صدوق در اکمال، ج ۲، ص ۱۵۲ حدیثی را از احمد بن حسین بن عبدالله، از حسین بن زید بن عبدالله بغدادی، از ایشان، از پدرش روایت کرده است که: وقتی آقای ما ابومحمد حسن عسکری (علیه السلام) وفات یافت... تا آخر حدیث.

همین حدیث را در بحارالانوار از زید بن عبدالله بغدادی، از ایشان، و از پدرش نقل کرده است.»^۱

در کتاب «مقتضب الاثر» تألیف «احمد بن محمد بن عیاش» ص ۱۰ از ایشان، از احمد بن محمد خلیلی، روایت شریفی نقل شده است که حُسن عقیده و کمال او را نشان می‌دهد، و کمبا، ج ۹، ص ۱۲۵، و روایت مهم دیگری از طریق ایشان در همان کتاب، ص ۳۵ نقل شده است، و در جد ج ۳۶، ص ۲۱۶ و ۲۶۰ هم هست.

همان، ص ۱۰۳: با سند خود، از حسین بن علی، از ایشان، از احمد بن محمد بن خلیل، و در ص ۱۰۴: از حسین بن علی بن سفیان بزوفری، از ایشان؛ و در کتاب قرب الاسناد، ص ۱۲۳ از ایشان، از مالک بن اشیم روایت نقل شده است.»^۲

می‌گوییم: علاوه بر اینکه وی شیعه بوده، از نظر ثقه جلیل القدر بزوفری نیز قابل اعتماد بوده است و این تأیید دیگری برای وثاقت اوست. به همه این‌ها اضافه می‌کنم او در سند

۱. کمبا، ج ۱۳، ص ۱۱۶، و نیز در ج ۵۲، ص ۴۷.

۲. مستدرکات علم رجال حدیث، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج ۵، ص ۳۸۲ و ۳۸۳.

روایت، به «عدل» توصیف شده است؛^۱ و این صفت به کسی اطلاق می‌شده که به عدالت

۱. برای من نقل شده برخی از پیروان فقیهان آخرازمان می‌گویند صفت «عدل» بر قاضیان اهل سنت اطلاق می‌شود و نشانه مدح نیست!

در پاسخ می‌گوییم: این سخنی عجیب است! اگر علی بن سنان، سنی بود شاید می‌شد برای چنین سخنی توجیهی پیدا کرد؛ ولی وقتی ما پیش‌تر ثابت کردیم او شیعی بوده و از اهل سنت نبوده است از این موضوع گذر کرده‌ایم. بنابراین با توجه به این نکته طبق تعبیر خودشان کلام آن‌ها از باب سالبه به انتفاء موضوع، یا از باب مصادره به مطلوب است؛ پس آنها باید ابتدا اثبات کنند علی بن سنان، از اهل سنت بوده است. ... و سپس صفت «عدل» را با معنایی متناسب با اطلاق آن بر اهل سنت، تفسیر کنند.

شگفت‌تر از این، کلام محقق خوبی است که تلاش می‌کند این توصیف یعنی «عدل» را از معنای خود منصرف کند؛ به این صورت که به کاتبان در قضاوت‌ها و محکمه‌ها «کاتب عدل» گفته می‌شود؛ مراجعه کنید به کلام او در معجم رجال حدیث، ج ۶، ص ۲۱۰.

حقیقتاً بیان چنین سخنی توسط دانشمندی محقق، بسیار شگفت‌انگیز است؛ چراکه عبارت «کاتب عدل» به همین شکل، به صورت مضاف‌البهی به کار برده می‌شود؛ در حالی که روی سخن ما درباره کلمه «عدل» به‌تنهایی، بدون هیچ اضافه‌ای است، و تفاوت میان دو کاربرد، پوشیده نیست. ما کسی را ندیده‌ایم که وقتی منظورش «کاتب عدل» بوده باشد بگوید «این عدل است» بلکه باید بگوید «این کاتب عدل» است و مشخص است اضافه کردن کاتبان قضاوت به کلمه «عدل» به خاطر این بوده که مردم چنین تعبیر می‌کرده‌اند که آن‌ها عدالت و احکام قضاوت عادلانه را می‌نوشته‌اند. ... به همین دلیل به آن‌ها «کاتب عدل» گفته می‌شود؛ ولی با کمال تأسف محقق خوبی این نکته را به‌طور کامل، وارونه کرده است!

همچنین شگفت آنکه محقق خوبی تصور کرده است کلمه «عدل» فقط معنای لقب را می‌رساند و وی در این خصوص مثال کلمات «حافظ» و «مقرئ» خواننده را بیان کرده با این پندار که فقط لقب هستند! مراجعه کنید به کلام او در معجم رجال حدیث، ج ۲، ص ۹۳.

در حالی که اصل در کاربرد کلمه‌های «حافظ» یا «مقرئ» مربوط به حفظ احادیث و قرائت قرآن است؛ به‌خصوص در موضوع سندها و رجال و موارد مشابه دیگر. اکنون معنای کلمات حافظ و مقرئ را از کتاب «انساب»، نوشته سمعانی نقل می‌کنم:

«حافظ: با فتح حاء و کسر فاء و در آخر آن طاء القیابی، این لقب جماعتی از امامان حدیث است؛ زیرا حدیث را حفظ می‌کردند و می‌شناختند و از آن دفاع می‌کردند، و برخی از آن‌ها مشهور بوده‌اند...» (انساب، ج ۲، ص ۱۵۴)

«مقرئ (قرائت‌کننده): این کلمه به قرائت و قاریان قرآن نسبت داده می‌شود. جماعتی از محدثین به چنین نسبتی مخصوص بوده‌اند...» (انساب، ج ۵، ص ۳۶۷)

در نتیجه این کلمات فقط لقب نیستند؛ بلکه القابی هستند که از موصوف شدن دارندگانشان به حفظ و قرائت و...

سرچشمه می‌گیرند. البته این حالت عمومی‌تر غالب این مسئله است؛ به‌خصوص در موضوع علم و حدیث و قرآن و نظایر آن‌ها. چه بسیار صفت یا سببیه‌ای که تبدیل به لقبی برای صاحبش شده‌اند. حتی اگر عده‌ای صرفاً به‌عنوان لقب به این کلمات (عدل، حافظ و مقرئ) لقب گرفته باشند، این به‌معنی تخصیص معانی این کلمات با آن معنا و دور شدنش از اصل کلمه نیست؛ به‌علاوه چیزی که سخن ما را تأیید می‌کند این است که لقب «علی بن سنان موصلی عدل» گفته شده همان «موصلی» است؛ پس بعید است که «عدل» هم لقب او بوده باشد و هرکس چنین تصویری داشته باشد از او دلیل می‌خواهیم. در ضمن این کلمه در برخی منابع به‌صورت «المعدّل» یعنی پاک و تزکیه‌شده، آمده است.

به این ترتیب روشن می‌شود محقق خوبی در منصرف کردن معنای کلمه «عدل» از معنی مدح و توثیق، موفق نبوده، و نیز در انتخاب مثال‌های نقض نیز موفق نبوده است و لذا تحلیلش هم نادرست بوده، و نقضش از بین می‌رود. اما این تصور آن‌ها که کلمه «عدل» از جمله الفاظ توثیق نیست، این از جهل رسواکننده آن‌ها سرچشمه می‌گیرد؛ زیرا کسی که کمترین اطلاعی از علم درایه داشته باشد به‌خوبی می‌داند از قوی‌ترین الفاظ توثیق یک نفر، توصیف وی به این عبارت است که «فلانی عدل است».

در کتاب «الرعاية فی علم الدرایة حدیث» از شهید ثانی، ص ۲۰۳ آمده است: «مبحث انواع الفاظ تعدیل: چند حوزه دارد: حوزه اول: الفاظ صریح‌الدلالة: یعنی الفاظی که به‌صراحت، بر عدالت راوی دلالت می‌کنند که عبارت‌اند از: ۱- سخن معدّل؛ اینکه بگوید راوی عدل است یا ثقه است...»

و شیخ حر عاملی گفته است: «و شهید ثانی گفته است: الفاظ تعدیل عبارت‌اند از: عدل، ثقه، حجت، صحیح‌الحدیث و الفاظی دیگر که این معانی را برسانند.» (وسائل‌الشیعه اهل بیت، ج ۳۰، ص ۲۸۸) اما این گفته آن‌ها که اگر کلمه عدل درباره یک راوی به کار برود نشانه مدح یا عادل بودن او نیست، این سخن نیز مردود و تحکمی نادرست است.

برخی از مواردی که علمای رجال از آن‌ها مدح و تعدیل را فهمیده‌اند تقدیم می‌شود:

الف: سید علی پروچردی در کتاب خود، «طرائف‌المقال» در شرح‌حال «حسین بن محمد اشثانی رازی، ابوعبدالله، عدل» گفته است:

«حسین بن محمد اشثانی رازی، ابوعبدالله، عدل: شیخ صدوق وی را در برخی طریق‌های خود در کتاب عیون، این‌گونه نامیده است و او را در کتاب توحید، و نیز در «تعق» این‌گونه یافتیم؛ و شاید منظور او از کلمه عدل در این اینجا این بوده که وی امامی و با اعتقادات درست است، و ظاهراً منظور او همان معنی متعارف است؛ پس دقت داشته باشید.» (طرائف‌المقال، ج ۱، ص ۱۶۹، شماره ۸۸۳)

و معنای متعارف کلمه «عدل» همان ثقه و مطمئن بودن در نقل است؛ با در نظر داشتن اینکه او شیعه دوازده‌امامی است، یا عدالت به‌معنی فقهی است که این هم باعث توثیق و اطمینان و حتی بیشتر از آن می‌شود.

شیخ مفید می‌گوید: «عدل کسی است که به دین‌داری و پرهیزکاری از محارم خداوند عزوجل معروف باشد.»

(المقنعه، ص ۷۲۵)

و بروجردی نیز در ص ۳۰۰ شماره ۲۱۱۳ گفته است: «حسین بن محمد اشثانی رازی ابوعبدالله، عدل است؛ همان طور که ابن بابویه -صدوق- در عیون اخبار الرضا علیه السلام او را توصیف کرده است، و توصیف و تزکیه شخصیتی همچون او، کافی است.»

پوشیده نیست که سید بروجردی، توصیف شیخ صدوق را درباره حسین بن محمد اشثانی به عنوان «عدل» موجب توثیق و تزکیه او دانسته و حتی فقط به توصیف وی، بسنده کرده است.

ب- شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات خود، ج ۱، ص ۴۴۸ در شرح حال «احمد بن محمد صائغ عدل» گفته است: «رجالیون او را بیان نکرده اند، در حالی که او یکی از مشایخ صدوق و شیخی از اهل ری بوده است... و شیخ صدوق در کتاب امالی خود از طریق او از عیسی بن محمد علوی حدیث خذیفة بن اسید غفاری را از رسول خدا صلی الله علیه و آله در فضایل مهم و بزرگ امیرالمؤمنین، و ذم و نکوهش مخالفت و مخالفان آن حضرت نقل کرده است. همین یک روایت، حُسن و کمال و سلامت عقیده او را اثبات می کند؛ و از جمله روایت های او که حُسن و کمال او را بیان می کند، در کتاب امالی، در مجلس ۳۲ موجود است...»

پس این جناب صائغ، با کلمه «عدل» توصیف شده است، و شیخ نمازی شاهرودی، با استفاده از متن روایت وی برای شیعه بودنش دلیل آورده است.

بیان او در کلام ابوالعالی محمد بن محمد ابراهیم کلباسی درباره الفاظ توثیق نیز آمده. حال آیا باید فقط به معنی ضبط و حفظ یا وثاقت باشد...؟:

«... و بنای آن ها بر صحت خبر است حتی اگر به جای عبارت "تفه" عبارت "عدل" آمده باشد؛ همان گونه که در شرح حال معاویه بن حکیم آمده است؛ یا "عدل" همان طور که در شرح حال احمد بن محمد صائغ آمده است؛ و نجاشی در شرح حال عبیدالله بن زیاد گفته است: و ابوالقاسم بن سهل واسطی، عدل بود.» (رسائل رجالیه، ج ۱، ص ۴۶)

این کلام نشان می دهد عبارت «عدل»، بر تزکیه و توثیق راوی دلالت می کند حتی اگر در عنوان آمده باشد؛ همان گونه که در عنوان علی بن سنان موصلی، کلمه عدل آمده است.

ج- شیخ صدوق، از احمد بن حسن قطان به نیکی یاد کرده، و بر او رحمت فرستاده، و او را «عدل» توصیف کرده، و گفته است:

«۸۹۵/۶- و شیخ اهل حدیث به نام احمد بن حسن قطان معروف به علی بن عبد ربه عدل، برای ما حدیثی روایت کرد، گفت: ابوالعباس احمد بن یحیی بن زکریا قطان به ما گفت: بکر بن عبدالله بن حبیب به ما گفت: محمد بن اسحاق کوفی جعفی به ما گفت: ابراهیم بن عبدالله سجزی ابواسحاق، از ابن حسین مشهدی، از ابوهارون عبدی، از ربیعه سعدی به ما گفت: از ابن عباس درباره سخن خدای عزوجل: (والنجم اذا هوی: و سوگند به ستاره وقتی فرو می افتد) پرسیدم، گفت: ستاره ای است که همراه با طلوع فجر فرو افتاد و بر حجره علی بن ابی طالب فرود آمد

و پدر من عباس، دوست داشت این ستاره بر خانه او فرود بیاید تا وصیت و خلافت و امامت را به دست بیاورد؛ ولی خدا نخواست جز بر علی بن ابی طالب (علیه السلام) فرود بیاید؛ و این فضل خداست که به هر کس بخواهد می بخشد.» (امالی شیخ صدوق، ص ۶۶۰ و ۶۶۱)

و شیخ علی نمازی شاهرودی این روایت را دلیل بر شیعه بودن و امامی بودن او دانسته است:

«احمد بن حسن بن عبد ربه، قطان ابوعلی رازی و ابوسعید: از مشایخ صدوق است. ... در حق او گفتند: او شیخی بزرگ برای اصحاب حدیث بود. ... و در کتاب امالی، مجلس ۸۳، ص ۳۳۸ او را با کلمه «عدل» توصیف کرده است، و اینکه او شیخ اهل حدیث بود. ... برخی از روایات او در خصال، ج ۲، باب ۱۲، ص ۴۶۶ و ۴۷۲ و در کمال الدین، ج ۱، باب ۲۴، ص ۲۷۲ و کتاب فضائل الاشرع الثلاثة، ص ۱۳۷ تا ۱۳۹ آمده اند. ... و از روایات او دانسته می شود او امامی است، و از کلام صدوق در کمال الدین در رد بر زیدیه، ص ۲۷ در اثبات ائمه دوازده گانه وجهی ندیدم که تصور شود ایشان از اهل سنت بوده باشد...» (مستدرکات علم رجال حدیث، ج ۱، ص ۲۷۸، شماره ۸۴۵)

د- همچنین یکی از شاگردان شیخ طوسی که از افراد ثقه بوده، با کلمه «عدل» توصیف شده است. این شاگرد، «آدم بن یونس بن ابی المهاجر نسفی» بوده است.

شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات خود گفته است: «آدم بن یونس بن ابی المهاجر نسفی: شیخ، فقیه، ثقه و مطمئن، عدل، و یکی از شاگردان شیخ طوسی است.» (مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۸۱، شماره ۱۹)

ه- محسن بن حسین:

محقق خوبی شرح حال او را آورده و گفته است: «محسن بن حسین: شیخ "منتجب الدین" در فهرست خود آورده است: شیخ عدل، محسن بن حسین بن احمد نیشابوری خزاعی، عموی شیخ مفید عبدالرحمان نیشابوری (خدا آن‌ها را رحمت کند) ثقه، حافظ و واعظ است و کتاب‌های او عبارت‌اند از: "الامالی فی الحدیث"، "السیر"، "اعجاز القرآن"، "بیان من کنت مولاه". که این را شیخ ما امام سعید جمال الدین ابوالفتح خزاعی از پدرش از جدش از او، به ما خبر داده است.» (معجم رجال حدیث، ج ۱۵، ص ۲۰۳ و ۲۰۴، شماره ۹۹۱۲)

او با عبارت «عدل» توصیف شده است تا مدح شده باشد، و او شیعی و از یک خانواده شیعی عالم پرور بوده است. این مطلب را سید محسن امین در اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۲۴ و بعد از آن، در شرح حال «شیخ جمال الدین ابوالفتوح، حسین بن علی بن ابوسعید محمد بن ابوبکر... خزاعی رازی نیشابوری» ذکر کرده است... [تا آنجا که گفته است: خلاصه اینکه این‌ها، سلسله‌ای معروف از علمای امامی هستند و هر کدام از آن‌ها تألیفات و تصنیف‌های متعدد نیکویی دارد؛ در کتاب "الریاض" نیز در شرح حال محسن بن حسین بن احمد نیشابوری خزاعی خواهد آمد که او عموی شیخ مفید عبدالرحمان نیشابوری بوده است؛ پس او عموی شیخ ابوالفتوح بوده است...»

پس چگونه می توان گفت لفظ «عدل» مخصوص اهل سنت است، یا نشانه تزکیه و توثیق نیست؟!

و- شیخ جلیل عدل، ابو عبدالله جعفر بن محمد دوربستی: سید بحر العلوم او را در فوائد الرجالیه، ص ۱۳۹، این چنین

و وثاقت و پرهیزکاری و استقامت شناخته می‌شده است. روایتی را که شیخ نمازی شاهرودی به آن اشاره کرده است تقدیم حضورتان می‌کنم؛ همان روایتی که نشان می‌دهد خود «علی بن سنان» و پدرش از شیعیان ثابت‌قدم بر امامت امام مهدی (علیه السلام) بوده‌اند؛ آن هم در زمانی است که به علت فتنه‌ها و خواست‌های نفسانی و ترس از پادشاهان، شیعیان اندک بوده‌اند.

شیخ صدوق: ابوالعباس احمد بن حسین بن عبدالله بن محمد بن مهران آبی عروزی رحمته الله در مرو، برای ما حدیث نقل کرد و گفت: (ابو)الحسین (بن) زید بن عبدالله به ما گفت: ابوالحسن علی بن سنان موصلی به ما گفت: پدرم به من گفت: وقتی آقای ما ابومحمد حسن بن علی عسکری علیه السلام وفات یافت، گروهی از قم و کوه‌های اطراف، اموالی را که به رسم و عادت حمل می‌کردند برای او می‌آوردند در حالی که اطلاعی از خبر وفات حسن علیه السلام نداشتند. پس همین که به "سُرْمَنْ زَای" (سامرا) رسیدند درباره سید ما حسن بن علی علیه السلام پرسیدند و به آن‌ها گفته شد او وفات یافته است. پرسیدند: وارثش کیست؟ گفتند: برادرش جعفر بن علی. درباره او پرسیدند؛ به آن‌ها گفته شد او با لباس‌های فاخری خارج شده و بر قایقی در دجله سوار شده، و می‌نوشید در حالی که همراهش آوازه‌خوانی بوده است. آن جماعت با یکدیگر مشورت کردند و گفتند: این از

بیان کرده است و این نشان می‌دهد لفظ «عدل» در بیان تزکیه و توثیق شیعه امامیه استفاده می‌شده است و «دوریستی» خانواده‌ای دانشمند و معروف بوده‌اند. متنی که توسط محقق خوبی در بیان شرح حال «عبدالله بن جعفر بن محمد دوریستی» درباره آن‌ها نقل کرده است تقدیم حضور می‌شود: «عبدالله بن جعفر بن محمد دوریستی: شیخ حر در تذکرة المتبحرین (۴۶۱) گفته است: "شیخ نجم‌الدین عبدالله بن جعفر بن محمد دوریستی عالمی فاضل، راست‌گو و جلیل‌القدر بود و از جد خود ابوجعفر محمد بن موسی بن جعفر، از جد خود ابوعبدالله جعفر بن محمد دوریستی، از مفید روایت نقل می‌کرد." و شیخ منتجب‌الدین در فهرست خود گفته است: "شیخ نجم‌الدین عبدالله بن جعفر دوریستی، فقیه و صالح بوده و از پیشینیان خود، مشایخ دوریست (که از فقهایان شیعه بودند) روایت کرده است." (معجم رجال حدیث، ج ۱۱، ص ۱۵۷)

ز- محمد بن عیسی بن عبید یقطینی: ثقه و مطمئن، عدل و از اصحاب امام صادق علیه السلام بوده است... و سید محمد علی ابطحی در کتاب «تهذیب‌المقال فی تنقیح کتاب الرجال نجاشی» ج ۴، ص ۴۴۳ او را این‌گونه بیان کرده است. بنابراین با این توضیحات، جهل و نادانی کسی که این توصیف را مختص اهل سنت بدانند ثابت می‌شود، و ثابت شد که این عبارت بر تزکیه و وثاقت راوی دلالت می‌کند؛ و ما به همین مقدار آن بسنده می‌کنیم... و الحمد لله.

صفت امام علیه السلام نیست. عده‌ای از آن‌ها گفتند: برویم تا این اموال را به صاحبش برسانیم. ابوالعباس محمد بن جعفر حمیری قمی گفت: توقف کنید تا این مرد برگردد و درستی امر او را بیازماییم. گفت: پس همین که برگشت بر او وارد شدند و سلام کردند و گفتند: ای آقای ما! ما از اهل قم هستیم و همراه ما گروهی از شیعیان و دیگران هستند و اموالی را برای آقای خود ابومحمد حسن بن علی آورده‌ایم. گفت: آن اموال کجاست؟ گفتند: همراه ماست. گفت: آن را به من بدهید. گفتند: نه! این اموال ماجرای جالبی دارد. گفت: این ماجرا چیست؟ گفتند: این اموال جمع می‌شود، و [حتی] یک دینار یا دو دینار از عموم شیعه هم در خود دارد. سپس آن را در کیسه‌هایی قرار می‌دهند و رویش مهر می‌زنند، و وقتی ما این اموال را به حضور سید خود ابومحمد علیه السلام می‌آوریم می‌فرمود: **همه این اموال، این قدر و این قدر دینار از فلانی و فلانی است**، تا آنکه نام همه مردم را می‌برد و نقش مهرها را می‌گفت. جعفر گفت: شما دروغ می‌گویید و به برادر من چیزی را نسبت می‌دهید که او انجام نمی‌داد. این علم غیب است و آن را جز خدا نمی‌داند. وقتی آن جماعت سخن جعفر را شنیدند، به یکدیگر نگر بستند. جعفر به آن‌ها گفت: آن اموال را به من بدهید. گفتند: ما جماعتی هستیم که اجیر شده‌ایم و وکیلان صاحبان این اموال هستیم، و این اموال را جز با علامت‌هایی که از مولای خود حسن بن علی علیه السلام می‌شناختیم تحویل نمی‌دهیم؛ پس اگر تو امام هستی، برای ما دلیل بیاور، وگرنه آن را به صاحبانش برمی‌گردانیم و آن‌ها هر کاری که خودشان صلاح بدانند انجام خواهند داد. پس جعفر، بر خلیفه وارد شد - او در "سر من رای" بود- و از آن‌ها شکایت کرد. وقتی آن‌ها حاضر شدند خلیفه گفت: این اموال را به جعفر بدهید. گفتند: خدا امیرالمؤمنین را اصلاح کند، ما اجیر شده، و وکیلان صاحبان این اموال هستیم، و هنگام خداحافظی به ما گفتند این اموال را جز با علامت و نشانه تحویل ندهیم، و روال کار در زمان ابومحمد حسن بن علی علیه السلام به همین منوال جاری بود. خلیفه گفت: علامتی را که با ابومحمد داشتید بگویید. آن‌ها گفتند: دینارها و اصحاب اموال را برای ما توصیف می‌کرد و مقدار آن‌ها را می‌گفت؛ و اگر ایشان چنین می‌کرد ما اموال را به او می‌دادیم. ما بارها به سوی ایشان آمدیم و همواره این علامت و نشانه میان ما و ایشان بود. اکنون ایشان وفات یافته است و اگر این مرد، صاحب این امر است باید همان کاری را انجام دهد که برادرش

می کرد، وگرنه آن را به صاحبانش برمی گردانیم. جعفر گفت: ای امیرالمؤمنین! این قوم دروغ گو هستند و به برادر من دروغ نسبت می دهند و این علم غیب است. خلیفه گفت: این مردم، فرستاده هستند و بر عهده فرستاده جز ابلاغ روشن، تکلیفی نیست. گفت: جعفر مبهوت شد و هیچ پاسخی نداد. آن جماعت گفتند: امیرالمؤمنین به ما کمک کند و کسی را برای بدرقه ما بفرستد تا از این شهر خارج شویم. خلیفه به راهنمایی دستور داد و آن ها را از آنجا خارج نمود. وقتی آن ها از شهر خارج شدند غلامی که زیباترین صورت را در میان مردم داشت به سوی آن ها آمد. گویا او خدمتکار بود. ندا داد: ای فلان بن فلان و ای فلان بن فلان! مولای خود را اجابت کنید. گفتند: تو مولای ما هستی؟ گفت: پناه بر خدا، من بنده مولای شما هستم. به سوی او بروید. پس با او به سوی ایشان رفتیم تا اینکه وارد خانه مولایمان «حسن بن علی» شدیم. دیدم فرزند او قائم، آقای ما علیه السلام بر تختی نشسته است؛ گویا پاره ای از ماه بود، در حالی که لباس سبزی بر تن داشت. بر ایشان سلام کردیم و جواب سلام ما را داد. سپس فرمود: «تمام مال این قدر و این قدر دینار است، و فلان شخص و فلان شخص آن را فرستاده اند.» و به توصیف خود ادامه داد تا آنکه همه را بیان فرمود. سپس لباس ها و وسایل ما و چهارپایان همراه ما را شرح داد. پس ما به درگاه خداوند عزوجل به خاطر شکر آنچه فهمیده بودیم به سجده درافتادیم؛ در حالی که زمین پیشاپیش او را می بوسیدیم. از ایشان درباره آنچه پاسخش را می خواستیم پرسیدیم و ایشان نیز پاسخ داد. اموال را به ایشان تحویل دادیم و قائم علیه السلام به ما فرمان داد که دیگر بعد از آن، هیچ مالی را به «سر من رای» نیاوریم؛ زیرا ایشان کسی را در بغداد منصوب می کند تا اموال را به او تحویل بدهیم و توقیعات از طرف او تحویل داده شود. گفتند: از نزد ایشان خارج شدیم. حضرت، حنوط و کفنی را به ابوالعباس محمد بن جعفر قمی حمیری داد و به او فرمود: «خدا پاداشت را برایت زیاد بگرداند.» و ابوالعباس به گردنه همدان نرسیده بود که وفات یافت. بعد از آن، اموال را به بغداد، برای نواب منصوب به این کار می فرستادیم و از نزد آن ها توقیعات را تحویل می گرفتیم.»^۱

از جمله نوشته‌هایی که وثاقت و مطمئن بودن «علی بن سنان موصلی» را تأیید و حتی به آن تصریح می‌کند، مطلبی است که «شیخ محمد باقر کجوری»^۱ در کتاب خود «الخصائص الفاطمیه» بیان کرده است؛ آنجا که بر صحیح بودن سند روایتی که «علی بن سنان موصلی» و نیز «احمد بن محمد خلیل» در آن هستند تصریح کرده و گفته است:

«... و به این دلیل است که خداوند این نورها را از میان همه موجودات عالم برگزید؛

همان گونه که در حدیث صحیح‌السند از ابوسلمه آمده است، گفت: شنیدم رسول خدا ﷺ

می‌فرمود: شبی که من به آسمان برده شدم، خداوند جلیل جل جلاله به من فرمود:

رسول، به آن چیزی که به سوی او نازل شد ایمان آورد. عرض کردم: و مؤمنان همگی به

خدا ایمان آوردند. حق تعالی فرمود: راست گفتی، ای محمد! چه کسی از امت جانشین

توست؟ گفتم: بهترینشان. حق تعالی فرمود: علی بن ابی‌طالب؟ گفتم: بله... تا انتهای

حدیث.^۲»

سند این روایت، از طریق راویان خاصه (شیعه) این چنین است:

۱. سید محسن امین در اعیان‌الشیعه، ج ۳، ص ۵۲۰ در شرح حال او گفته است: «مولی باقر واعظ بن مولی اسماعیل کجوری تهرانی در سال ۱۳۱۳ در مشهد مقدس در حالی که زائر بود وفات یافت. ایشان عالمی فاضل و واعظ و مؤلف بود. وی چندین تألیف دارد: ۱. کتاب اسرار در چگونگی استغفار، به زبان فارسی ۲. الخصائص الفاطمیه ۳. جنة النعیم فی احوال سید عبدالعظیم ۴. برهان التجارة فی تبیان الزیارة، که شرح فارسی یکی از زیارت‌های جامعه است ۵. برهان العباد فی اثبات المعاد ۶. ارائة الطريق لمن یؤم البیت العتیق»

برادر او محمد سلطان متکلمین، در شرح حال وی چنین گفته است: «... اما وی مؤلف این کتاب‌ها و تصنیف‌گر آن بیان‌ها، واعظ مردم و متعظ در احکام، مروّج اسلام و مؤید به تأیید امام، ذخیره شریعت و افتخار شیعه، راهنمای مردمان و راهبر حقیقی آن‌ها، مفسر قرآن کریم و حدیث‌گویی بسیار دانا، دریایی پرآب و دانشمندی ماهر، نقطه دایره مفاخر، مولای ما حاج ملا محمد باقر واعظ بود که در تهران متولد شد ولی اصالتاً مازندرانی است. فرزند عالم نجیب و مجتهد جلیل‌القدر مرحوم نیک‌سرشت ملا محمد اسماعیل (خاکشان پاک و بهشت مأوایشان باشد) بود. اما درباره عمر شریف او: در سال ۱۲۵۵ هجرت نبوی متولد شد و به دلیل بیماری استسقاء [عطش بسیاری که رفع‌شدنی نیست] در طلوع فجر روز جمعه ۲۱ ماه ربیع از سال ۱۳۱۳ در مشهد رضوی وفات یافت؛ بر ساکنان این شهر هزاران

سلام و تحیت باد...» (الخصائص الفاطمیه، ج ۱، ص ۱۶)

۲. الخصائص الفاطمیه، ج ۲، ص ۴۹۸.

علامه مجلسی در بحار الانوار: از غیبت شیخ طوسی: جماعتی، از تلعبری، از احمد بن علی رازی، از حسین بن علی، از علی بن سنان موصلی، از احمد بن محمد بن خلیل (الخلیلی)، از محمد بن صالح همدانی، از سلیمان بن احمد، از ذبال بن مسلم و عبدالرحمان بن یزید بن جابر، از سلام، گفت: از اباسلمی، چوپان پیامبر ﷺ شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «شی که من به آسمان برده شدم، خداوند عزیز - که ستایشش بلند است - به من فرمود: رسول، به آن چیزی که به سوی او نازل شد ایمان آورد. عرض کردم: و مؤمنان همگی به خدا ایمان آوردند. حق تعالی فرمود: راست گفتی، ای محمد! چه کسی از امت جانشین توست؟ گفتم: بهترینشان. حق تعالی فرمود: علی بن ابی طالب؟ گفتم: بله، ای پروردگار... تا انتهای حدیث.»^۱

گواهی دادن او به صحت سند لازم می‌کند که «علی بن سنان موصلی» و «احمد بن محمد بن خلیل» از نظر او از جمله افراد ثقة و مطمئن بوده باشند؛ زیرا آن‌ها بخشی از سند هستند، و اگر در سند یک روایت، فقط یک راوی ضعیف وجود داشته باشد همه آن سند، ضعیف در نظر گرفته می‌شود، حتی اگر دیگر رجالش از بزرگان ثقة بوده باشند، و این نکته از نظر اهل درایه، بدیهی و مشخص است.

محمد علی اردبیلی در کتاب خود، جامع الرواة، ج ۱، ص ۵۸۴، وی را ذکر کرده است؛ و سید علی بروجردی در کتاب خود «طرائف المقال» ج ۱، ص ۲۴۵ نیز ایشان را ذکر کرده است.

بنابراین با توجه به آنچه تقدیم شد مشخص می‌شود «علی بن سنان موصلی» شیعه، کامل، و نیکوست؛ یعنی به حدیث او احتجاج می‌شود و حتی طبق آنچه کنجوری رحمته گفته، او ثقة است و طبق مبانی علامه حلی و برخی دانشمندان متقدم، وی قابل اعتماد است؛ زیرا هیچ ذم و نکوهشی درباره‌اش وجود ندارد.

علی بن حسین

ایشان، علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، پدر شیخ صدوق (رحمهما الله تعالی) است و در کتابهای رجال و احادیث، بسیار از ایشان به صورت «علی بن حسین» تعبیر می‌شود.^۱ میرزای نوری رحمته الله در خاتمه مستدرک، این نکته را خاطر نشان کرده و گفته است:

«... در کتابهای احادیث و رجال برای اشاره به پدر صدوق از عبارت علی بن حسین، یا علی بن بابویه استفاده شده است...»^۲
و در پاورقی جلد سوم خاتمه مستدرک آمده است:

«... ابن قولویه مذکور، از علی بن حسین روایت می‌کند که به نظرمی‌رسد همان پدر شیخ ما صدوق رحمته الله باشد...»^۳

بزوفری و علی بن حسین و علی بن سنان موصلی همه در یک طبقه، یعنی از معاصرین غیبت صغرای امام مهدی علیه السلام هستند؛ زیرا بزوفری، معاصر حسین بن روح بوده، و علی بن حسین قمی از کسانی است که معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بوده‌اند و تا زمان سفارت علی بن محمد سمری زنده بود و در سال ۳۲۹ ق سال پراکنده شدن ستارگان-^۴ وفات یافت.

۱. به خواست خدا، بحث و بررسی این موضوع در پیوست در پایان کتاب خواهد آمد.

۲. خاتمه مستدرک، میرزای نوری، ج ۱، ص ۳۱۶.

۳. خاتمه مستدرک، میرزای نوری، ج ۳، پاورقی ص ۱۴۱.

۴. در آداب و رسوم عرب‌ها (پیش و پس از اسلام) رسم بوده است که نام برخی سال‌ها را طبق حوادث و رخدادهای مهم آن سال برمی‌گزینند؛ برای نمونه سالی را که سپاه ابرهه به خانه کعبه حمله کرد عام الفیل نام نهادند. سال تناثر النجوم (پراکنده شدن ستارگان) نیز بر اساس رخدادهای مهم آن سال نام‌گذاری شد. مشهور است که چون در سال پایانی غیبت صغری و آغاز غیب کبری، ستارگان فروزان بسیاری در آسمان علم و دانش و تقوا افول کرده، چهره در نقاب خاک بردند، از آن سال، با این عنوان یاد شده است. کلینی صاحب کتاب کافی، علی بن بابویه قمی و سمری آخرین سفیر حضرت حجت علیه السلام از کسانی هستند که در سال ۳۲۹ ق دار فانی را وداع گفتند. (مترجم، منبع: سایت ویکی‌فقه)

اما علی بن سنان موصلی عدل، از پدر خود ماجرای را که بعد از وفات حسن عسکری علیه السلام با امام مهدی علیه السلام و عمویش جعفر اتفاق افتاد روایت کرده است.

و علی بن حسین بن بابویه قمی، از جمله افراد بسیار معتمد و عادل شمرده می‌شود، و از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه در غیبت صغرای امام مهدی علیه السلام بوده است. در اینجا، شرح حال وی را از رجال نجاشی و طوسی ذکر می‌کنم:

رجال نجاشی، ص ۲۶۱ و ۲۶۲، شماره ۶۸۴:

«علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی ابوالحسن، شیخ قمی‌ها در دوره خود، و پیشوا و فقیه آن‌ها و معتمدشان بود. به عراق رفت و با ابوالقاسم حسین بن روح علیه السلام دیدار کرد و مسائلی را از او پرسید و سپس بعد از آن، آن‌ها را توسط علی بن جعفر بن اسود نوشت، و از او خواست نامه‌ای را به صاحب علیه السلام برساند و در آن، از حضرت، فرزندی بخواهد. حضرت علیه السلام در پاسخ او نوشت: «در باره خواسته‌ات به درگاه خداوند دعا کردیم، و به‌زودی دو فرزند پسر نیک‌سرشت به تو روزی داده خواهد شد.» پس برایش ابوجعفر و ابوعبدالله، از آموذ به دنیا آمدند.

ابوعبدالله حسین بن عبیدالله همواره می‌گفت: شنیدم اباجعفر می‌گفت: من با دعای صاحب‌الامر علیه السلام به دنیا آمدم؛ و به آن افتخار می‌کرد.

علی بن حسین کتاب‌هایی دارد؛ از جمله، کتاب توحید، کتاب وضو، کتاب نماز، کتاب الجنائز، کتاب الامامة و التبصرة من الحيرة، کتاب الاملاء نوادر، کتاب منطق، کتاب اخوان، کتاب النساء و الولدان، کتاب شرایع که نامه‌ای به پسرش است، کتاب التفسیر، کتاب نکاح، کتاب مناسک حج، کتاب قرب الاسناد، کتاب تسلیم، کتاب طب، کتاب مواریث، کتاب معراج.

ابوالحسن عباس بن عمر بن عباس بن محمد بن عبدالملک بن ابومروان کلوذانی علیه السلام به ما خبر داد و گفت: من اجازه نقل روایت از کتاب‌های علی بن حسین بن بابویه را در سال ۳۲۸، هنگامی که وی وارد بغداد شد، گرفتم.

علی بن حسین در سال ۳۲۹ وفات یافت؛ یعنی همان سالی که ستارگان دیگری هم پراکنده شدند.

جماعتی از اصحاب ما گفتند: از اصحاب خود شنیدیم که می‌گفتند: ما نزد ابوالحسن علی بن محمد سمری رضی الله عنه بودیم که گفت: خدا علی بن الحسین (حسین) بن بابویه را رحمت کند. به ایشان گفته شد: او زنده است! ایشان گفت: او امروز وفات کرده است. آن روز را یادداشت کردم؛ بعداً خبر رسید او همان روز فوت کرده است.»

رجال طوسی، ص ۴۳۲، شماره ۶۱۹۱:

«علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی، با کنیه ابوالحسن، ثقة است و تصنیف‌هایی دارد که آن‌ها را در کتاب الفهرست بیان کردیم. و تلعبری از او نقل کرده و گفته است: از او شنیدم در سالی که ستارگان پراکنده شدند، ایشان وارد بغداد شد و گفت اجازه نقل همه روایت‌هایی را که ایشان نقل کرده، دریافت کرده است.»

نتیجه آنکه «علی بن حسین» ثقة، عدل، و جلیل‌القدر است و همچون خورشید میان روز، مشهور و برخوردار از عنایت امام عسکری و امام مهدی علیه السلام بوده است، و وی بی‌نیاز از هرگونه تعریفی است.

احمد بن محمد بن خلیل

شیخ علی نمازی شاهرودی، او را در کتاب خود «مستدرکات علم رجال حدیث» با شماره ۱۵۳۲ ذکر کرده است:

«احمد بن محمد بن خلیل ابوعبدالله: او را ذکر نکرده‌اند. در طریق شیخ، از علی بن موصلی، از علی بن حسین، از جعفر بن محمد مصری، از عمویش حسین بن علی، از پدرش، از صادق علیه السلام قرار گرفته است. کمبا، ج ۱۳ ص ۲۳۷، و به‌طور کامل در ج ۹، ص ۱۳۵، و ج ۵۳، ص ۱۴۷ و ج ۳۶، ص ۲۶۰ مثل آن سند، بیان شده است؛ ولی از جعفر بن احمد مصری هم در آن طریق هست؛ و در روایت موجود در کتاب غیبت شیخ طوسی،

ص ۱۰۴ مثل همان سند از جعفر بن احمد مصری، از عمویش حسین بن علی آمده است؛ و در این روایت، تصریح به امامان دوازده گانه علیهم السلام و نام‌ها و فضایل آن‌ها آمده است، که همین روایت حُسن عقیده و کمال او را نشان می‌دهد. در کتاب غیبت، ص ۱۰۳ با سند دیگری از علی بن سنان موصلی عدل، از احمد بن محمد بن خلیل، از محمد بن صالح همدانی، روایتی در تصریح به امامت آن‌ها و نام‌ها و فضایلشان موجود است، و وی آن روایت را از کتاب مقتضب الاثر با همین سند بیان کرده است؛ همان طور که در کما ج ۹ ص ۱۲۵ و در جلد ۳۶ ص ۲۱۶ آمده است.

شیخ صدوق با سند خود روایتی را از جعفر بن محمد علوی عریضی، از او، از علی بن محمد بن جعفر اهوازی، حدیث الفواطم را درباره فضایل شیعه نقل کرده است. کتاب ایمان، ص ۱۲۲، و ج ۶۸، ص ۷۶»^۱

از جمله قرائنی که ثقه بودن احمد بن محمد خلیل را تأیید و حتی به آن تصریح می‌کند، مطلبی است که شیخ محمد باقر کجوری در کتاب خود «الخصائص الفاطمیه» بیان کرده است؛ آنجا که سند روایتی را که در آن «احمد بن محمد خلیل» وجود دارد صحیح شمرده است، و سخن کجوری و مطلبی که به آن مربوط می‌شود در شرح حال علی بن سنان موصلی آمد و نیازی به تکرار نیست.

بنابراین «احمد بن محمد بن خلیل»، شیعه، کامل، و نیکوست؛ یعنی به حدیث او احتجاج می‌شود و حتی طبق آنچه کجوری رحمته گفته، او ثقه است و طبق مبانی علامه حلی و برخی از دانشمندان متقدم، او معتمد است؛ زیرا هیچ مذمت و نکوهشی درباره او وارد نشده است.

جعفر بن احمد مصری

شیخ علی نمازی شاهرودی او را در کتاب خود «مستدرکات علم رجال حدیث» با شماره ۲۵۳۳ چنین معرفی کرده است:

«جعفر بن احمد مصری: او را ذکر نکرده‌اند. او از عمویش حسن بن علی، از پدرش، از مولای ما صادق علیه السلام روایت نقل کرده است؛ و احمد بن محمد بن خلیل، از او روایت شریفی در تصریح بر امامان دوازده‌گانه علیهم السلام و نام‌ها و فضایلشان بیان کرده است.»^۱

سید محسن امین در اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۸۲ او را چنین معرفی کرده است:

«جعفر بن احمد بن علی بن بیان بن زید بن سیابه، ابوالفضل غافقی مصری، معروف به ابن ابی‌علاء در سال حدود ۳۰۴ وفات یافت.

در کتاب میزان الاعتدال [از کتاب‌های اهل سنت] چنین آمده است: ابن عدی [عالم سنی] گفته است در مصر در سال ۲۹۹ از او روایاتی نوشتم و تصور می‌کنم در سال ۳۰۴ وفات یافت. او از ابوصالح و "عبدالله بن یوسف کلاعی ابومحمد دمشقی تنیسی" و سعید بن عفیر و جماعتی، احادیثی جعلی برای ما روایت کرد. ما او را متهم به جعل حدیث می‌کردیم و حتی به آن یقین داشتیم و او رافضی (شیعه) بود.

ابن‌یونس او را چنین معرفی کرده است: وی رافضی بود و حدیث جعل می‌کرد...؛ سپس ابن عدی گفته است: همه احادیث او جعلی است و ادعاهای خود را بی‌محابا بر قوم عرضه می‌داشت و احادیثی رکیک جعل می‌کرد؛ در حالی که در آن‌ها روایتی شبیه کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله نبود. او از یحیی بن بکیر احادیثی را بی‌واسطه نقل می‌کرد ولی آن‌ها را با سخنان باطلی در هم می‌آمیخت. ابن‌یونس، او را دروغ‌گو می‌دانست.

می‌گویم: تکذیب‌شدن روایات او توسط آن‌ها، درست مثل حدیث «دوست‌دار تو، دوست‌دار من است» و حدیث فراغنه و نظایر این‌هاست؛ و تعجب نمی‌کنم این‌ها این

۱. مستدرکات علم رجال حدیث، ج ۲، ص ۱۴۳.

احادیث را با حدس و گمانه‌زنی به اینکه رکیک هستند یا شباهتی به کلام رسول خدا ﷺ ندارند رد کنند.»

پوشیده نیست که سید محسن امین، تضعیف اهل سنت نسبت به احمد مصری را رد کرده است.

ذهبی [عالم سنی] در کتاب تاریخ اسلام، ج ۲۳، ص ۱۳۹ گفته است:

«جعفر بن احمد بن علی بن بیان ابوالفضل غافقی مصری، رافضی و دروغ‌گوست... [تا آنجا که گفت:] از ابوصالح، کاتب لیث، و عثمان بن صالح کاتب بن وهب، و سعید بن عفیر و عبدالله بن یوسف، احادیثی جعلی را برای ما نقل می‌کرد و ما او را به جعل این احادیث متهم می‌کنیم و حتی به آن یقین داریم؛ و او رافضی بود.»

می‌گویم: پنهان نیست که اهل سنت، هرکسی را که شیعه اهل بیت ﷺ بوده یا فضائل و کرامات آن‌ها را روایت می‌کرد دروغ‌گو می‌دانستند و آن‌ها را به جعل حدیث، بدعت و انحراف متهم می‌کردند؛ بنابراین تضعیف یک شخصیت توسط اهل سنت به خاطر شیعه‌بودنش در واقع توثیقی برای اوست، و به ولایت و متمسک‌بودن او به اهل بیت ﷺ دلالت می‌کند؛ به‌رغم تمامی دشواری‌ها و ترس‌هایی که به خاطر شیعه‌بودنش وجود داشته است؛ این دشواری‌ها و ترس‌ها تا حدی بود که هرکس به شیعه‌بودن متهم می‌شد، تقریباً جان و مالش ایمن نبود....

اهل سنت، اصحاب مخلص ائمه ﷺ را تضعیف کرده‌اند؛ از جمله آن‌ها جابر بن یزید جعفی است؛ کسی که روایات، در بیان علو مقام و منزلت والایش متواتر است؛ به‌گونه‌ای که دنیا ندرتاً امثال وی را به خود دیده است.

یکی از روایاتی که اهل سنت، جعفر بن احمد را به جعل آن متهم می‌کنند تقدیم حضور می‌شود؛ در حالی که این روایت شرافتی است برای راوی‌اش، و دلیلی است برای مطمئن‌بودنش و شدت محبت او به امامان ﷺ؛ آن هم در زمانی که افراد شهره به شیعه و

راویان وصیت رسول خدا محمد در شب وفاتش به علی بن ابی طالب ۸۹

بیان احادیث فضائل آل محمد علیهم السلام اندک بودند. روایت زیر از منابع اهل سنت چنین است:

عبدالله بن عدی در کتاب الکامل، ج ۵، ص ۱۲۷ چنین گفته است:

«جعفر بن احمد بن علی بن بیان غافقی به ما گفت: ابوابراهیم اسماعیل بن اسحاق کوفی انصاری به ما خبر داد: ابو خالد عمرو بن خالد واسطی به ما خبر داد: از ابوهاشم رمانی، از زاذان بن عمر، از سلمان فارسی، گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بران و سینۀ علی بن ابی طالب علیه السلام می زد و می شنیدم که می فرمود: «دوست دار تو، دوست دار من است و دوست دار من، دوست دار خداست؛ و دشمن تو، دشمن من است، و دشمن من، دشمن خداست.» این حدیث، با این سند باطل است؛ و ما ابن احمد بن بیان را متهم می کنیم.»

این روایتی که با آن به جعفر بن احمد مصری ستم روا می دارند عین حقیقت است و دهها و حتی صدها روایت با همین متن یا مضمون از اهل بیت علیهم السلام روایت شده است. روایتی که شیخ صدوق رحمته الله در امالی خود بیان کرده است تقدیم حضور می شود: ... از زاذان روایت شده است، گفت: سلمان به من گفت: ای زاذان! علی را دوست بدار؛ به راستی من رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بران او می زد و می فرمود: «دوست دار تو، دوست دار من است و دوست دار من، دوست دار خداست؛ و دشمن تو، دشمن من، و دشمن من، دشمن خداست.»^۱

پس این مرد بهرغم ادعاهای دشمنانش، شیعه و از ثابت قدمان بر تشیع بوده است و مذمت وی توسط افراد متوهم به دلیل شیعه بودنش نشان دهنده کمال و وثاقت اوست؛ همان طور که شاعر می گوید:

و وقتی مذمت و بدگویی من، از طرف فرد ناقصی آمد...

این، شهادتی است برای اینکه من، کامل هستم

میرزای نوری رحمته الله تصریح کرده است که طعنۀ اهل سنت به راویان شیعه، دلیل بر وثاقت

آن‌هاست. با توجه به مناسبت‌های بسیاری که میرزای نوری در این کتاب خود بر اساس این نکته استدلال کرده، این مطلب در مقدمه تحقیق کتاب «مستدرک الوسائل» از طرف او آورده شده است. متن گفتار مقدمه کتاب تقدیم حضور می‌شود:

«۵. وی -یعنی میرزای نوری- طعنه اهل سنت به راویان شیعه را دلیل بر وثاقت آن‌ها می‌داند؛ زیرا از نشانه‌های بزرگی راوی شیعه و امانت‌دار بودنش و شدت همراهی‌اش با اهل بیت (علیهم‌السلام)، تضعیف او توسط اهل سنت و در نظر گرفتن او به‌عنوان یکی از غالیان شیعه بوده است؛ همان طور که این نکته در شماره ۴۷۹ و موارد بسیار دیگر آمده است.»^۱

یکی از جاهایی که میرزای نوری این معنا را به‌صراحت بیان کرده، متن زیر در بیان شرح حال «بحر السقاء» است؛ میرزای نوری گفته است:

«بحر السقاء... تا آنجا که گفته است: و به وثاقت وی نیز اشاره می‌شود... زیرا اهل سنت او را تضعیف کرده‌اند.»^۲

محقق داماد در دفاع از یکی از کسانی که اهل سنت او را به‌خاطر شیعه‌بودنش تضعیف کرده‌اند گفته است:

«... و مشخص است که نشانه بزرگواری راوی و درستی حدیثش، تضعیف او توسط اهل سنت به‌دلیل شیعه‌بودنش، به‌علاوه اعتراف آن‌ها به بزرگی اوست.»^۳

اهل سنت فقط به‌دلیل روایاتی که جعفر بن احمد در فضیلت اهل بیت (علیهم‌السلام) روایت می‌کرد یا روایاتش که مخالف آن‌ها و مخالف مذهبشان بود نسبت به وی خشمگین بودند؛ وگرنه در غیر از این موارد، به درستی احادیث او اعتراف کرده‌اند؛ همان طور که ابن حجر در کتاب «لسان‌المیزان» از ابن عدی نقل کرده است:

۱. خاتمه مستدرک، میرزای نوری، ج ۱، ص ۷۲.

۲. خاتمه مستدرک، میرزای نوری، ج ۴، ص ۱۷۸ و ۱۷۹.

۳. سماء المقال فی علم الرجال، کلباسی، ج ۱، ص ۲۱۰ و ۲۱۱.

«سپس ابن عدی گفت... و او از یحیی بن بکیر احادیث درستی نقل می کرد؛ ولی آن ها را با آن مطالب باطل در هم می آمیخت.»^۱

و یکی از این اباطیل و یاهوها از نظر آن ها، روایت این سخن رسول خدا ﷺ در حق امیرالمؤمنین (علیه السلام) توسط اوست: «دوست دار تو، دوست دار من است و دوست دار من، دوست دار خداست؛ و دشمن تو، دشمن من است، و دشمن من، دشمن خداست.»

و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.

نتیجه اینکه «جعفر بن احمد مصری» شیعه، ثابت قدم، استوار، و حتی طبق چیزی که شیخ علی نمازی در شرح حال خلیل و موصلی بیان کرده است نیکوست و طبق مبانی علامه حلی و برخی دانشمندان بزرگ گذشته، وی قابل اعتماد است؛ زیرا هیچ نکوهشی درباره اش وجود ندارد و حتی بر اساس آنچه برخی علما گفته اند وی ثقة است، به این اعتبار که اهل سنت به خاطر شیعه بودنش به وی طعنه وارد می کردند، و این اشاره ای به وثاقت و درستی حدیث او دارد؛ همان طور که میرزای نوری و محقق داماد این نکته را بیان کرده اند که شرح آن پیش تر تقدیم حضور شد.

حسن (حسین) بن علی

او، حسین است و حسن نیست؛ و تأکید می کنم «حسن» تصحیف شده است؛ به دلیل یکی بودن پدر و لقب یا نسبت (یعنی مصری) و نیز طبقه (دوره زندگی). او از معاصران امام جواد (علیه السلام) بوده است و حتی می توان او را معاصر امام رضا و امام هادی (علیه السلام) نیز دانست، همان طور که محقق خوبی در جلد ۷، شماره ۳۵۱۲ گفته است:

«حسین بن علی ابو عبدالله مصری... می گویم: ابن حجر گفته است: علی بن قادم در سال ۲۱۳ یا پیش از آن وفات یافت؛ پس حسین بن علی، معاصر با امام جواد (علیه السلام) بوده

است، و شاید هم عصر رضا و هادی (علیهم السلام) نیز بوده باشد.^۱

و هیچ یادی، نه در روایات و نه در کتاب‌های رجال، از شخصی به نام حسن بن علی، موصوف به مصری، یا اینکه در مصر ساکن بوده باشد یا چیزی که به این نکته اشاره کرده باشد وارد نشده است. همچنین سند وصیت در برخی کتاب‌ها با لفظ حسین بن علی آمده است؛ مثلاً در بحارالانوار علامه مجلسی، ج ۵۲، ص ۱۴۷ و ۱۴۸ این‌گونه است.

همچنین اضافه می‌کنم حسین بن علی، صاحب کتابی قابل اعتماد در موضوع امامت است که نقل روایت وصیت را از آن کتاب تأیید می‌کند؛ زیرا همان طور که نجاشی و خوبی و دیگران گفته‌اند، این کتاب در موضوع امامت نوشته شده است. در اینجا سخن «سید هاشم بحرانی» را دربارهٔ تعدد کتاب‌های قابل اعتماد، بیان می‌کنم:

«و اما مسئلهٔ امامت دوازده امام (علیهم السلام): علمای متقدم و مشایخ متأخر ما در این خصوص کتاب‌ها نوشته‌اند و به دسته‌بندی دلایل و معجزاتشان پرداخته‌اند؛ از جمله، کتاب‌هایی هستند که در فهرست‌های رجال - که در میان آن‌ها مشهور و مشخص است - آورده شده‌اند؛ و در اینجا بنده برخی از این کتاب‌ها را که علمای گذشته از اصحاب درایت و روایت شامل اصحاب و همراهان ائمه (علیهم السلام) و علمای صدر اول نزدیک به ائمه - در این موضوع تألیف کرده‌اند بیان می‌کنم: تا آنجا که گفته است: ۱۶. کتاب امامت نوشتهٔ شیخ ثقه و متکلم، ابو عبدالله حسین بن علی مصری.»^۲

با توجه به مطالب گفته‌شده امکان تشکیک دربارهٔ اینکه نام این شخصیت «حسین بن علی» است و «حسن بن علی» نیست وجود ندارد و امثال چنین تصحیقاتی (اشتباه‌های نسخه‌برداری نگارشی) در کتاب‌ها، به خصوص کتاب‌های شیخ طوسی بسیار هستند؛ یعنی تبدیل شدن حسین به حسن، یا برعکس؛ و این نکته را محقق خوبی در معجم خود در

۱. معجم رجال حدیث، سید خوبی، ج ۷، ص ۴۰ و ۴۱.

۲. مدینه‌المعاجز، ج ۱، ص ۳۱ و ۳۲.

راویان وصیت رسول خدا محمد در شب وفاتش به علی بن ابی طالب ۹۳

صفحات بسیاری - که شمارش آن‌ها دشوار است - بیان نموده است.

همچنین مشترک بودن لقب او با پسر برادرش «جعفر بن احمد مصری» این اشتباه را تأیید می‌کند؛ زیرا آن‌ها خانواده‌ای منسوب یا ملقب به «مصری» بوده‌اند.

شرح حال او به قرار زیر است:

رجال نجاشی، ص ۶۶، شماره ۱۵۵:

«حسین بن علی ابوعبدالله مصری، متکلم ثقه، ساکن مصر و از علی بن قادم و ابوداوود طیالسی و ابوسلمه و نظایر آن‌ها روایت می‌شنید. وی چندین کتاب داشته است؛ از جمله کتاب الامامة و پاسخ به حسین بن علی کرابیسی.»

مستدرکات علم رجال حدیث، شیخ علی نمازی شاهرودی، ج ۳، ص ۱۵۶، شماره

:۴۴۸۱

«حسین بن علی ابوعبدالله مصری: متکلم ثقه. نجاشی چنین گفته و نظر مخالفی در این باره وجود ندارد. کتاب الامامة از تألیفات اوست که از علی بن قادم و دیگران شنیده است و طبق نقل ابن حجر، علی بن قادم در سال ۲۱۳ یا پیش از آن وفات یافته است.»

بنابراین «علی بن حسین» شیعه، ثقه، متکلم و معتمد بوده است و چندین کتاب و تصنیفات معتبر نوشته است.

علی بن بیان بن زید بن سیابه (پدر حسین بن علی مصری)

۱. درباره شخصیت ایشان همان چیزی گفته می‌شود که شیخ علی نمازی شاهرودی بیان کرده است؛ اینکه نقل روایت وصیت و... به خودی خود نشان‌دهنده حُسن عقیده و کمال اوست. پس دقت داشته باشید؛ و این علاوه بر شواهد دیگری مثل نقل بزرگان از وی و دیگر موارد است.

۲. او از جمله اصحاب و روایت‌کنندگان از امام صادق علیه السلام بوده است؛ یعنی از جمله کسانی است که برخی علمای بزرگ وثاقت همگی‌شان را تأیید کرده‌اند مگر اینکه ضعفشان ثابت شده باشد؛ یعنی اصل دربارهٔ اصحاب امام صادق علیه السلام وثاقت و اطمینان به آن‌هاست مگر کسی که بنا به دلیلی از این قاعده خارج شود؛ همان طور که این نکته را شیخ حر عاملی در کتاب «امل الآمل» در شرح حال «خلید» ذکر کرده است:

«و اگر کسی بگوید "خلید" و تمامی اصحاب امام صادق علیه السلام ثقّه بوده‌اند مگر کسی که ضعفش اثبات شود، این سخنی به‌دور از انتظار نیست؛ زیرا شیخ مفید در کتاب "ارشاد" و ابن‌شهر آشوب در "معالم‌العلماء" و طبرسی در "اعلام‌الوری" چهار هزار نفر از اصحاب امام صادق علیه السلام را "ثقّه" دانسته‌اند؛ در حالی که در تمامی کتاب‌های رجال و حدیث بیش از حدود سه هزار نفر از آن‌ها موجود نیستند، و علامه حلی و دیگران بیان کرده‌اند که "این عقده" این چهار هزار نفر ذکر شده در کتاب‌های رجال را جمع‌آوری کرده است.»^۱

و شیخ علی نمازی شاهرودی دربارهٔ توثیقات شیخ مفید و دیگر اصحاب امام صادق علیه السلام گفته است:

«این توثیقات، کمتر از توثیقات ابن‌قولویه برای راویان موجود در کتابش نیست؛ همچنین از توثیقات شیخ قمی برای راویان تفسیر خود، یا از توثیقات طبری برای راویان کتابش کمتر نیست؛ پس می‌توان گفت: اصل بر وثاقت اصحاب صادق علیه السلام است مگر کسی که با دلیلی از این اصل، خارج شود؛ همان طور که دربارهٔ رجال ابن‌قولویه و قمی چنین گفته می‌شود.»^۲

۳. سخن شیخ طوسی ثابت می‌کند که تمامی راویان وصیت، شیعه هستند و نظر برخی از علمای بزرگ رجال این است که اصل دربارهٔ راویان شیعه، وثاقت آن‌هاست مگر

۱. امل الآمل، ج ۱، ص ۸۳.

۲. مستدرکات علم رجال حدیث، ج ۱، ص ۶۴.

کسی که برای ضعیف‌بودنش، متنی وجود داشته باشد؛ همان طور که محقق خوبی در چند جا در معجم خود از قول علامه حلی این نکته را بیان کرده، و حتی این سخن را به جمعی از بزرگان گذشته نسبت داده است که برخی از آن‌ها را بیان می‌کنم:

علامه حلی در شرح حال احمد بن اسماعیل بن سمکة بن عبدالله گفته است:

«... و علمای ما هیچ متنی درباره عدالت او ندارند و درباره او سرزنش و نقدی هم ندارند؛ پس شایسته‌تر است روایت او در صورتی که از معارض در امان باشد پذیرفته شود.»^۱

محقق خوبی برای این سخن علامه حلی، توضیحی نوشته و گفته است:

«می‌گویم: این گفته، درباره تأکید علامه (قدس سره) بر اصالت عدالت در هر فرد امامی که فسقش آشکار نشده است صراحت دارد؛ و این دیدگاه به عده‌ای از فقیهان نیز نسبت داده شده است و ما قبلاً در بیان شرح حال ابراهیم بن سلام (سلامه) این دیدگاه را از طرف گروهی از بزرگان، برداشت کردیم، و چنین دیدگاهی از طرف علامه، بعد از آنکه توسط دیگر بزرگان نیز گفته شده است، جای شگفتی ندارد.»^۲

علامه حلی در شرح حال ابراهیم بن هاشم گفته است:

«.... و هیچ مذمتی از طرف اصحابمان نسبت به او پیدا نکردم و هیچ تعدیلی که تصریحی برای او باشد نیز ندیدم و روایات نقل شده از او بسیار هستند، و قول ارجح این است که روایات او پذیرفته می‌شود.»^۳

و محقق خوبی گفته است:

«... علامه به روایات کسی که درباره اش نکوهشی وجود نداشته باشد اعتماد می‌کند

۱. خلاصة الاقوال، علامه حلی، ص ۶۶.

۲. معجم رجال حدیث، سید خوبی، ج ۲، ص ۵۷ و ۵۸.

۳. خلاصة الاقوال، ص ۴۹.

و آن‌ها را صحیح می‌داند و او این قاعده را در شرح حال احمد بن اسماعیل بن سمکه به‌صراحت گفته است.»^۱

و محقق خوبی گفته است:

«اولاً: از آنچه قبلاً بیان شد دانستی اعتماد گذشتگان به روایت یک شخص، نشان نمی‌دهد او مطمئن باشد؛ و این بر اساس تفکری است که بر اصالت عدالت استوار است و ما آن را قبول نداریم.»^۲

خوبی گفته است:

«جبرئیل بن احمد... و کثی روایات بسیاری از او نقل کرده است و به او اعتماد می‌کرد و هر حدیثی را به خط او می‌یافت روایت می‌کرد؛ ولی شما چندین مرتبه متوجه شدید که اعتماد گذشتگان بر یک راوی، نه بر وثاقتش دلالت می‌کند و نه بر حسن روایتش؛ زیرا احتمال دارد این کار آن‌ها بر اساس طرز تفکرشان مبنی بر اصالت عدالت در راویان بوده باشد.»^۳

همچنین خوبی گفته است:

«عیسی بن عبدالله هاشمی: ... جز اینکه طریق صدوق، به روایات او به دلیل وجود محمد بن ابوعبدالله در سند، ضعیف است؛ زیرا او مجهول و ناشناس است؛ ولی علامه، این طریق را صحیح دانسته است و شاید او بنا را بر اصل عدالت راوی گذاشته باشد.»^۴

درباره علی بن بیان پدر حسین بن علی- هیچ تضعیف یا مذمتی وارد نشده است؛ بنابراین طبق نظر بسیاری از علمای بزرگ برای وی حکم به وثاقت داده می‌شود و هیچ‌کس

۱. معجم رجال حدیث، ج ۱، ص ۲۸.

۲. معجم رجال حدیث، ج ۱، ص ۲۸.

۳. معجم رجال حدیث، ج ۴، ص ۳۵۲ و ۳۵۳.

۴. معجم رجال حدیث، ج ۱۴، ص ۲۱۸ و ۲۱۹.

نمی‌تواند رأی و نظر شخصی و اجتهاد محقق خوبی را برای ما لازم بداند؛ بلکه اگر بخواهیم درباره سخن علمای رجال نظری بدهیم ما هرکسی را که بخواهیم می‌توانیم برگزینیم و چه بسا پذیرفتن نظر گذشتگان به دلیل نزدیکی بیشتر آن‌ها به زمان معصومین (علیهم‌السلام) بهتر باشد؛ به این معنا که آن‌ها به شرط‌های لازم برای یک راوی، برای اعتماد به روایات او و پذیرفتن نقل او داناتر بوده‌اند؛ به خصوص درباره سخنانی از آن‌ها که نزدیک یا مطابق همان چیزی بوده است که معصومین (علیهم‌السلام) به آن سفارش کرده‌اند؛ البته این با چشم‌پوشی از دقت و درستی توثیقات یا تضعیفات آنان است.

طبق آنچه تقدیم شد هیچ‌کس نمی‌تواند با قطع‌ویقین، به ضعف یکی از راویان وصیت حکم کند؛ زیرا به‌هیچ‌وجه هیچ نكوهشی درباره آن‌ها وجود ندارد؛ علاوه بر اینکه دانشمندان و علمای بسیار جلیل‌القدر و مطمئنی در میان راویان وصیت وجود دارد؛ همچنین برخی از علما مثل میرزای نوری (رحمته‌الله) درباره عموم راویان سند وصیت، حکم به وثاقت داده‌اند، که پیش‌تر گفته شد.

به‌علاوه پنهان نیست که توثیق شیخ علی نمازی و متأخرین دیگر، از توثیق یا تضعیف نجاشی و شیخ طوسی، به‌خصوص تضعیف اجتهادی و حتی نقلی آن‌ها دقیق‌تر است؛ زیرا علمای متأخر، احاطه بیشتری نسبت به آرا و نظرات گذشتگان و دیگران یعنی نجاشی و طوسی - داشته‌اند و نظرات آنان را با یکدیگر مقایسه کرده‌اند و قول ارجح آن‌ها را شناخته‌اند و فقط بر تزکیه یا تضعیف علمای رجال بسنده نکرده‌اند؛ بر عکس، کتاب‌های نجاشی و طوسی، پر است از اشتباه و خطا و تناقضات و...؛ پس اگر کوتاه آمده، توثیقات را به‌عنوان «حجت» برای پذیرفتن روایات در نظر بگیریم، پذیرفتن توثیقات شیخ نمازی شاهرودی و میرزای نوری و نظایر آن‌ها سزاوارتر و ارجح است؛ به‌خصوص وقتی در نظر داشته باشیم که آن‌ها دقیق بوده‌اند، و در طعن و تضعیف کسی شتاب نمی‌کردند و هیچ نظری را مگر پس از تأمل و پیگیری، پیروی نمی‌کردند و مهم‌تر از آن اینکه آن‌ها به همان چیزی اعتماد می‌کرده‌اند که از ائمه (علیهم‌السلام) وارد شده است، و بنده ندیدم آن‌ها کلام کسی را بر کلام ائمه (علیهم‌السلام)

ترجیح داده باشند، یا می‌توانیم بگوییم غالباً این تفکر در روش آن‌ها وجود داشته است، و با توجه به چنین رویکردی، هرکسی می‌تواند اطمینان خاطر پیدا کند. البته به این صورت هم نیست که هرکسی ائمه مذمتش کرده باشند روایتش پذیرفته نشود، همان طور که نقل این نکته از خود ائمه علیهم‌السلام پیش‌تر گفته شد.

نتیجه اینکه «علی بن بیان، پدر حسین ثقه» طبق آنچه نمازی در شرح حال احمد بن خلیل و علی بن سنان موصلی بیان کرده، شیعه و نیکوست؛ و طبق مبانی علامه حلی و عده‌ای از بزرگان قدما، قابل اعتماد است؛ زیرا هیچ مذمت و نکوهشی درباره‌اش وجود ندارد و حتی طبق آنچه شیخ حرّ عاملی در شرح حال «خلید» و شیخ نمازی شاهرودی نتیجه گرفته‌اند وی ثقه است؛ زیرا همان طور که گفته شد وی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام بوده است.

سپاس و ستایش از آن خداوند، پروردگار جهانیان است،

و سلام و صلوات تام و تمام خداوند بر محمد و آل محمد، ائمه و مهدیون باد،

و لعنت خدا بر دشمنان آن‌ها و منکران وصیت‌هایشان تا روز قیامت!

و آنان که ستم کرده‌اند به‌زودی خواهند دانست به کدامین بازگشتگاه بازخواهند گشت؛ و فرجام نیکو از آن تقواییشان است.

نوشتن این صفحات به فضل و توفیق الهی در صبح‌دم روز دوشنبه، اول جمادی‌الاول، سال ۱۴۳۰ ق، مصادف با ۲۰۰۹/۴/۲۷ م [برابر با ۶ اردیبهشت ۱۳۸۸ ش] به پایان رسید.

شیخ ناظم عقیلی

پیوست

علی بن حسین = علی بن حسین بن بابویه

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين

و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليمًا

گل افراد شکاک و بدگمان بر بیماری تشکیک، مرء^۱ و جدل سرشته شده است، و این عده ولع سیری ناپذیری برای رد و تضعیف احادیث اهل بیت علیهم السلام دارند؛ آن هم با دلایل واهی که هیچ ارتباط قابل ذکری با واقعیت ندارد. این ها نه از خدا حیایی دارند و نه از فرستاده اش مصطفی صلی الله علیه و آله و نه از عترت پاک ایشان علیهم السلام؛ گویا خداوند متعال آن ها را به عنوان ترازویی برای شناختن و پذیرفتن یا نپذیرفتن دین و حقیقت تعیین فرموده است.

آن ها در چگونگی تعامل با میراث و روایات مقدس اهل بیت و اینکه چگونه به حدیثی اعتماد یا درباره اش توقف می شود، از راه و ارشادات اهل بیت علیهم السلام منحرف و دور شده اند و روش اهل بیت علیهم السلام را به روش های جعلی قراردادی پر از تناقضات و اشتباهات و سهو و کوتاهی و تقصیر تبدیل کرده اند؛ در نتیجه بی محابا و بی هیچ پرهیزکاری، در رد و تضعیف روایات عترت پاک افراط کردند؛ با این توجیه نابخردانه که آن ها با چنین عملی، احکام و دستورات خداوند متعال را آشکار می کنند؛ در حالی که هرگز به آن ها چنین کاری سپرده نشده است.

به هر صورت، آنان به بسیاری از مردم چنین القا کرده اند که روایت وصیت رسول خدا محمد صلی الله علیه و آله در شب وفاتش، ضعیف است و نمی توان به آن اعتماد کرد؛ با اینکه ما کتاب هایی را منتشر کرده ایم که بر اساس منش اهل بیت علیهم السلام چگونگی تعامل با روایات، درستی و صحت و قداست و اهمیت حدیث وصیت را روشن کرده اند؛ سپس در همراهی با آن ها کوتاه آمدیم و در کتاب «دفاعاً عن الوصیة: در دفاع از وصیت» صحت این روایت را حتی بر اساس درایه و

۱. مرء عبارت است از ایراد و اعتراض به سخن دیگری و اظهار نقص و خلل در آن به قصد تحقیر و اهانت وی، و اظهار برتری و هوشمندی خود. مرء، از عداوت و حسادت ناشی می شود. (مترجم، برگرفته از سایت ویکی فقه)

روش خود آن‌ها اثبات کردیم و بعد از آن، باز هم در همراهی با آن‌ها کوتاه آمدیم و در کتاب «انتصاراً للوصیة: در حمایت از وصیت» سخنی مفصل دربارهٔ رجال سند روایت وصیت، بیان کردیم، و توثیقات و مدح علمای رجال را دربارهٔ راویان وصیت -چه توثیق ضمنی و چه تفصیلی- بیان کردیم.

با توجه به اینکه کسی که از پیش تفکر تکذیب و تشکیک در وجودش ریشه دوانده، امکان ندارد اقرار کند یا تسلیم شود. سر و صداهای تشکیک‌کنندگان و تردیدپیشگان گوش فلک را کر کرده است؛ تا آنجا که به‌طور کامل -هرقدر هم سست و ضعیف بوده باشد- به خیال‌پردازی متوسل می‌شوند؛ با این امید که بتوانند مردم را از پذیرفتن وصیت رسول خدا محمد ﷺ دور کنند تا به این ترتیب در اعتراض به وصیت و حجیتش با عمر بن خطاب هنگامی که رسول خدا ﷺ را از نوشتن متن وصیت برای عموم مردم منع کرد شریک شوند. پس دهان برخی از کسانی که خورشید روشن را در میان روز نمی‌بینند، همچنان به یاوه‌گویی باز ماند و گفتند «علی بن حسین» وارد شده در سند وصیت یعنی همان کسی که علی بن سنان موصلی از او روایت می‌کند -مجهول و ناشناس است، و او همان «علی بن حسین بن بابویه قمی» نیست! با وجود اینکه ما سخن میرزای نوری را بیان کرده‌ایم که گفته است: اگر اسم «علی بن حسین» جدا از جد یا لقب یا نسبت استفاده شود، منظور از این اسم همان علی بن حسین بابویه قمی بوده است.

اضافه می‌کنم «علی بن سنان موصلی» هم عصر «علی بن حسین بن بابویه قمی» بوده است و هر دوی این‌ها در زمان غیبت صغرای امام مهدی ﷺ زندگی می‌کرده‌اند، و طبیعی است که به‌کاربردن اسم «علی بن حسین» بدون هیچ قید و شرطی، بر برترین و شریف‌ترین مصداق آن در این دوره به کار برده شده باشد؛ وگرنه آن را با قید لقب یا عبارت دیگری مقید می‌کردند تا از مشابهان خود و کسانی که هم‌اسم هستند متمایز شود؛ و روشن است که «علی بن حسین بن بابویه» در دوران غیبت صغری و قبل از آن، معروف به شیخ قمی‌ها و رئیس آن‌ها، و فاضل و پیشروی آن‌ها بوده است؛ به‌طوری که امام عسکری ﷺ در نامه‌ای او را با

عبارت «ای شیخ من...» خطاب قرار داده است، و ایشان از طریق «حسین بن روح» نامه‌ای به امام مهدی (علیه السلام) نوشته است تا امام (علیه السلام) برای فرزنددارشدنش دعایی کند و امام (علیه السلام) برای او دعا کرد و به او خبر داد فرزندی برای او متولد خواهد شد که عالم و نیکوکار است، تا اینکه شیخ صدوق و فرزندان دیگرش برایش متولد شدند.

پس کسی در آن دوران هم‌تراز ابن بابویه نبود، و هیچ‌کسی با این اسم، فضل و شهرت بیشتری نسبت به او نداشت تا وقتی عنوان «علی بن حسین» به صورت تنها و بدون هیچ قیدی به کار برده شود بر او اطلاق شود. با توجه به اینکه معاصرین او یا کسانی که اندکی قبل از او بوده‌اند، یا کسانی که اندکی بعد از او بوده‌اند و «علی بن حسین» نامیده می‌شدند، علمای اهل حدیث و رجال، آن‌ها را به‌طور معمول با القاب و نسبشان مثل «علی بن حسین سعد آبادی» می‌شناساندند، و او از جمله کسانی بوده که ابن بابویه از وی روایت می‌کند و نه برعکس؛ همچنین مثل «علی بن حسین مسعودی» و «علی بن حسین مؤدب» و...؛ بنابراین تنها کسی که اهل حدیث و رجال او را به‌طور معمول فقط «علی بن حسین» می‌نامیدند همان ابن بابویه بوده است، و این به دلیل بی‌نیاز بودن وی از معرفی با جد یا لقب یا نسبت بوده است؛ زیرا او مشهور و معروف بود و به محض اینکه نام «علی بن حسین» در زمان او می‌آمد ذهن شنونده به‌طور کامل به سوی ابن بابویه قمی متمایل می‌شد.

به هر حال با وجود تمامی آنچه تقدیم شد، بنده این نکته را به‌طور مفصل‌تر روشن خواهم کرد تا هیچ بهانه‌ای برای شخص بهانه‌گیر و هیچ عذری برای عذرآورنده باقی نماند، و برای اینکه راه را به‌صورت مرحله‌به‌مرحله بر معاندین ببندیم، کلام را در چند نکته ارائه خواهیم کرد:

نکته اول

اگر به کتاب‌های حدیث گذشتگان مراجعه کنیم و عنوان «علی بن حسین» را با توجه به «راوی» و «مروی عنه: کسی که از او روایت شده است» جست‌وجو کنیم و نیز طبقه و دوره آن‌ها را نیز در نظر بگیریم، مشاهده خواهیم کرد این عنوان جز درباره «علی بن حسین بن

بابویه قمی» به صورت جدا از نام جدّ یا لقب یا نسبت یا عبارت‌های دیگر، به کار برده نشده است و اگر منظور شخص دیگری غیر از او بوده باشد همراه با نام جدّ یا لقب یا نسبتش ذکر می‌شده است؛ مثل «علی بن حسین سعد آبادی»، «علی بن حسین نحوی»، «علی بن حسین بن هارون دقاق»، «علی بن حسین بن فرج مؤذن» و دیگران.

این بزرگ‌ترین دلیل برای بازگرداندن این اسم به وی خواهد بود، اگر بدون هیچ‌گونه قیدی استفاده شده باشد؛ به‌خصوص وقتی بدانیم این رویه معمول «شیخ طوسی» در سند‌هایش بوده است؛ چراکه روایت وصیت، در میان روایت‌های شیخ طوسی قرار گرفته است. اکنون به بررسی مهم‌ترین و بزرگ‌ترین کتاب‌های شیخ طوسی می‌پردازیم تا این حقیقت را متوجه شویم:

کتاب تهذیب الاحکام

۱- ج ۱، ح ۸۹۱، ص ۳۰۷: علی بن حسین، از محمد بن احمد بن علی، از عبدالله بن صلت، از نضر بن سوید....

۲- ج ۱، ح ۹۸۹، ص ۳۳۸: علی بن حسین، از محمد بن احمد بن علی، از حسین بن یزید، از سکونی....

۳- ج ۱، ح ۹۶۵، ص ۳۳۰: علی بن حسین، از محمد بن حمد بن علی، از عبدالله بن صلت، از صفوان....

۴- ج ۱، ح ۱۳۷۲، ص ۴۳۰: علی بن حسین، از محمد بن احمد بن علی، از عبدالله بن صلت، از احمد بن محمد بن ابونصر....

۵- ج ۱، ح ۱۳۷۶، ص ۴۳۱: علی بن حسین، از محمد بن احمد بن علی، از عبدالله بن صلت، از عبدالله بن مغیره....

۶- ج ۱، ح ۱۳۸۹، ص ۴۳۳: ابن حسین، از محمد بن احمد بن علی، از عبدالله بن صلت،

از عبدالله بن مغیره... .

۷- ج ۱، ح ۱۴۲۳، ص ۴۴۰: علی بن حسین، از محمد بن احمد بن علی، از عبدالله بن صلت، از ابن ابی عمیر... .

۸- ج ۱، ح ۱۴۳۴، ص ۴۴۴: علی بن حسین، از محمد بن احمد بن علی، از عبدالله بن صلت، از ابن بنت الیاس... .

۹- ج ۳، ح ۹۷۹، ص ۳۱۶: علی بن حسین، از محمد بن احمد بن علی بن صلت، از عبدالله بن صلت، از حسن بن علی... .

و تقریباً پنج مورد دیگر که در آن‌ها، اسم «علی بن حسین» بدون هیچ قیدی- از «محمد بن احمد بن علی» روایت نقل کرده است و او «محمد بن احمد بن علی بن صلت» استاد شیخ صدوق بوده است، و سخن درباره او را محقق خوبی در کتاب معجم رجال خود به طور مفصل بیان کرده است؛ مراجعه کنید به جلد ۱۶، شماره ۱۰۱۴۶، صفحه ۱۶، و شماره ۱۰۱۵۰ در صفحه ۱۸.

محقق خوبی تصریح کرده است که «محمد بن احمد بن علی» در نوزده مورد به همین صورت بیان شده است و این مطلبی است که اندکی پیش‌تر بیان کردم و شاید فقط یک یا دو مورد را نیاورده باشم؛ ولی چه بسا این موارد در کتاب استبصار باشند. محقق خوبی تصریح کرده است آن کسی که در همه موارد از وی روایت نقل کرده، «علی بن حسین» بوده، و سپس توضیح داده که این «علی بن حسین» همان ابن بابویه قمی است. متن کلام محقق خوبی تقدیم می‌شود:

معجم رجال حدیث، ج ۱۶، ص ۱۶:

«محمد بن احمد بن علی: با همین عنوان در سلسله‌سند برخی از روایات قرار گرفته است که تعدادشان به نوزده مورد می‌رسد. وی از حسین بن یزید، و عبدالله بن صلت، و عبدالله بن صلت ابوطالب روایت نقل کرده است و در همه موارد علی بن حسین از وی

روایت نقل کرده است؛ به علاوه شیخ طوسی با سند خود از علی بن حسین، از محمد بن احمد بن علی، از عبدالله بن صلت روایت نقل کرده است. تهذیب، ج ۱، باب تلقین المحتضرین من الزیادات، حدیث ۱۴۳۴ و استبصار، ج ۱، باب «مردی که در سفر می‌میرد در حالی که همراهش مردی نیست...»، حدیث ۷۱۹؛ با این تفاوت که در آن «محمد بن احمد از علی» به جای «محمد بن احمد بن علی» نوشته شده؛ ولی صحیح، با قرینه روایات دیگر، همانی است که در کتاب تهذیب هست. لذا می‌گوییم: این، همان محمد بن احمد بن علی صلت است، که در ادامه می‌آید.»

همچنین در جای دیگر گفته است:

«محمد بن احمد = محمد بن احمد قمی. ابن علی بن صلت: او از ابوطالب عبدالله بن صلت روایت نقل کرده است، و «علی بن حسین بن بابویه» از او، و شیخ صدوق او را در مشیخه، در طریق خود به کتاب‌های عیسی بن اعین ذکر کرده است، و شیخ صدوق (قدس سره) در مقدمه کتاب کمال الدین گفته است: "و پدر من علیه السلام از او روایت نقل می‌کرد و علم و عمل و زهد و فضیلت و عبادت او را توصیف می‌نمود." او نیز از عمویش عبدالله بن صلت روایت نقل کرد، و "علی بن حسین" از او روایت نقل کرده است. المجالس، مجلس ۱۷، حدیث ۷.

وی از عبدالله بن صلت، و ابن حسین از او روایت نقل کرده است. تهذیب، ج ۳، باب نماز بر مردگان، حدیث ۹۷۹ و استبصار، ج ۱، باب تعداد تکبیرها بر مردگان، حدیث ۱۸۳۵؛ با این تفاوت که در آن «محمد بن احمد بن صلت» هست، و شاید این از باب نسبت‌دادن به جدش بوده باشد؛ و تهذیب، ج ۳، باب نماز بر اموات، حدیث ۱۰۰۸ و استبصار، ج ۱، باب ترتیب جنازه‌های مردان و زنان، حدیث ۱۸۲۵؛ و در سند آن علی بن حسین بن بابویه از محمد بن احمد بن صلت روایت کرده است.^۱

با توجه به این توضیحات، به‌طور یقینی مشخص می‌شود که نام «علی بن حسین»

به‌تنهایی و بدون هیچ قیدی، در همهٔ این روایت‌ها، همان «ابن بابویه قمی» پدر شیخ صدوق رحمته‌الله بوده است.

۱۰- ج ۱، ح ۹۶۷، ص ۳۳۰: علی بن حسین، از محمد بن یحیی... .

۱۱- ج ۱، ح ۹۹۵، ص ۳۳۹: علی بن حسین، از محمد بن یحیی... .

۱۲- ج ۳، ح ۴۴۹، ص ۱۹۵: علی بن حسین، از محمد بن احمد بن یحیی^۱... .

۱۳- ج ۱، ح ۱۵۰۳، ص ۴۶۱: علی بن حسین، از محمد بن حسین بن ابوظباب، از علی بن اسباط، از علی بن جعفر روایت کرده است، گفت: از ابوالحسن موسی علیه‌السلام دربارهٔ ساختن بنا روی قبر و نشستن روی آن پرسیدم که آیا درست است؟ فرمود: «ساختن بنا روی قبر، و نشستن روی آن و گچ‌کاری و گل‌کاری آن صحیح نیست.»

این روایت را شیخ طوسی با همین سند، عیناً در کتاب استبصار آورده است؛ ولی به این صورت: علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین بن ابوظباب... با بیان اینکه علی بن حسین همان ابن بابویه است. متن او در استبصار تقدیم حضور می‌شود:

استبصار، ج ۱، ص ۲۱۷، ح ۷۶۷:

«شیخ رحمته‌الله به نقل از ابو جعفر بن علی، از پدرش، از محمد بن یحیی، از محمد بن حسین بن ابوظباب، از علی بن اسباط، از علی بن جعفر به من خبر داد: از ابوالحسن موسی علیه‌السلام دربارهٔ ساختن بنا روی قبر و نشستن روی آن پرسیدم که آیا درست است؟ فرمود: "ساختن بنا روی قبر، و نشستن روی آن، و گچ‌کاری و گل‌کاری نمودن آن صحیح نیست." و همین سند را شیخ حرّ عاملی، از محمد بن یحیی نقل کرده است.»^۲

۱. ولی در کتاب وسائل الشیعه سند روایت این‌گونه است: علی بن حسین، از محمد بن یحیی، از احمد بن محمد بن یحیی... و این سند با توجه به روایات دیگر، درست است. مراجعه شود به وسائل الشیعه (آل‌البیت)، ج ۳، ص ۹۴، ح ۳۱۱۶.

۲. مراجعه کنید به وسائل الشیعه (آل‌البیت)، ج ۳، ص ۲۱۰، ح ۳۴۲۶.

و دو مورد دیگر هم هست.

و محمد بن یحیی، همان عطار، شیخ (استاد) علی بن حسین بن بابویه قمی است؛ کسی که از او روایات بسیاری نقل کرده است... بنابراین عنوان «علی بن حسین» در این روایات، جز بر ابن بابویه منطبق نمی‌شود؛ به‌خصوص با در نظر داشتن مطالب گفته‌شده قبلی و مطالبی که ان‌شاء‌الله در ادامه خواهد آمد.

۱۴- ج ۱، ح ۱۴۴۷، ص ۴۴۷: علی بن حسین، از عبدالله بن جعفر، از ابراهیم بن مهزیار... و دو مورد دیگر نیز غیر از این هست.

عبدالله بن جعفر، همان حمیری است و او استاد علی بن حسین بن بابویه است.

شیخ حر عاملی همان سند قبلی و همان روایت را با یادآوری این نکته می‌آورد که «علی بن حسین» همان «ابن بابویه قمی» است. متن حر عاملی تقدیم می‌شود:

وسائل الشیعه (آل‌البیت)، ج ۲، ص ۴۸۶، ح ۲۷۰۸:

«محمد بن حسن، با ذکر سند خود از علی بن حسین یعنی ابن بابویه از عبدالله بن جعفر، از ابراهیم بن مهزیار، از برادرش، از علی بن مهزیار، از فضالة بن ایوب، از قاسم بن برید، از محمد بن مسلم، از ابو جعفر علیه السلام روایت کرده است. فرمود: **غسل میت، مثل غسل جنابت است و اگر موهای او زیاد باشد باید سه بار روی او آب بریزند.**»

بنابراین «علی بن حسین» به‌تنهایی و بدون هیچ قیدی، کسی که از عبدالله بن جعفر در کتاب‌های شیخ طوسی روایت نقل کرده، همان ابن بابویه قمی بوده است و نه هیچ‌کس دیگر.

۱۵- ج ۱، ح ۱۴۷۷، ص ۴۵۳: اما روایتی که «علی بن حسین» از علی بن موسی، از احمد بن محمد، از حسین نقل کرد، گفت: به ایشان [نامه] نوشتم و درباره حمل تابوت مرده پرسیدم که آیا از یک طرف خاص از جهات چهارگانه شروع کنند، یا از هر کدام از جهات که خواستند شروع کنند؟ نوشت: از هر کجا خواستند شروع کنند.

علی بن موسی، همان کمندانی، استاد علی بن حسین بابویه است و علی بن حسین در اینجا نیز قطعاً ابن بابویه است، به این دلیل که وقتی برخی از علما با همین روایت و سند آن استدلال می‌کردند به این مطلب تصریح می‌کردند؛ از جمله آن‌ها «محقق بحرانی» است که متن وی را یادآور می‌شوم:

«... ابن بابویه در روایتی صحیح از حسین بن سعید نقل کرده است که او به ابوالحسن رضا علیه السلام نوشت و از ایشان دربارهٔ تابوت مُرده پرسید که آیا از یک طرف از جهات چهارگانه اش شروع کند، یا از هر طرف خواست شروع کند؟ نوشت: **از هر طرف خواست.**»^۱

شیخ حر عاملی نیز گفته است:

«محمد بن علی بن حسین با سند خود از حسین بن سعید روایت کرد که به ابوالحسن رضا علیه السلام نوشت و از ایشان دربارهٔ حمل تابوت مُرده پرسید که آیا از یک طرف خاص از چهار طرف آن شروع می‌شود، یا از هر طرف خواست شروع کند؟ حضرت فرمود: **از هر طرف خواست.**»^۲

یعنی شیخ محمد صدوق آن را از پدرش علی بن حسین با سند خود تا حسین بن سعید، روایت می‌کند... و این بدیهی و روشن است.

محقق خویی در معجم خود بیان کرده است که «علی بن موسی کمندانی» استاد علی بن حسین بن بابویه بوده است و اینکه شیخ صدوق، از پدرش، از علی بن موسی کمندانی روایت نقل می‌کند^۳ ...

۱۶- «علی بن حسین» به تنهایی و بدون هیچ صفت و لقبی، در کتاب «تهذیب» از سعد بن عبدالله در یازده روایت، حدیث نقل کرده است و از احمد بن ادریس نیز در چهار مورد،

۱. حدائق الناضرة، ج ۴، ص ۹۶.

۲. وسائل الشیعه (آل البیت)، ج ۳، ص ۱۵۵، ح ۳۲۷۳.

۳. به معجم رجال حدیث، ج ۱۳، ص ۲۰۲ و ج ۱۳، ص ۲۰۵ مراجعه کنید.

روایت نقل کرده است و هر دوی این‌ها از مشایخ (اساتید) ابن بابویه قمی بوده‌اند. او از این دو نفر بسیار روایت کرده است؛ بنابراین عنوان «علی بن حسین» با توجه به مطالب گفته شده همان «ابن بابویه» است و نه هیچ کس دیگری.

یک نکته باقی می‌ماند؛ اینکه به سندهایی که در آن‌ها «علی بن حسین» به تنهایی و بدون هیچ قید دیگری بیان شده‌اند در حالی که منظور از آن‌ها ابن بابویه نبوده است. پردازیم. در این روایت‌ها یا تصحیف و اشتباهی رخ داده و شخصیت درست همان «علی بن حسن» بوده، یا قرینه‌ای قطعی وجود دارد که مشخص می‌کند منظور، ابن بابویه نبوده است... شیخ طوسی رحمته الله گاهی به دلیل وجود قرینه مشخص کننده‌ای، این اسم را به تنهایی بیان کرده است؛ یعنی قرینه‌ای که مشخص می‌کند این اسم با «علی بن حسین بن بابویه» اشتراکی نداشته است؛ مثل روایتی که در آن «علی بن حسین» بدون هیچ قیدی از یک راوی حدیثی نقل می‌کند، در حالی که آن راوی یا از مشایخ ابن بابویه نبوده، یا شخصیتی وجود دارد که ابن بابویه جز با یک یا دو واسطه از او روایتی نقل نکرده است.

پس نتیجه این می‌شود که عنوان «علی بن حسین» وقتی به تنهایی و بدون هیچ قیدی، در طبقه راویان و دوران ابن بابویه گفته شود، و روایت هم از مشایخ و اساتید وی نقل شده باشد... منظور از وی، جز «علی بن حسین بن بابویه قمی» نخواهد بود، و در چنین حالتی نام هر شخص دیگری به غیر از او، به تنهایی بیان نمی‌شود.

اکنون به این موارد خاص می‌پردازیم:

۱- ج ۳، ح ۲۳۲، ص ۷۲: علی بن حاتم، از علی بن حسین، از احمد بن ابوعبدالله، از حسن بن محبوب... .

۲- ج ۳، ص ۸۶: علی بن حاتم، از علی بن حسین، از احمد بن ابوعبدالله، از پدرش...

۳- ج ۳، ص ۸۸: علی بن حاتم، از علی بن حسین، از احمد بن ابوعبدالله، از عده‌ای روایت کرده است... .

«علی بن حسین» در این سه سند به دلیل وجود قرینه‌ای، مشخص است که غیر از ابن بابویه بوده است و با وی مشترک نیست؛ زیرا ابن بابویه از «احمد بن ابوعبدالله» - که همان برقی است - هیچ‌گاه بدون واسطه روایت نقل نکرده است؛^۱ زیرا ابن بابویه در بیشتر روایاتی که از «احمد بن ابوعبدالله» روایت نقل می‌کند، با واسطه سعد بن عبدالله بوده است، و نیز از او با واسطه «علی بن حسین سعدآبادی» و «عبدالله بن جعفر حمیری» و «محمد بن احمد بن علی بن صلت» روایت نقل کرده است.

پس در این موارد، بسیار روشن است که «علی بن حسین» به شخصی غیر از ابن بابویه اطلاق شده است؛ به طوری که با ابن بابویه اشتباه گرفته نمی‌شود یا اشتراکی با وی ندارد؛ و شواهد بیشتری نیز هست که بر این نکته دلالت می‌کند؛ و سخن نهایی اینکه شیخ طوسی در مشیخه کتاب تهذیب و استبصار، در بیان طریق‌های خود به روایات «احمد بن ابوعبدالله» نگفته است ابن بابویه به طور مستقیم از او روایت کرده، بلکه گفته است «علی بن حسین سعدآبادی» کسی است که از «احمد بن ابوعبدالله» به طور مستقیم و بی‌واسطه روایت نقل کرده است و منظور از «علی بن حسین» در سه سند قبلی، «سعدآبادی» یا شاید «نحوی» بوده، و ابن بابویه قمی نبوده است. متن سخن شیخ طوسی در مشیخه، تقدیم حضور می‌شود:

تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۸۵:

«و روایاتی که از "احمد بن ابوعبدالله برقی" نقل کرده‌ام، از طریق شیخ ابوعبدالله، از ابوالحسن احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از پدرش، از سعد بن عبدالله بوده است و نیز از طریق شیخ، از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن بن ولید، از سعد بن عبدالله و حسین، از احمد بن ابوعبدالله به من خبر داده شده است؛ همچنین حسین بن عبیدالله، از احمد بن محمد زراری، از علی بن حسین آبادی، از احمد بن ابوعبدالله به من خبر داده است.»

۱. این نتیجه بررسی دقیق کتاب‌های شیخ صدوق مثل الخصال، ثواب الاعمال، کمال الدین، علل الشرائع، من لا یحضره الفقیه، و کتاب‌های دیگر، و نیز تهذیب شیخ طوسی و استبصار و دیگر کتاب‌ها بوده است.

استبصار، ج ۴، ص ۳۳۹:

«روایاتی را که از احمد بن ابوعبدالله برقی نقل کرده‌ام از طریق شیخ مفید ابوعبدالله، از ابوالحسن احمد بن محمد بن حسن بن ولید، از پدرش، از سعد بن عبدالله، از او روایت کرده‌ام و نیز شیخ مفید ابوعبدالله، از ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از پدرش (رحمهما الله) و محمد بن حسن بن ولید، از سعد بن عبدالله و حمیری، از احمد بن ابوعبدالله به من خبر داده است؛ همچنین حسین بن عبیدالله، از احمد بن محمد زراری، از علی بن حسین سعدآبادی، از احمد بن ابوعبدالله به من خبر داده است.»

در کتاب الفهرست، ص ۶۲ تا ۶۴، در شماره ۶۵ نیز همین مطلب را گفته است.

از آنچه تقدیم شد متوجه می‌شویم در روایاتی که شیخ طوسی «علی بن حسین» را به‌تنهایی آورده است، به‌دلیل وجود قرینه‌ای متمایزکننده، این اسم با «علی بن حسین بن بابویه» اشتراکی ندارد؛ اینکه ابن بابویه از «احمد بن ابوعبدالله برقی» روایتی نقل نکرده است؛ بلکه «احمد بن ابوعبدالله» از جمله مشایخ ابن بابویه بوده است، و هیچ روایتی از شیخ طوسی یافت نمی‌شود که در طریق‌ها یا روایاتش، ابن بابویه از احمد بن ابوعبدالله، به‌صورت مستقیم و بدون واسطه نقل کرده باشد و همین نکته، کافی و وافی است.

۴- ج ۷، ح ۱۰۳۲، ص ۲۳۶: احمد بن محمد، از علی بن حسین، از جعفر بن بکر، از عبدالله بن ابوسهل، از حماد، از عبدالکریم روایت کرده است، گفت: ابوعبدالله رضی الله عنه فرمود: «سه چیز از خوشبختی است: همسر سازگار، اولاد نیکوکار، و اینکه مرد روزی‌اش را در شهر خودش به دست آورد و هر صبح و شب [به‌نزد خانواده‌اش] رفت‌وآمد کند.»

درباره «علی بن حسین» در این سند تصحیف و اشتباه واقع شده و صحیح آن «علی بن حسن تیمی» بوده است و منظور ابن بابویه نیست؛ زیرا شیخ کلینی همین روایت را با همین سند ولی با عبارت «علی بن حسین تیمی» نقل کرده است.

احمد بن محمد، از علی بن حسین تیمی، از جعفر بن بکر، از عبدالله بن ابوسهل، از

حماد، از عبدالکریم روایت کرده است، گفت: ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «سه چیز از خوشبختی است: همسر سازگار، اولاد نیکوکار، و اینکه مرد روزی اش را در شهر خودش به دست آورد و هر صبح و شب [به نزد خانواده اش] رفت و آمد کند.»^۱

حتی شیخ حر عاملی در وسائل، همین روایت و همین سند را با لفظ «علی بن حسن تیمی» ذکر کرده است.

وسائل الشیعه (آل البیت)، ج ۱۷، ص ۲۴۳ و ۲۴۴:

از آن‌ها، احمد بن محمد، از علی بن حسن تیمی، از جعفر بن بکر، از عبدالله بن ابوسهل، از حماد، از عبدالکریم روایت کرده است، گفت: ابو عبدالله علیه السلام فرمود: «سه چیز از خوشبختی است: همسر سازگار، اولاد نیکوکار، و اینکه مرد روزی اش را در شهر خودش به دست آورد و هر صبح و شب [به نزد خانواده اش] رفت و آمد کند.»

محقق خوبی درباره این سندها سخن نهایی را بیان و روشن کرده است که نوشتار صحیح «علی بن حسن تیمی» است و «ابن حسین» نیست. سخن ایشان را درباره سند روایتی که ما در صدد بیانش هستیم تقدیم می‌کنم:

«... تهذیب، ج ۷، باب "زیادات فی الاجارات"، حدیث ۱۰۳۲، و کافی، ج ۵، کتاب المعیشة ۲، باب "ان من السعادة ان یکون معیشة الرجل فی بلده"، ص ۱۲۲، حدیث ۲؛ و در سند آن علی بن حسین تیمی درست نیست و صحیح علی بن حسن تیمی است؛ همان طور که در کتاب الوافی آمده است؛ گرچه در نسخه قدیم و جدید کتاب تهذیب و کافی مشابه یکدیگر هستند...»^۲

همچنین از سخن محقق خوبی روشن می‌شود که حتی در تهذیب، «علی بن حسین» به تنهایی بیان نشده؛ بلکه با لقب خود یعنی تیمی مقید شده است و همین نشان می‌دهد این

۱. کافی، ج ۵، ص ۲۵۸.

۲. معجم رجال حدیث، ج ۱۲، ص ۳۸۳ و ۳۸۴.

لقب در نسخه‌های موجود فعلی، حذف شده است. به هر حال این راوی حتی در اسم نیز با ابن بابویه اشتراکی ندارد؛ چراکه وی «علی بن حسن» است نه «ابن حسین» و حتی به لقب تیمی نیز مقید بوده است و دست‌کم وجود اختلاف در اسم باعث می‌شود کسی نتواند با آن علیه ما استدلال کند.

۵- ۹ج، ۷۷۹ح، ص ۱۹۴: علی بن حسین، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب روایت کرده است که وقتی اباعبدالله علیه السلام وصیت می‌کرد یکی از اعضای خانواده‌اش به ایشان گفت: شما به بیش از یک‌سوم وصیت کردی. حضرت فرمود: «چنین نکردم؛ ولی از یک‌سوم مال، این قدر و این قدر باقی مانده است که برای محمد بن اسماعیل است.»

درباره «علی بن حسین» در اینجا اختلاف وجود دارد؛ بلکه او قطعاً «علی بن حسن» است و چیزی که در کتاب تهذیب آمده، تحریف شده است. این نکته را محقق خویی در جاهای متعددی بیان کرده است. در اینجا سخن او را درباره سند روایتی که محل بحث ماست بیان می‌کنم:

«شیخ با سند خود از علی بن حسین، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب، از اباعبدالله علیه السلام، در تهذیب، ج ۹، باب وصیت به یک‌سوم اموال، حدیث ۷۷۹ روایت نقل کرده و سپس گفته است: از ایشان، از علی بن اسباط، از علاء بن رزین قلاء، حدیث ۷۸۰؛ و به نظر می‌رسد این ضمیر به علی بن حسین برمی‌گردد؛ ولی در کتاب استبصار ج ۴، باب "وصیت به بیش از یک‌سوم مجاز نیست"، حدیث ۴۵۴ آمده است علی بن حسن، از علی بن اسباط، و با توجه به قرائن دیگر در روایات، این عبارت صحیح است، و علی بن حسین در روایت قبلی از کتاب تهذیب، تحریف شده، و نوشتار درست، علی بن حسن بوده است؛ به این ترتیب منظور از گفته وی از عبارت «عنه = از او» در روایاتی که بعد از این روایت در "تهذیب" و "استبصار" آمده است مشخص می‌شود: از او، از احمد بن حسن، از پدرش: حدیث ۷۸۱ از تهذیب و ۴۵۵ از استبصار؛ و از او، از عمرو بن عثمان: حدیث ۷۸۲ از تهذیب و ۵۴۶ از استبصار؛ و از او، از محمد بن علی: حدیث ۷۸۳ از تهذیب و ۴۵۷ از استبصار؛ و از او، از جعفر بن محمد بن نوح: حدیث ۷۸۴ از تهذیب و ۴۵۸ از استبصار؛ تمامی ضمائر

در این روایات به علی بن حسن بازمی‌گردند؛ همان طور که در استبصار بوده است.^۱

به این ترتیب روشن می‌شود این اسم، تحریف شده، و درست، «علی بن حسن» بوده است نه «ابن حسین»؛ در نتیجه هیچ اشتراکی با «علی بن حسین بن بابویه» وقتی به‌تنهایی بیان شده باشد، ندارد.

چیزی که بر این نکته بیشتر تأکید می‌کند آن است که شیخ حر عاملی همین روایت را با سند نقل کرده است، ولی با لفظ «علی بن حسن» و نه «علی بن حسین».

وسائل الشیعه (آل‌البیت)، ج ۱۹، ص ۲۷۴:

و با سند خود، از علی بن حسن، از محمد بن ولید، از یونس بن یعقوب، روایت کرده است، گفت: وقتی ابوالفضل علیه السلام وصیت می‌کرد یکی از اعضای خانواده‌اش به ایشان گفت: شما به بیش از یک سوم وصیت کردی. حضرت فرمود: «چنین نکردم؛ ولی از یک سوم مال، این قدر و این قدر باقی مانده است که برای محمد بن اسماعیل است.»

پس این اسم، نادرست است و درست همان «علی بن حسن» بوده است؛ پس این نیز برای نقض دلیل ما صلاحیت ندارد.

۶- ج ۱۰، ص ۶۰۹، ج ۱۵۲: از او یعنی از محمد بن احمد بن یحیی- از ابوعبدالله، از علی بن حسین، از حماد بن عیسی، از جعفر بن محمد، از پدرش، از علی علیه السلام روایت شده است، فرمود: «حدی بر دیوانه نیست تا آنکه عاقل شود، و حدی بر کودک نیست تا آنکه بالغ شود، و حدی بر خوابیده نیست تا آنکه بیدار شود.»

«علی بن حسین» موجود در این سند امکان ندارد همان «ابن بابویه» بوده باشد؛ زیرا او از «حماد بن عیسی» روایت نقل می‌کند... و «حماد بن عیسی» در زمان امام جواد علیه السلام در سال ۲۰۹ یا ۲۰۸ ق وفات یافت، و او از امام صادق و از امام کاظم و امام رضا علیهم السلام روایت نقل

می‌کند؛^۱ در حالی که ابن بابویه، نهایتاً امام حسن عسکری (علیه السلام) را درک کرده است؛ پس این قرینه‌ای قطعی و مشخص‌کننده برای یکی نبودن یا مشتبه‌نشدن «علی بن حسین» موجود در این سند با «علی بن حسین بن بابویه» است؛ به‌علاوه مشایخ ابن بابویه از «احمد بن محمد بن یحیی» روایت نقل می‌کنند؛ پس آیا این راوی می‌تواند با واسطهٔ «ابوعبدالله» از ابن بابویه روایت نقل کرده باشد؟!

با توجه به مطالب گفته‌شده متوجه می‌شویم این «علی بن حسین» به‌روشنی، بر شخصیت دیگری غیر از ابن بابویه منطبق می‌شود؛ پس امکان ندارد با او یکی بوده باشد.

به این ترتیب ما همهٔ مواردی را که در سندهای کتاب تهذیب شیخ طوسی، «علی بن حسین» به‌تنهایی ذکر شده بود آوردیم و ثابت کردیم منظور از همهٔ این‌ها به جز شش مورد «علی بن حسین بن بابویه» بوده است و آن شش مورد نیز به‌دلیل وجود قرینه‌هایی که در جای خودشان توضیح دادیم، بر کسی غیر از «ابن بابویه» منطبق می‌شوند.

برای اثبات این موضوع این نکته کافی است که شیخ طوسی وقتی در سندهای خود، اسم «علی بن حسین» را به‌تنهایی به کار می‌برده، منظورش ابن بابویه بوده و نه شخص دیگری، و اینکه هرگاه منظور او شخص دیگری بوده که امکان اشتباه‌گرفتن وی با ابن بابویه وجود داشته است در این صورت همراه با این اسم، لقب یا نسبت یا جد یا کنیه را بیان می‌کرده تا از ابن بابویه متمایز شود.

کتاب استبصار شیخ طوسی

روش بررسی این کتاب نیز شبیه کتاب تهذیب است. در این کتاب، «علی بن حسین» در ۱۸ مورد آمده است که در آن از مشایخ مشهور ابن بابویه روایت نقل می‌کند؛ مثل سعد بن عبدالله، احمد بن ادریس، محمد بن احمد بن علی بن صلت، عبدالله بن جعفر حمیری، و

علی بن موسی کمیدانی.

همچنین گفته شد «علی بن حسین» که از این مشایخ روایت می‌کند همان «علی بن حسین بن بابویه قمی» است و نیازی به تکرار نیست.

تنها چهار مورد باقی می‌ماند که در استبصار با لفظ «علی بن حسین» به‌تنهایی آمده است و باید به بررسی آن‌ها بپردازیم. همه این چهار مورد تحریف شده‌اند و نوشته صحیح «علی بن حسن» بوده است که در نتیجه خارج از موضوع بحث ما می‌شوند.

این چهار مورد به شرح زیر هستند:

۱- ج ۱، ص ۱۴۲: و اما آنچه علی بن حسین، از محمد بن ربیع، از سیف بن عمیره، از منصور بن حازم، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است: «وقتی زن حائض پیش از عصر پاک شود نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر در آخر وقت عصر پاک شود فقط نماز عصر را بخواند.»

اسم «علی بن حسین» در اینجا تحریف شده و درست آن «علی بن حسن» بوده است؛ زیرا عین همین روایت و سند آن در تهذیب با لفظ «علی بن حسن» آمده است:

تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۳۹۰ ح ۱۲۰۱:

و اما آنچه علی بن حسن، از محمد بن ربیع، از سیف بن عمیره، از منصور بن حازم، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است: «وقتی زن حائض پیش از عصر پاک شود نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر در آخر وقت عصر پاک شود فقط نماز عصر را بخواند.»

و حتی بعد از این روایت، همان را دوباره با سندش تکرار می‌کند و این مرتبه، به‌نام علی بن حسن، نام جدش «بن فضال» را نیز اضافه می‌کند:

و اما آنچه علی بن حسن بن فضال، از محمد بن ربیع، از سیف بن عمیره، از منصور بن حازم، از ابو عبدالله علیه السلام روایت کرده است: «وقتی زن حائض پیش از عصر پاک شود نماز ظهر و عصر را بخواند و اگر در آخر وقت عصر پاک شود فقط نماز عصر را بخواند.»

به این ترتیب قطعاً روشن می‌شود که «علی بن حسین» در اینجا تحریف شده و درست آن «علی بن حسن بن فضال» بوده است و این همان چیزی است که محقق خوبی درباره روایتی که در ادامه بیان می‌کنیم، در معجم خود نسبت به آن اطمینان داشته؛ آنجا که گفته است:

«و نیز آن را با سند خود از علی بن حسن، از محمد بن ربیع روایت کرده است. تهذیب، ج ۱، باب حیض و استحاضه، حدیث ۱۲۰۱، و استبصار، ج ۱، باب حائض، حدیث ۴۸۷؛ با این تفاوت که به جای علی بن حسن آمده است علی بن حسین، و درست همانی است که در تهذیب آمده است. او این روایت را در شماره ۱۲۰۲ نیز بیان کرده و در آن آمده است علی بن حسن بن فضال.»^۱

۲- ج ۱، ح ۱۸۷۴، ص ۴۷۴: حدیثی که علی بن حسین، از احمد بن حسن، از عمرو بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمار ساباطی، از اباعبدالله علیه السلام روایت کرده است؛ فرمود: «تا زمانی که مُرده در زمین دفن نشده باشد می‌توان برایش نماز خواند، حتی اگر قبلاً برایش نماز خوانده شده باشد.»

در اینجا نیز «علی بن حسین» تحریف شده، و درست آن «علی بن حسن» بوده است؛ زیرا شیخ طوسی همین روایت و همین سند را در کتاب تهذیب با لفظ «علی بن حسن» بیان کرده است.

تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۳۳۴، ح ۱۰۴۵: علی بن حسن، از احمد بن حسن، از عمرو بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمار ساباطی، از اباعبدالله علیه السلام روایت کرده است؛ فرمود: «تا زمانی که مُرده در زمین دفن نشده باشد می‌توان برایش نماز خواند، حتی اگر قبلاً برایش نماز خوانده شده باشد.»

حتی شیخ حر عاملی نیز این روایت را با همان سند، ولی با لفظ «علی بن حسن بن فضال»

بیان کرده است.

وسائل الشیعه (آل البیت)، ج ۳، ص ۸۶، ح ۳۰۹۱:

و با سند خود از علی بن حسن بن فضال، از احمد بن حسن، از عمرو بن سعید، از مصدق بن صدقه، از عمار ساباطی، از اباعبدالله علیه السلام روایت کرده است؛ فرمود: «تا زمانی که مُرده در زمین دفن نشده باشد می‌توان برایش نماز خواند، حتی اگر قبلاً برایش نماز خوانده شده باشد.»

محقق خوئی نیز در معجم خود همین مطلب را در کلام خود درباره همان روایتی که محل بحث ماست بیان کرده؛ آنجا که گفته است:

«و نیز با سند خود از علی بن حسن، از احمد بن حسن؛ تهذیب، ج ۳، باب نماز بر اموات، ح ۱۰۴۵؛ و استبصار، ج ۱، باب نماز بر دفن شده، حدیث ۱۸۷۴، با این تفاوت که در آن به جای علی بن حسین آمده است علی بن حسن؛ و ظاهراً آنچه در تهذیب آمده، درست است.»^۱

۳- ج ۱، ح ۱۸۸۰، ص ۴۸۵: علی بن حسین، از عبدالرحمان بن ابونجران و سندی بن محمد و محمد بن ولید، همه از عاصم بن حمید، از یزید بن خلیفه روایت کرده است، گفت: نزد اباعبدالله علیه السلام بودم، که یکی از اهالی قم از ایشان پرسید: یا اباعبدالله! آیا زنان می‌توانند بر جنازه نماز بخوانند؟ حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان مهدور کردن خون مغیره بن ابی‌العاص بود و حدیثی طولانی بیان نمود که زینب، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، و فاطمه علیها السلام به‌همراه زنان دیگر بیرون آمد و بر خواهر خود نماز خواند.»

«علی بن حسین» در اینجا نیز تحریف شده، و درست «علی بن حسن» بوده است؛ زیرا شیخ طوسی همین روایت را با سندش، در تهذیب با لفظ «علی بن حسن» ذکر کرده است.

تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۳۳۳، ح ۱۰۴۳:

علی بن حسن، از عبدالرحمان بن ابونجران و سندی بن محمد و محمد بن ولید، همه از عاصم بن حمید، از یزید بن خلیفه روایت کرده است، گفت: نزد اباعبدالله علیه السلام بودم که یکی از اهالی قم از ایشان پرسید: یا اباعبدالله! آیا زنان می‌توانند بر جنازه نماز بخوانند؟ حضرت فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در جریان مه‌دور کردن خون مغیره بن ابی‌العاص بود و حدیثی طولانی بیان نمود که زینب، دختر پیامبر صلی الله علیه و آله وفات یافت، و فاطمه علیها السلام به‌همراه زنان دیگر بیرون آمد و بر خواهر خود نماز خواند.»

به‌علاوه این همان چیزی است که محقق خوبی دربارهٔ روایت محل بحث ما نسبت به آن مطمئن شده است. متن کلام صریح او:

«و نیز با سند خود از علی بن حسن، از عبدالرحمان بن ابی‌نجران، و سندی بن محمد، و محمد بن ولید نقل کرده است. تهذیب، ج ۳، باب نماز بر مردگان، حدیث ۱۰۴۳ و استبصار، ج ۱، باب نماز بر جنازه به‌همراه زن، حدیث ۱۸۸۰؛ با این تفاوت که در آن سند علی بن حسین بوده است؛ و با توجه به سایر روایات، صحیح، همانی است که در کتاب تهذیب آمده است؛ بنابراین سخن دربارهٔ حدیثی که بعد از آن در تهذیب و استبصار آمده است روشن می‌شود.»^۱

۴- ج ۳، ح ۷۱۰، ص ۱۹۶: روایتی که علی بن حسین، از ایوب بن نوح، از صفوان، از ابن‌یحیی، از موسی بن بکر، از ابوالحسن علیه السلام نقل کرده است. راوی می‌گوید به ایشان عرض کردم: برخی کنیزان شما با کسانی ازدواج می‌کنند در حالی که زنان گمان می‌کنند بین آن دو محرمت شیرخوارگی حاصل شده بوده [و این ازدواج درست نبوده است]. فرمود: «با یک یا دو بار شیردادن اتفاقی نمی‌افتد؛ مگر اینکه به‌عنوان دایهٔ شیرده، اجیر شده، و کودک را مرتب و طولانی مدت شیر داده باشد.»

در اینجا نیز عنوان علی بن حسین تحریف شده، و صحیح آن علی بن حسن بوده است؛ زیرا شیخ طوسی در کتاب تهذیب همین روایت را با همین سند ولی با عنوان «علی بن حسن»

آورده است.

تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۲۴، ح ۱۳۳۵:

علی بن حسن، از ایوب بن نوح، از صفوان، از ابن یحیی، از موسی بن بکر، از ابوالحسن علیه السلام نقل کرده است. راوی می گوید به ایشان عرض کردم: برخی کنیزان شما با کسانی ازدواج می کنند در حالی که زنان گمان می کنند بین آن دو محرمت شیرخوارگی حاصل شده بوده [و این ازدواج درست نبوده است]. فرمود: «با یک یا دو یا سه بار شیردادن اتفاقی نمی افتد؛ مگر اینکه به عنوان دایه شیرده، اجیر شده، و کودک را مرتب و طولانی مدت شیر داده باشد.»

حتی شیخ حر عاملی آن را با لفظ «علی بن حسن بن فضال» نقل کرده است:

وسائل الشیعه (آل البیت)، ج ۲۰، ص ۳۷۶ و ۳۷۷، ح ۲۵۸۶۷:

و از او یعنی علی بن حسن بن فضال- از ایوب بن نوح، از صفوان، از ابن یحیی، از موسی بن بکر، از ابوالحسن علیه السلام نقل کرده است: راوی می گوید به ایشان عرض کردم: برخی کنیزان شما با کسانی ازدواج می کنند در حالی که زنان گمان می کنند بین آن دو محرمت شیرخوارگی حاصل شده بوده [و این ازدواج درست نبوده است]. فرمود: «با یک یا دو یا سه بار شیردادن اتفاقی نمی افتد؛ مگر اینکه به عنوان دایه شیرده، اجیر شده، و کودک را مرتب و طولانی مدت شیر داده باشد.»

آنچه بیشتر بر این مطلب تأکید می کند آن است که محقق خوبی در بررسی راویانی که از «ایوب بن نوح» روایت کرده اند شخصی به نام «علی بن حسین» را ذکر نکرده، بلکه فقط گفته است:

«... و از او روایت کرده است... و علی بن حسن، و علی بن حسن فضال، و علی بن

حسن تیمی، و علی بن محمد، و علی بن مهزیار...»^۱

و حتی محقق خویی تأکید کرده است که «علی بن حسن بن فضال» از «ایوب بن نوح» روایت بسیاری نقل کرده است. به منبع قبلی مراجعه کنید.

علاوه بر مطالب گفته شد «ایوب بن نوح» از مشایخ «ابن بابویه» است، و شیخ طوسی در کتاب الفهرست، طریق او را به «ایوب بن نوح» می‌رساند که از آن مشخص می‌شود «علی بن حسین بن بابویه» با واسطه «سعد بن عبدالله» و «حمیری» از «ایوب بن نوح» روایت نقل می‌کند.

الفهرست، ص ۵۶، شماره ۵۹:

«ایوب بن نوح بن دراج، ثقة است و کتاب‌ها و روایات و پرسش‌هایی از ابوالحسن علیه السلام دارد که برخی از اصحاب ما از طریق محمد بن علی بن حسین بابویه، از پدرش، از محمد بن حسن، از سعد بن عبدالله و حمیری، از او ما را از آن‌ها مطلع ساخته‌اند.»

به این ترتیب به فضل خداوند سبحان و متعال - کتاب‌های تهذیب و استبصار شیخ طوسی را به پایان رساندیم و ثابت شد شیخ طوسی در سندهای خود «علی بن حسین» را فقط هنگامی به‌تنهایی و بدون هیچ لقبی بیان می‌کند که منظورش «ابن بابویه قمی» پدر شیخ صدوق بوده باشد.

و اما حُسن ختام این فصل: وقتی شیخ طوسی، یک راوی را بیان می‌کند ولی طریق خود را به او ذکر نمی‌کند، در این صورت در مشیخه خود در پایان کتاب‌های تهذیب و استبصار طریق رسیدن خودش به او را ذکر می‌کند. در مطالب گفته‌شده دیدیم او روایاتی را با «علی بن حسین» شروع می‌کند و وی در مشیخه، طریقی به‌سوی شخصی غیر از «علی بن حسین بن بابویه» ندارد؛ پس اگر منظور او از «علی بن حسین» در آن روایات کسی غیر از ابن بابویه بوده یا کسی دیگری بوده که با او مشترک بوده است، در این صورت طریق خود را به او بیان

می‌کرد، و چون چنین نکرده، معلوم می‌شود علی بن حسین، همان ابن بابویه بوده است و نه هیچ‌کس دیگر.

طریقی که شیخ طوسی در مشیخه خود، در رسیدن به «علی بن حسین» بیان کرده است تقدیم حضور می‌شود.

استبصار، ج ۴، ص ۳۲۷:

«و روایاتی که از محمد بن حسن بن ولید و فقیه علی بن حسین بن موسی بن بابویه بیان کردم، همگی را شیخ مفید ابو عبدالله، به نقل از عمادالدین ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه، از پدرش و محمد بن حسن ولید رحمتهما به من خبر داده است.»

کتاب غیبت شیخ طوسی

اکنون به مواردی می‌پردازیم که «علی بن حسین» در کتاب غیبت شیخ طوسی رحمتهما به‌تنهایی و بدون هیچ لقبی بیان شده است؛ همان کتابی که حدیث وصیت شب وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز در آن نقل شده است.

در کتاب غیبت شیخ طوسی به غیر از دو مورد- «علی بن حسین» به‌تنهایی و بدون هیچ لقبی بیان نشده است:

۱- روایت وصیت شب وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله که به‌طور مفصل در این‌باره گفته شد و نیازی به تکرار نیست.

۲- ص ۲۶۳، ج ۲۲۸: جماعتی به نقل از تلعبری، از احمد بن علی رازی از علی بن حسین، از مردی که گفته شده از اهالی قزوین است ولی نامش بیان نشده، از حبیب بن محمد بن یونس بن شاذان صنعانی به من نقل کردند، ابن شاذانی صنعانی گفت: به حضور علی بن ابراهیم بن مهزیار اهوازی وارد شدم و از او درباره آل ابومحمد علیهم السلام پرسیدم. ایشان گفت: ای برادر، از امر بزرگی پرسیدی...»

احمد بن علی رازی، همان «ابوعلی ایادی» است که از معاصران دوره غیبت صغری است؛ زیرا تلکبری از او روایت نقل می‌کند؛ و این راوی اخیر از شاگردان شیخ صدوق است و او از ابوجعفر عمری یا همان سفیر دوم، با واسطه روایت نقل می‌کند.^۱

پیش‌تر روشن شد هر جا شیخ طوسی اسم «علی بن حسین» را به‌تنهایی بیان می‌کند منظور «ابن بابویه» بوده است؛ پس منظور از «علی بن حسین» که «احمد بن علی رازی» از او روایت نقل می‌کند همان «ابن بابویه» است و نه هیچ‌کس دیگر. نکته‌ای که تأکید می‌کند شیخ طوسی در کتاب غیبت، از «علی بن حسین» روایتی نقل کرده ولی نام وی را به‌تنهایی و بدون هیچ قیدی بیان نکرده است، دو حدیث به شرح زیر است:

۱- ص ۲۶، ح ۶: احمد بن عبدون روایتی را به ما خبر داد که به‌صورت شفاهی شنیده بود: از ابوالفرج علی بن حسین اصبهانی، به ما خبر داد، گفت: احمد بن عبیدالله بن عمار به من گفت: به ما خبر داد علی بن محمد نوفلی، از پدرش ...».

شیخ طوسی در اینجا وی را با کنیه و لقب ذکر کرده است، نه به‌تنهایی؛ در حالی که می‌بینیم او به‌طور معمول «علی بن حسین» را به‌تنهایی برای اطلاق به ابن بابویه بیان می‌کرده است.

۲- ص ۲۴۸، ح ۳۰۴: اما محمد بن سنان: او از علی بن حسین بن داوود روایت کرد، گفت: از ابوجعفر دوم علیه السلام شنیدم که محمد بن سنان را به نیکی یاد می‌کرد و می‌فرمود: «خدا از او راضی باشد که من از او راضی هستم. او هرگز با من و پدرم مخالفت نکرد.»

این روایت برای ما بیشتر تأکید می‌کند که وقتی اسم «علی بن حسین» به‌تنهایی گفته می‌شود، منظور «ابن بابویه» است و اگر منظور شخص دیگری باشد این نام به‌تنهایی به‌کار برده نمی‌شود. گاهی علی بن حسین بن بابویه، با لقب و اسم جد بیان می‌شود، و گاهی فقط با اسم خودش و پدرش، و به‌دلیل شهرت وی و اینکه ذهن شنونده به‌محض شنیدن نام او

به‌سوی او متمایل می‌شود به همین صورت بسنده می‌کرده است، و چنین کاربردهایی در کتاب‌های رجال و حدیث، فراوان است.

امالی شیخ طوسی

اکنون به کتاب «امالی» شیخ طوسی می‌پردازیم تا ببینیم آیا همان گونه که شیخ طوسی در بقیه کتاب‌ها، علی بن حسین را ابن بابویه دانسته، در این کتاب نیز به همین صورت بوده است یا خیر؟

ابتدا به سندهایی می‌پردازیم که عنوان «علی بن حسین» در آن‌ها به‌تنهایی آمده است که فقط دو مورد هستند و هر دو، تحریف شده و درست آن‌ها «علی بن حسن» بوده است.

۱- ص ۲۲۸ و ۲۲۹، ح ۴۰۲: محمد بن محمد خبر داد: ابوالقاسم عبدالله بن علی موصلی به من خبر داد، گفت: ابوالحسن علی بن حاتم قزوینی به من خبر داد، گفت: ابن محمد عاصمی به ما گفت: علی بن حسین، از عباس بن علی به ما خبر داد، گفت: از رضا علی بن موسی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «هرگاه بندگان گناهان جدیدی انجام دهند که قبلاً انجام نمی‌دادند، بلاهای جدیدی بر آنان فرود می‌آید که قبلاً نمی‌شناختند.»

«علی بن حسین» گفته‌شده در اینجا امکان ندارد هم‌عصر علی بن حسین بن بابویه بوده باشد؛ زیرا ابن بابویه و افراد هم‌طبقه او با یک واسطه از امام رضا علیه السلام روایت نمی‌کردند. به این ترتیب این عبارت به‌اشتباه نوشته شده، و درست آن «علی بن حسن» بوده است؛ زیرا شیخ کلینی این روایت را با همان سند به‌صورت زیر نقل کرده است:

احمد بن محمد کوفی، از علی بن حسن میثمی، از عباس بن هلال شامی غلام ابوالحسن موسی علیه السلام گفت: شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرمود: «هرگاه بندگان گناهان جدیدی انجام دهند که قبلاً انجام نمی‌دادند، بلاهای جدیدی بر آنان فرود می‌آید که قبلاً نمی‌شناختند.»^۱

«احمد بن محمد کوفی» در سند شیخ کلینی، همان «احمد بن محمد عاصمی» در سند شیخ طوسی در امالی است و او، در اصل کوفی بوده است؛ به کتاب رجال نجاشی، ص ۹۳، شماره ۲۳۲ و نیز فهرست شیخ طوسی، ص ۷۳، شماره ۸۵ و نیز معجم رجال حدیث سید خویی، ج ۳، ص ۳۲ و ص ۳۴ و ۳۵ و ص ۳۶، شماره ۸۲۱ و ص ۳۶، شماره ۸۲۲ و ص ۷۴، شماره ۸۷۷ و ص ۱۲۶ و ۱۲۷، شماره ۹۵۰ مراجعه شود. محقق خویی، وضعیت او را در عنوان‌های متعدد توضیح داده، و یکی‌بودنشان را روشن ساخته است.

محقق خویی روشن کرده است که «احمد بن محمد عاصمی» از اسم «علی بن حسین» حتی یک روایت هم نقل نقل نکرده است؛ بلکه از «علی بن حسن» و «علی بن حسن بن فضال» روایت کرده است، و وی به وقوع تحریف یقین پیدا کرده است. متن سخن محقق خویی:

«و محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد، از علی بن حسین روایت نقل کرده است و این، احمد بن محمد، یا احمد بن محمد بن سعید بن عقیده است، یا احمد بن محمد عاصمی، و هر دوی این‌ها از علی بن حسن و علی بن حسن بن فضال روایت نقل کرده‌اند و این دو هیچ روایتی از علی بن حسین روایت نقل نکرده‌اند. به این ترتیب وقوع اشتباه و تحریف در تمامی این موارد دانسته می‌شود، و عبارت درست: علی بن حسن بوده است، و مواردش را بیان می‌کنیم...»^۱

با توجه به این مطالب ثابت می‌شود آنچه شیخ طوسی در سند خود در امالی در روایت سند قبلی با عنوان «علی بن حسین» بیان کرده، اشتباه است و درست «علی بن حسن» بوده است، و این قبیل اشتباه و تحریف‌ها در سندهای شیخ طوسی بسیار رخ داده است؛ همان طور که محقق خویی بسیاری از این تحریف‌ها را در معجم خود بیان کرده است.

به این ترتیب روشن می‌شود عنوان گفته‌شده، نه در اسم با ابن بابویه اشتراکی دارد، نه در

طبقه و هم‌عصر بودن.

۲- ص ۱۹۵، ح ۳۳۲: محمد بن محمد به ما خبر داد، گفت: ابوبکر محمد بن عمر جعابی به ما خبر داد، گفت: ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید به ما گفت: علی بن حسین به ما گفت: عباس بن عامر، از احمد بن رزق، از اسحاق بن عمار به ما گفت: ابوعبدالله علیه السلام به ما فرمود: «ای اسحاق، وقتی زکات مالت آماده شد آن را چگونه می‌دهی؟» گفت: به منزل من می‌آیند و من به آن‌ها می‌دهم. به من فرمود: «ای اسحاق، با این کار تو را جز این نمی‌بینم که مؤمنان را تحقیر می‌کنی. مبادا و مبادا چنین کنی که خداوند متعال می‌فرماید: هرکس یکی از دوستانم را تحقیر کند به جنگ با من برخاسته است.»

«علی بن حسین» در این سند نیز تحریف شده و اشتباه نوشته شده، و درست «علی بن حسن» بوده است؛ به دلیل زیر:

الف. محقق خوبی تصریح کرده است که «احمد بن محمد بن سعید» از اسم «علی بن حسین» حتی یک روایت هم نقل نکرده است، و سخن محقق خوبی اندکی قبل گفته شد و می‌توانید به آن مراجعه کنید؛ همچنین می‌توانید در معجم، ج ۳، ص ۶۳ به شرح حالی که خوبی از وی ارائه کرده است مراجعه کنید.

ب. شیخ حر عاملی همین روایت را با سندش و با لفظ «علی بن حسین» از شیخ طوسی نقل کرده است؛ ولی نگارنده پانوشته‌های کتاب وسائل، درباره این عنوان شک و تردید روا داشته است. متن روایت از کتاب وسائل، و پاورقی بعدش تقدیم می‌شود:

وسائل الشیعه (آل‌البیت)، ج ۹، ص ۳۱۵ و ۳۱۶، ح ۱۲۱۰۹:

حسن بن محمد طوسی، در (مجالس خود) از پدرش، از مفید، از ابوبکر، از عمر جعابی، از ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید، از علی بن حسین (۱)، از عباس بن عامر، از احمد بن رزق، از اسحاق بن عمار، روایت کرده است، گفت: ابوعبدالله علیه السلام به ما فرمود: «ای اسحاق، وقتی زکات مالت آماده شد آن را چگونه می‌دهی؟» گفت: به منزل من می‌آیند و من به آن‌ها

علی بن حسین = علی بن حسین بن بابویه ۱۲۷

می‌دهم. به من فرمود: «ای اسحاق، با این کار تو را جز این نمی‌بینم که مؤمنان را تحقیر می‌کنی...»

پانوش شماره ۱، ص ۳۱۶: شیخ حر عاملی در نسخه اصل کتاب بر روی کلمه «حسین» عبارت «کذا» را نوشته، و شاید به این دلیل است که کلمه درست «حسن» بوده است. میرزای نوری نیز آن را تأیید می‌کند و این روایت را از کتاب امالی طوسی با عبارت «علی بن حسن» و نه «علی بن حسین» نقل کرده است.

مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۰۵، ح ۱۰۳۶۰:

و در امالی: از ابوبکر بن عمر جعابی، از ابن عقده، از علی بن حسن، از عباس بن عامر، از احمد بن رزق، از اسحاق بن عمار، روایت کرده است، گفت: ابوعبدالله علیه السلام به من فرمود: «ای اسحاق، وقتی زکات مالت آماده شد آن را چگونه می‌دهی؟» گفت: به نزد من می‌آیند و من به آن‌ها می‌دهم. به من فرمود: «ای اسحاق، با این کار تو را جز این نمی‌بینم که مؤمنان را تحقیر می‌کنی. مبادا و مبادا چنین کنی که خداوند متعال می‌فرماید: هرکس یکی از دوستانم را تحقیر کند به جنگ با من برخاسته است.»

همچنین شیخ مفید در کتاب امالی خود همین روایت را با سندش، ولی با لفظ «علی بن حسن» و نه «علی بن حسین» نقل کرده، که تأیید دیگری برای کلام قبلی ماست.

امالی شیخ مفید، ص ۱۷۷، ح ۷:

گفت: ابوبکر محمد بن عمر جعابی به ما خبر داد، گفت: ابوالعباس احمد بن محمد بن سعید به ما خبر داد، گفت: علی بن حسن ما گفت: عباس بن عامر، از احمد بن رزق، از اسحاق بن عمار روایت کرده است، گفت: ابوعبدالله علیه السلام به من فرمود: «ای اسحاق، وقتی زکات مالت آماده شد آن را چگونه می‌دهی؟» گفت: به منزل من می‌آیند و من به آن‌ها می‌دهم. به من فرمود: «ای اسحاق، با این کار تو را جز این نمی‌بینم که مؤمنان را تحقیر می‌کنی. مبادا و مبادا چنین کنی که خداوند متعال می‌فرماید: هرکس یکی از دوستانم را تحقیر کند به جنگ با من

ج. محقق خوبی در مجمع خود در شرح حال «عباس بن عامر» توضیح داده است: کسی که از او روایت می‌کند «علی بن حسن» بوده است نه «علی بن حسین».^۱

حتی با چشم‌پوشی از تمام مطالب گفته‌شده، روشن است که «علی بن حسین» در این سند از طبقه و هم‌عصر «علی بن حسین بن بابویه» نبوده، پس با او در طبقه مشارکت نداشته است، و حتی محقق خوبی، مطمئن است که «سعد بن عبدالله» که شیخ ابن بابویه است، امکان ندارد از «عباس بن عامر» بدون واسطه روایت نقل کرده باشد؛ پس چگونه ممکن است ابن بابویه، بدون هیچ واسطه‌ای از عباس بن عامر روایت نقل کرده باشد؟!

متن کلام محقق خوبی:

معجم رجال حدیث، ج ۱۰، ص ۲۴۶ و ۲۴۷، شماره ۶۱۸۳:

«عباس بن عامر: ... می‌گویم: عباس بن عامر قصبانی، از عبدالرحیم قصیر روایت کرده است؛ و او از اصحاب امام باقر و امام صادق علیهما السلام بوده است، و شیخ صدوق او را در مشیخه در طریق خود به عبدالرحیم قصیر بیان کرده است؛ و امکان ندارد سعد بن عبدالله که در سال ۳۰۱ وفات کرده است از او روایت کرده باشد؛ پس واسطه از کلام نجاشی جا افتاده است، و شاید او ایوب بن نوح یا حسن بن علی کوفی بوده باشد، و خداوند داناست. و شیخ می‌گوید (۵۲۹): عباس بن عامر قصبانی، کتابی دارد که ابو عبدالله مفید رحمته الله از آن کتاب به ما خبر داده است، به نقل از محمد بن علی بن حسین بن بابویه، از پدرش، از عبدالله بن جعفر حمیری، از حسن بن علی کوفی و ایوب بن نوح، از او، و او را در کتاب رجال خود (یک بار) از اصحاب امام کاظم علیه السلام برشمرده (۳۸) و گفته است: "عباس بن عامر"، و (در جای دیگری) وی را جزو آن‌هایی که از معصومین علیهم السلام روایت نکرده‌اند برشمرده (۶۵) و گفته است: "عباس بن عامر قصبانی: ایوب بن نوح از او روایت کرده است." می‌گویم: بارها دیده شده که شیخ، یک مرد را از اصحاب یکی از معصومین علیهم السلام

برمی‌شمارد، و در عین حال او را از کسانی برمی‌شمارد که از آن‌ها علیه السلام روایت نکرده‌اند و این، تناقضی آشکار است. این گمان که کسی که از اصحاب کاظم علیه السلام برشمرده است غیر از «عباس بن عامر قصبانی» بوده، مردود است؛ به دلیل نقل روایت توسط او از «عبدالرحیم قصیر» و از برخی دیگر از اصحاب امام صادق علیه السلام»

بنابراین روشن است که «علی بن حسین» در اینجا، هم از نظر اسم و هم طبقه، با ابن بابویه تفاوت دارد و به این ترتیب متوجه می‌شویم شیخ طوسی در کتاب امالی خود نیز عنوان «علی بن حسین» را حتی در یک مورد نیز به‌تنهایی بیان نکرده است.

اکنون به مواردی می‌پردازیم که شیخ طوسی در کتاب امالی خود عنوان «علی بن حسین» را به‌تنهایی و بدون هیچ لقبی ذکر نکرده است. این برای ما مشخص می‌کند هر جا منظور شیخ طوسی شخصیتی غیر از ابن بابویه بوده باشد او را فقط به صورت ترکیب «نام و نام پدرش» به شکل «علی بن حسین» بیان نمی‌کند؛ بلکه باید جد یا کنیه یا لقب او را نیز بیان کرده باشد. برای استحکام بخشیدن به حجت و دلیل خودمان این موارد را ذکر می‌کنیم:

- ۱- ص ۱۰۸، ح ۱۶۵: ... از علی بن حسین سعدآبادی...
- ۲- ص ۱۲۶، ح ۱۹۹: ... از علی بن حسین بن عبدالله بن اسلم...
- ۳- ص ۱۶۲، ح ۲۶۹: ... از علی بن حسین بن سفیان کوفی همدانی...
- ۴- ص ۱۶۴، ح ۲۶۹: ... از ابوالحسن علی بن حسین بصری...
- ۵- ص ۲۶۹، ح ۵۰۱: ... از علی بن حسین بن عبید...
- ۶- ص ۲۷۱، ح ۵۰۴: ... از علی بن حسین بن عبید...
- ۷- ص ۳۰۰، ح ۵۹۴: ... از علی بن حسین همدانی...
- ۸- ص ۳۰۵، ح ۶۱۱: ... از علی بن حسین همدانی...
- ۹- ص ۳۰۵، ح ۶۱۲: ... از علی بن حسین همدانی...

۱۰- ص ۳۳۵، ح ۶۷۴: ... از علی بن حسین بن عبید...

۱۱- ص ۴۲۶، ح ۹۵۳: ... از علی بن حسین سعدآبادی...

۱۲- ص ۴۲۷، ح ۹۵۵: ... از ابوالحسن علی بن حسین بن شقیر بن یعقوب بن ابراهیم
همدانی...

۱۳- ص ۵۱۴، ح ۱۱۲۵: ... از علی بن حسین بن عون بن ابوالحرب بن ابوالاسود
دوئلی...

۱۴- ص ۶۲۷، ح ۱۲۹۳: ... از علی بن حسین بن عون بن ابوالحرب بن ابوالاسود
دوئلی...

به این ترتیب به مهم‌ترین کتاب‌های حدیث شیخ طوسی پرداختیم و به تفصیل مشاهده کردیم که چگونه رویه معمول او این بوده که نام «علی بن حسین» را برای اطلاق بر «ابن بابویه» به تنهایی به کار می‌برده است و وقتی منظور شخصیتی غیر از او بوده، این نام را به تنهایی بیان نمی‌کرده؛ بلکه لقب یا جد یا کنیه‌اش یا... را هم بیان می‌کرده است؛ در نتیجه روشن می‌شود ترکیب تنهای «علی بن حسین» وارد شده در سند وصیت که آن را «شیخ طوسی» در کتاب غیبت بیان می‌کند همان «علی بن حسین بن بابویه قمی» پدر شیخ صدوق است.

حال اگر معاندی باشد که خورشید را در روشنایی روز انکار کند - که البته این عده بسیارند - باید برای ما با دلیل، عکس آنچه را در مطالب گذشته نوشتیم و در آینده بیان خواهیم کرد، ثابت کند و به یاوه‌گویی‌های شکست‌خوردگان بسنده نکند.

کتاب‌های شیخ صدوق

وقتی به سراغ کتاب‌های شیخ صدوق، محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی رضی الله عنه می‌رویم، ملاحظه نمی‌کنیم او برای اشاره به پدر خود از ترکیب «علی بن حسین» به تنهایی

استفاده کند، بلکه می‌بینیم او به‌طور معمول در نقل روایت از پدرش می‌گوید «پدرم به ما گفت...»؛ ولی برای ما خالی از فایده نخواهد بود که سندهای شیخ صدوق را پیگیری کنیم تا بفهمیم آیا اسم «علی بن حسین» به‌تنهایی و بدون هیچ لقبی در سندهای او بر رجالی در طبقه و هم‌دوره پدرش ابن‌بابویه، اطلاق می‌شود یا نه؟ حال اگر ببینیم او چنین رویه‌ای نداشته است تأییدکننده‌ای قدرتمند برای این نکته خواهد بود که ترکیب مجرد «علی بن حسین» جز بر «ابن‌بابویه» اطلاق نمی‌شده است؛ به‌خصوص در طبقه او و دوره‌های نزدیک به او؛ مگر اینکه قرینه مشخصی برای این کار وجود داشته باشد.

بنده در کتاب‌های «شیخ صدوق» ندیدم او عنوان «علی بن حسین» را به‌صورت تنها به کار برده باشد؛ بلکه آن را با کنیه یا لقب یا جد یا... به کار برده است؛ زیرا این عنوان به‌تنهایی، ذهن را متوجه ابن‌بابویه می‌کند و ابن‌بابویه، پدر اوست و وی او را با نامش بیان نمی‌کند، بلکه می‌گوید «پدرم به ما گفت...»؛ در حالی که علمایی غیر از شیخ صدوق عنوان «علی بن حسین» را به‌تنهایی به کار می‌برده‌اند، و گفته شد و نیز گفته خواهد شد که منظور آن‌ها از «علی بن حسین»، ابن‌بابویه قمی بوده است؛ بنابراین عدم اطلاق این عنوان به‌تنهایی توسط شیخ صدوق بر غیر از ابن‌بابویه، نکته‌ای را که گفتیم تأیید می‌کند؛ اینکه این عنوان به‌تنهایی فقط برای ابن‌بابویه به کار برده می‌شود، مگر با وجود قرینه‌ای مشخص و متمایزکننده.

کسانی که شیخ صدوق در سندهای خود با عنوان «علی بن حسین» از آن‌ها روایت نقل کرده، ولی این نام به‌تنهایی به کار برده نشده است بسیارند؛ از جمله:

- ۱- علی بن حسین سعد آبادی؛
- ۲- علی بن حسین بن جنید بزاز؛
- ۳- ابوالحسن علی بن حسین برقی؛
- ۴- ابوالحسن علی بن حسین بن سفیان بن یعقوب؛
- ۵- علی بن حسین بن علی بن ابی طالب؛

- ۶- علی بن حسین میثمی؛
- ۷- علی بن حسین نحوی؛
- ۸- علی بن حسین بن جعفر ضبی؛
- ۹- علی بن حسین بن شاذویه مؤدب؛
- ۱۰- علی بن حسین بن فضال؛
- ۱۱- علی بن حسین علوی؛
- ۱۲- علی بن حسین خیاط نیشابوری؛
- ۱۳- علی بن حسین بغدادی؛

و

بنده ندیدم شیخ صدوق عنوان «علی بن حسین» را به صورت تنها و بدون لقب، در طبقه پدرش و دوره‌های نزدیک به آن، به کار برده باشد، مگر با قرینه‌ای واضح و روشن؛ و این‌ها بسیار نادر هستند و شاید از دو یا سه مورد فراتر نروند. بنده کتاب‌های زیر را از او خواندم و بررسی کردم:

- ۱- همه جلد‌های من لا یحضره الفقیه؛
- ۲- امالی؛
- ۳- توحید؛
- ۴- خصال؛
- ۵- ثواب الاعمال؛
- ۶- صفات شیعه؛

۷- فضایل ماه‌های سه‌گانه؛

۸- فضایل شیعه؛

۹- کمال‌الدین؛

۱۰- علل الشرائع؛

۱۱- عیون اخبار الرضا علیه السلام؛

۱۲- معانی الاخبار.

کامل‌الزیارات، از جعفر بن محمد بن قولویه

اکنون به کتاب کامل‌الزیارات ابن قولویه می‌رسیم که کتاب و نویسنده‌اش از تعریف بی‌نیاز هستند. علی بن حسین بن بابویه، شیخ ابن قولویه است، و او از ابن بابویه بسیار روایت نقل می‌کند. وی در چندین مورد نام ابن بابویه را به‌صورت کامل بیان می‌کند؛ ولی آنچه برای ما اهمیت دارد آن است که بدانیم «ابن قولویه» وقتی عنوان «علی بن حسین» را به‌صورت تنها به کار می‌برد آیا منظورش ابن بابویه بوده است یا شخصی دیگر؟ یا شاید حالت‌های متفاوتی وجود داشته باشد.

می‌گوییم: ابن قولویه عنوان «علی بن حسین» را به‌صورت تنها و بدون هیچ لقبی در کتاب کامل‌الزیارات در ۲۱ مورد بیان کرده است، و با قرینه‌ی راوی و کسی که از او روایت شده و دیگر شواهد، متوجه می‌شویم ابن قولویه از «ابن بابویه» روایت می‌کند، و در تمامی این‌ها «علی بن حسین» از مشایخ مشهور ابن بابویه روایت نقل کرده است؛ افرادی مثل «علی بن ابراهیم بن هاشم، سعد بن عبدالله و محمد بن یحیی عطار»؛ علاوه بر دلالت دیگر روایات که در آن‌ها تصریح می‌شود «ابن قولویه» به جد و لقب و کنیه «علی بن حسین بن بابویه» تصریح کرده است.

در اینجا مواردی را بیان می‌کنم که در آن‌ها «ابن قولویه» در کتاب «کامل‌الزیارات» از

عنوان «علی بن حسین» به تنهایی و بدون لقب روایت کرده است:

- ۱- ص ۵۷، ح ۳۵؛
- ۲- ص ۹۱، ح ۹۲؛
- ۳- ص ۱۰۷، ح ۱۰۴؛
- ۴- ص ۱۲۱، ح ۱۳۱؛
- ۵- ص ۱۵۶، ح ۱۹۴؛
- ۶- ص ۱۷۹، ح ۲۴۱؛
- ۷- ص ۲۴۴، ح ۳۶۲؛
- ۸- ص ۲۶۰، ح ۳۹۲؛
- ۹- ص ۲۷۹، ح ۴۳۹؛
- ۱۰- ص ۲۹۲، ح ۴۷۶؛
- ۱۱- ص ۳۰۶، ح ۵۱۵؛
- ۱۲- ص ۳۸۳، ح ۶۳۰؛
- ۱۳- ص ۳۹۱، ح ۶۳۶؛
- ۱۴- ص ۴۲۵، ح ۶۴۲؛
- ۱۵- ص ۴۲۷، ح ۶۴۸؛
- ۱۶- ص ۴۳۴، ح ۶۶۶؛
- ۱۷- ص ۴۵۹، ح ۶۹۸؛
- ۱۸- ص ۴۶۹، ح ۷۱۵؛
- ۱۹- ص ۴۸۰، ح ۷۳۴؛
- ۲۰- ص ۴۹۷، ح ۷۷۲؛
- ۲۱- ص ۵۰۱، ح ۷۸۲.

و آنچه بیشتر بر کلام قبلی بنده تأکید می‌کند آن است که «ابن قولویه» از راویانی با نام «علی بن حسین» روایت کرده است، ولی هیچ‌کدام را هرگز به‌تنهایی بیان نکرده؛ بلکه حتماً جد و لقب و... آن‌ها را هم ذکر کرده است.

این نیز دلیل دیگری برای آن است که منظور از به‌کاربردن عنوان «علی بن حسین» به‌تنهایی، فقط «ابن بابویه قمی» بوده است.

با این حال برای روشن‌تر شدن مطلب برای خواننده گرامی مواردی را ذکر می‌کنم که در آن‌ها «ابن قولویه» از راویانی با نام «علی بن حسین» همراه با لقب یا جد یا کنیه یا... یاد کرده است. آن‌ها فقط چهار تن هستند:

۱- ص ۲۱۶، ح ۳۱۴: علی بن حسین سعدآبادی به ما گفت: احمد بن ابوعبدالله برقی به ما گفت: ...

۲- ص ۵۰۶، ح ۷۸۹: پدرم رحمته الله گفت: سعد گفت: علی بن حسین نیشابوری رقاق به من گفت: ابوصالح شعیب بن عیسی به من گفت: ...

۳- ص ۵۱۱، ح ۷۹۸: محمد بن یعقوب به من گفت: از محمد بن یحیی عطار، از علی بن حسین نیشابوری، از ابراهیم بن محمد، ...

۴- ص ۵۱۲، ح ۷۹۹: پدرم رحمته الله به من گفت: از سعد بن عبدالله روایت کرد، گفت: علی بن حسین نیشابوری گفت: ابراهیم بن رثاب به من گفت: ...
و سپاس و ستایش از آن خداوندی است که اول است و آخر.

کتاب‌های شیخ مفید رحمته الله

اکنون به کتاب‌های شیخ مفید می‌پردازیم که مهم‌ترین آن‌ها امالی، اختصاص، ارشاد و مزار هستند، و طبق رویه قبلی سندهایی را که وی عنوان «علی بن حسین» را به‌تنهایی آورده است بررسی می‌کنیم تا ببینیم آیا منظور شیخ مفید «ابن بابویه» بوده است یا شخص دیگری؟

بنده در کتاب‌های فوق‌الذکر شیخ مفید ندیدم نام «علی بن حسین» به‌تتهایی، جز در شش مورد آمده باشد، که آن‌ها را همرا با منابعشان بیان می‌کنم:

۱- اختصاص، ص ۱۵: احمد بن هارون و جعفر بن محمد بن قولویه و جماعتی به ما گفتند: از علی بن حسین، از عبدالله بن جعفر حمیری، از محمد بن حسن، از احمد بن نصر، از صباح، از حارث بن حصیره، از صخر بن حکم فزاری، از کسی که به او گفته، که او شنیده است عمرو بن حمق با رسول خدا ﷺ صحبت می‌کرد و در مسجد الحرام یا در مسجد مدینه از رسول خدا ﷺ شنید که می‌فرمود: «ای عمرو، آیا به تو، نشانه بهشت را نشان بدهم که غذا می‌خورد و آب می‌نوشد و در بازارها راه می‌رود، و نشانه آتش را نشان بدهم که غذا می‌خورد و آب می‌نوشد و در بازارها راه می‌رود؟» گفتم: بله، پدر و مادرم به فدایت، آن‌ها را به من نشان بدهید! علی رضی الله عنه وارد شد و آمد و سلام کرد و نشست، پس ایشان رضی الله عنهم فرمود: «ای عمرو! این شخص و قوم او نشانه بهشت هستند.» سپس معاویه وارد شد و سلام کرد و سپس نشست، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عمرو! این شخص و قوم او نشانه دوزخ هستند...»

«علی بن حسین» در اینجا با توجه به قرینه راوی و کسی که از او روایت شده، همان ابن‌بابویه است. روایت‌کننده جعفر بن محمد بن قولویه است، و گفته شد او از ابن‌بابویه بسیار روایت می‌کرد و کسی که از او روایت نقل شده است «عبدالله بن جعفر حمیری» است که شیخ و استاد ابن‌بابویه بوده و معروف است.

مطالب مفصل گفته‌شده قبلی را هم به این مطلب اضافه می‌کنم.

۲- اختصاص، ص ۲۶۷ و ۲۶۸: از علی بن حسین، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار، از علی بن سندی، از محمد بن عمرو، از ابوصباح غلام آل سام روایت شده است، گفت: من و ابومغراء، نزد ابوعبدالله رضی الله عنه بودیم که مردی از اهل سواد (کوفه) بر ما وارد شد و گفت: سلام بر تو ای امیرالمؤمنین، و رحمت و برکات خدا بر تو باد! ابوعبدالله رضی الله عنه فرمود: «سلام بر تو و رحمت و برکات خدا بر تو باد.» سپس حضرت او را در کنار خود نشانند، من به ابومغراء گفتم، یا ابومغراء به من گفت: من ندیده و نشنیده‌ام که کسی با این نام جز بر

علی بن حسین = علی بن حسین بن بابویه ۱۳۷

امیرالمؤمنین علی علیه السلام کرده باشد. ابوعبدالله علیه السلام به من فرمود: «ای اباصباح، بنده به حقیقت ایمان نمی‌رسد تا آنکه درک کند هرچه اولین ما داشته است آخرین ما هم دارد.»

«علی بن حسین» وارد شده در اینجا، در برخی منابع با عنوان «علی بن حسن» آمده است مثل بحار، جامع الاحادیث شیعه، مستدرک الوسائل^۱ و همین برای عدم قطعیت این شخص به این عنوان کفایت می‌کند؛ ولی با چشم‌پوشی از آن، عنوان «علی بن حسین» به «علی بن حسین بن یوسف» منطبق می‌شود؛ زیرا:

اول: شیخ مفید عین همین سند را در کتاب اختصاص، ص ۱۰ آورده است، با این توضیح که جد این «علی بن حسین» یوسف است. متن سند:

«علی بن حسین بن یوسف، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار...»

ملاحظه می‌کنیم «علی بن حسین» در اینجا از محمد بن حسن روایت می‌کند و او نیز از صفار روایت می‌کند؛ درست مثل سند مورد بحث ما؛ و برخی از علما با توجه به مطالبی که در ابتدای کتاب خود یا فصل گفته‌اند، به‌طور معمول سندها و عناوین را خلاصه‌وار می‌نوشته‌اند؛ بنابراین مطالبی که در ابتدای کتاب یا فصل بیان شده است قرینه‌ای برای چیزی است که در نهایت بیان خواهد شد.

ولی حتی درباره‌ی عنوان «علی بن حسین بن یوسف» اختلاف وجود دارد. در برخی سندهای شیخ مفید این‌گونه آمده است «علی بن حسن بن یوسف»؛ مثل سند زیر:

اختصاص، ص ۱۹۴:

«و علی بن حسن بن یوسف به ما گفت: از محمد بن جعفر علوی، از حسین بن محمد بن جمهور عمی، گفت: ابوعثمان مازنی به من گفت...»

۱. مراجعه کنید به: بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۵۹ و ۳۶۰ و ج ۳۷، ص ۳۲۷؛ جامع الاحادیث شیعه، بروجردی، ج ۱۲، ص ۳۵۳؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۳۹۹.

محقق خوبی این سند را با این لفظ، به نقل از اختصاص بیان کرده،^۱ و شیخ علی نمازی شاهرودی در شرح حال علی بن حسین بن یوسف بر آن تأکید کرده است:

«علی بن حسین بن یوسف: او را بیان نکردند. مفید در اختصاص در ص ۱۰ از او، از محمد بن حسن، از محمد بن حسن صفار روایت کرده است، و نیز در ص ۱۹۴ از او، از محمد بن جعفر علوی روایت کرده است؛ و در این سند: حسن دیده می شود»^۲

همچنین شیخ نمازی دو عنوان به صورت متمایز برای این اسم بیان کرده است؛ مطابق زیر:

مستدرکات علم رجال حدیث، ج ۵، ص ۳۴۱، شماره ۹۸۷۷:

«علی بن حسن بن یوسف: شیخ مفید در ارشاد از او، از محمد بن جعفر علوی روایت کرده است. حلیة الابرار، ج ۲، ص ۵۱»

مستدرکات علم رجال حدیث، ج ۵، ص ۳۴۱، شماره ۹۸۷۸:

«علی بن حسن بن یوسف صائغ قمی: او را بیان نکرده اند. او از مشایخ اهل قم بود. بخشی از روایات او در کما، ج ۱۳، ص ۸۶ و نیز جد ج ۵۲، ص ۳۲۴ و ص ۲۰۱ وجود دارد.» همچنین در برخی منابع با لفظ «حسن» آمده است.

غیبت شیخ طوسی، ص ۳۰۸، ح ۲۶۱:

«ابن نوح گفت: ابو عبدالله حسین محمد بن سوره قمی رضی الله عنه وقتی حاجی بود، به سوی ما آمد و به من گفت: علی بن حسن بن یوسف صائغ قمی، و محمد بن احمد بن محمد صیرفی معروف به ابن دلال، و دیگر مشایخ اهل قم به من گفتند...»

۱. مراجعه کنید به: معجم رجال حدیث، ج ۱۴، ص ۲۷۸ در شرح حال فرزندق؛ و نیز تهذیب المقال، ابطحی، شرح صفحه ۴۸۳.

۲. مستدرکات علم رجال حدیث، ج ۵، ص ۳۵۹.

این سند در بحار، ج ۵۱، ص ۳۲۴ نیز به همین صورت آمده است؛ همچنین در معجم الاحادیث امام مهدی (علیه السلام)، ج ۴، ص ۳۱۰، کتاب «فوائد رجالی» سید بحر العلوم، ج ۳، ص ۲۹۷، محقق خوبی در معجم، ج ۱۷، ص ۳۴۵ در شرح حال محمد علی بن حسین قمی، تهذیب مقال ابطحی، شرح صفحه ۲۶۴، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۱۵۵، و خاتمه مستدرک، ج ۳، ص ۲۵۸ به این صورت آمده است.

اندکی پیش‌تر نیز وجود اختلاف در نام او در صورتی که مستقل از جدّ آمده باشد، گفته شد.

نتیجه اینکه در باره این روایت‌کننده که «علی بن حسن» است یا «علی بن حسین» تردید وجود دارد، و کسی نمی‌تواند با دستاویز قراردادن آن، ادعا کند با مسئله اطلاق عنوان «علی بن حسین» به صورت تنها بر «ابن بابویه قمی» در تعارض است.

پس استدلال به این مسئله، فرع بر اثبات آن با دلیلی واضح است.

۳- اختصاص، ص ۲۰۸ و ۲۰۹: ابوالحسن محمد بن معقل به ما گفت: محمد بن عاصم به ما گفت: علی بن حسین به من گفت: از محمد بن مرزوق، از عامر بن سراج، از سفیان ثوری، از قیس بن مسلم، از طارق بن شهاب روایت شده است، گفت: از حدیفه شنیدم که می‌گفت: از رسول خدا (ص) شنیدم که می‌فرمود: «وقتی زمان خروج قائم برسد منادی از آسمان ندا می‌دهد که ای مردم! زمان ستمگران بر شما به پایان رسید و بهترین امت محمد عهده‌دار این امر شد؛ به مکه ملحق شوید. برگزیدگانی از مصر و ابدالی از شام و عصاب عراق که راهبان در شب، و شیران روز هستند. خروج می‌کنند، در حالی که قلب‌هایشان همچون پاره‌های آهن است و با او بین رکن و مقام بیعت می‌کنند.» عمران بن حصین گفت: ای رسول خدا، این مرد را برای ما توصیف بفرما. پیامبر فرمود: «او مردی از فرزندان حسین (علیه السلام) است و مانند مردان قبیله "شئوه"^۱ قذبلند است. دو عبا سپید کم‌پرز بر تن دارد. او هم‌نام من است. در این هنگام است که پرندگان

۱. شئوه: قبیله‌ای در یمن و از تیره‌های قبیله بزرگ اژد و فرزندان شئوه بن عبدالله بن کعب اژدی هستند که به بلندی قد مشهور بوده‌اند. (مترجم، منبع: سایت <http://hadith.net>)

در لانه‌هایشان و ماهیان در دریاها تخم می‌گذارند و رودها طولانی و آب چشمه‌ها سرریز و سیل آسا می‌شود و زمین دو برابر محصول می‌دهد. آنگاه جبرئیل در پیش روی او، و اسرافیل در کنارش حرکت می‌کنند و او زمین را از عدل و داد پُر می‌کند همان گونه که از ظلم و ستم پُر شده است.»

«محمد بن عاصم» از امام رضا و از اباعبدالله علیه السلام روایت کرده است، و ابن ابی عمیر از او روایت کرده است؛ به معجم، ج ۱۷، ص ۲۰۶، شماره ۱۱۰۳۲ مراجعه کنید؛ و امکان ندارد ابن بابویه از او بدون واسطه روایت نقل کرده باشد؛ حال چگونه او از ابن بابویه روایت کند؟!

پس «علی بن حسین» گفته شده در اینجا، یقیناً در طبقه و هم عصر ابن بابویه نبوده است.

۴- اختصاص، ص ۶۵: جعفر بن محمد بن قولویه، از جعفر بن محمد بن مسعود، از پدرش، از علی بن حسین، از مروک بن عبید روایت کرده است. گفت: ابراهیم بن ابوبلاد، از مردی، از اصبع به من گفت: به او گفتم: ای اصبع، چگونه شرط پنجم را گذاشتید؟ گفت: ما شرط ذبح را گذاشتیم و او شرط فتح را برای ما گذاشت.

شیخ طوسی «مروک بن عبید» را در رجال خود، ص ۳۷۸، شماره ۵۶۰۸ از اصحاب امام جواد علیه السلام برشمرده است و حتی محقق خوبی تصریح دارد که او از امام رضا علیه السلام روایت کرده است. به معجم رجال حدیث، ج ۱۹، ص ۱۳۷، شماره ۱۲۲۶۴ مراجعه کنید.

«علی بن حسین» گفته شده در اینجا از «مروک بن عبید» روایت می‌کند؛ پس او قطعاً از طبقه و هم عصر «ابن بابویه» نبوده است؛ در نتیجه امکان ندارد با او اشتراکی داشته باشد. بلکه در برخی منابع این گونه آمده است: «علی بن حسن، از مروک بن عبید» و «علی بن حسین» گفته نشده است.

۵- المزار، ص ۱۳۴ و ۱۳۵: ابوالقاسم به من گفت: علی بن حسین علیه السلام به من گفت: از محمد بن یحیی عطار، از محمد بن احمد روایت کرده است. گفت: محمد بن حسین بن مت جوهری به من گفت: از محمد بن احمد، از هارون بن مسلم، از ابوعلی حرانی روایت کرده است، گفت: به اباعبدالله علیه السلام گفتم: پاداش کسی که قبر حسین علیه السلام را زیارت کند چیست؟

فرمود: «هرکس به سوی قبر حسین (علیه السلام) برود و او را زیارت کند و آنجا دو رکعت یا چهار رکعت نماز بخواند، پاداش حج و عمره برایش نوشته می‌شود.» گفتیم: فدایت شوم، و آیا برای هرکسی که نزد قبر امامی که اطاعتش واجب است بیاید هم همین گونه است؟ فرمود: «بله.»

«علی بن حسین» در این روایت همان «ابن بابویه» است، به قرینهٔ راوی که ابوالقاسم بن قولویه است؛ همچنین کسی که از او روایت می‌شود یعنی محمد بن یحیی که شیخ ابن بابویه بوده است، و قبلاً گفته شد.

۶- ارشاد، ج ۲، ص ۲۱۹: وَشَأْ، از علی بن حسین، از صفوان جمال روایت کرده است، گفت: از اباعبدالله (علیه السلام) دربارهٔ صاحب این امر پرسیدم. فرمود: «صاحب این امر کار بیهوده انجام نمی‌دهد و بازی نمی‌کند.» در این حین ابوالحسن (علیه السلام) وارد شد در حالی که بزغاله‌ای مگگی با خود داشت و به آن بزغاله می‌گفت: «پروردگارت را سجده کن.» اباعبدالله (علیه السلام) او را در آغوش گرفت و گفت: «پدر و مادرم به فدای کسی که کار بیهوده انجام نمی‌دهد و بازی نمی‌کند.»

«علی بن حسین» گفته شده در اینجا نیز قطعاً از طبقه و هم‌عصر ابن بابویه نیست؛ زیرا او از صفوان جمالی روایت می‌کند که بدون واسطه از امام صادق (علیه السلام) روایت کرده است.

نتیجه اینکه ما ندیدیم شیخ مفید عنوان «علی بن حسین» را به‌تنهایی، به کسی غیر از ابن بابویه قمی، در طبقه و عصر او، اطلاق کرده باشد، و این عنوان را به‌تنهایی برای غیر او به کار نبرده است مگر با قرینهٔ واضح و روشن.

اکنون در سندهای شیخ مفید (رحمته الله علیه) به اطلاق «علی بن حسین» وقتی به‌تنهایی به کسی غیر از ابن بابویه در طبقه و هم‌عصر او به کار برده شده باشد می‌پردازیم.

۱- ارشاد، ج ۱، ص ۴۱: ... از علی بن حسین بن عبید کوفی...

۲- ارشاد، ج ۱، ص ۴۲: ... از علی بن حسین بن عبید کوفی...

۳- ارشاد، ج ۲، ص ۱۹۰: به خط ابوالحسن علی بن حسین بن محمد اصفهانی پیدا

کردم...

- ۴- ارشاد، ج ۲، ص ۳۱۶: ... از علی بن حسین بن عمر...
- ۵- ارشاد، ج ۲، ص ۳۵۸: ... از علی بن حسین یمانی...
- ۶- امالی، ص ۵۲: ... از علی بن حسین سعدآبادی...
- ۷- امالی، ص ۶۷: ... از علی بن حسین سعدآبادی...
- ۸- امالی، ص ۲۴۶: ... از علی بن حسین بن واقد...
- ۹- امالی، ص ۲۸۰: ... از علی بن حسین سعدآبادی...
- ۱۰- اختصاص، ص ۱۰: علی بن حسین بن یوسف...
- ۱۱- اختصاص، ص ۶۵ و ۶۶: ... از علی بن حسین فزاری...
- ۱۲- مزار، ص ۲۲۲: ... از علی بن حسین بن یعقوب...

تا اینجا بنده به همه کتاب‌های شیخ صدوق و شیخ ابن قولویه و شیخ طوسی و شیخ مفید پرداختم و مشخص شد در تمام این کتاب‌ها ممکن نیست عنوان «علی بن حسین» به‌تنهایی و بدون وجود هیچ قرینه‌ای، برای شخص دیگری غیر از «علی بن حسین بن بابویه قمی» در طبقه و هم‌عصر او، به کار برده شده باشد، مگر آنکه قرینه‌ای متمایزکننده وجود داشته باشد، و کسی که هم‌نام او و پدرش بوده باشد به‌صورت جدا از جد یا کنیه یا لقب یا... بیان نشده است.

بنده آگاهم که چه بسا در این موضوع زیاده‌روی کردم و شاید برای برخی خوانندگان خسته‌کننده بوده باشد؛ ولی این کار را برای روشن‌تر شدن هرچه بیشتر حجت و دلیل انجام دادم تا شاید معترضان بدانند وقتی ما می‌گوییم عنوان «علی بن حسین» به‌تنهایی فقط به ابن بابویه منطبق می‌شود و نه هیچ‌کس دیگری، بیهوده و گزاف نگفته‌ایم، و اگر آن‌ها بر عناد خود اصرار دارند باید حرف خود را همان‌طور که ما روشن کردیم، به‌روشنی بیان کنند، و همان‌طور که به‌تفصیل بیان داشتیم با دلیل صریح، به‌صورت مفصل بگویند؛ وگرنه آن‌ها دهان‌های خود را با خاک پر می‌کنند در حالی که ما پاسخی برایشان نداریم مگر: «ما را با جاهلان کاری

نیست...»

والحمدلله وحده.

نکته دوم

برای ارائه دلیل بیشتر، اکنون به بحثی دربارهٔ راوی و کسی که از او روایت می‌شود (مروی عنه) برای کسانی که محقق خوبی آن‌ها را در قسمت شرح حال عنوان «علی بن حسین» به‌تنهایی بیان کرده است خواهیم پرداخت و غرض از این بحث اثبات این است که اطلاق اسم یا عنوان «علی بن حسین» به‌تنهایی، در زمان ابن بابویه، فقط بر او منطبق می‌شود و نه هیچ کس دیگری؛ و منظور ما فقط روایت وصیت نیست.

محقق خوبی دربارهٔ کسانی که از «علی بن حسین» به‌تنهایی و بدون هیچ لقب اضافی دیگری روایت نقل کرده‌اند، و نیز کسانی که وی از آن‌ها روایت نقل کرده، توضیحات مفصلی ارائه کرده است، و روشن خواهد شد که این اسم، وقتی به‌تنهایی برای کسی هم‌عصر و در طبقهٔ ابن بابویه به کار برده شود بی‌هیچ تردیدی فقط به او اطلاق می‌شده است و ان شاء الله تفصیل آن خواهد آمد.

قبل از شروع این بحث سخن میرزای نوری و دیگران را دربارهٔ اطلاق اسم «علی بن حسین» به‌تنهایی و بدون هیچ لقبی، در کتاب‌های حدیث و رجال بیان می‌کنم:

میرزای نوری گفته است:

«... عنوانی که در کتاب‌های احادیث و رجال دربارهٔ پدر شیخ صدوق آمده، "علی بن

حسین" یا "علی بن بابویه" بوده است...»^۱

و پانوشت جلد سوم خاتمه مستدرک چنین آمده است:

«... ابن قولویه یادشده، از "علی بن حسین" روایت می‌کند که به نظر می‌رسد پدر شیخ
 ما صدوق رضی الله عنه باشد.»^۱

در مقدمه تحقیق کتاب «فقه‌الرضا» (مؤسسه آل‌البیت، قم مشرفه) به قلم جواد
 شهرستانی آمده است:

«... به علاوه این نکته را نیز در نظر داشته باشید که عنوانی که در کتاب‌های حدیث و
 رجال برای پدر شیخ صدوق به کار می‌رفته "علی بن حسین" یا "علی بن بابویه" بوده است...
 ۲.»

بعد از مطالبی که تقدیم شد می‌گوییم: محقق خوبی در معجم رجال حدیث، ج ۱۲،
 ص ۳۸۲، ذیل شماره ۸۰۴۸ از وی با عنوان «علی بن حسین» تعبیر می‌کند و تمام کسانی را
 که وی از آن‌ها روایت می‌کند یا آن‌ها از وی روایت نقل می‌کنند بیان نموده، گفته است:

«علی بن حسین: از احمد بن محمد بن ابوعبدالله نقل کرده است؛ تفسیر قمی: سوره
 نور، در تفسیر سخن حق تعالی: ﴿حَتَّىٰ تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَىٰ أَهْلِهَا﴾ (تا اجازه بگیرید و بر
 اهل آن سلام گوید).

طبقه او در حدیث: ایشان در سندهای روایات زیادی - که ۱۲۴ مورد را شامل می‌شود -
 با این عنوان ذکر شده است. وی از اباعبدالله رضی الله عنه و از ابن‌سنان، ابن‌اورمه، احمد بن
 ابوعبدالله، احمد بن ادریس، احمد بن محمد بن خالد، جعفر بن بکر، حماد بن عیسی،
 سعد بن عبدالله، سیف بن عمیره، عبدالله بن جعفر، علی بن ابوحمزه، علی بن حسان،
 علی بن موسی، عمرو بن عثمان، محمد بن ابوحمزه، محمد بن احمد بن علی، محمد بن
 احمد بن علی بن صلت، محمد بن حسن، محمد بن زیاد، محمد بن عبدالله بن زراره،
 محمد بن عبید، محمد بن علی، محمد بن یحیی، و محمد مکناسی روایت کرده است، و
 پسرش ابوجعفر، ابوعبدالله، ابوعمران ارمنی، ابان بن عثمان، احمد بن محمد، اسماعیل

۱. خاتمه مستدرک، ج ۳، ص ۱۴۱.

۲. فقه‌الرضا، ص ۴۱.

بن محمد مکی، سلمة بن خطاب، عبدالله بن احمد، عبیدالله بن حسین، علی، علی بن حاتم، پسرش، ابوجعفر محمد، محمد بن علی محبوب، محمد بن یحیی، خشاب، و عوفی از او روایت نقل کرده‌اند... [تا آنجا که محقق خوبی گفته است:] عنوان علی بن حسین، میان چند نفر مشترک است، و تمییز و تشخیص آن با استفاده از راوی و شخصی که از او روایت شده است امکان‌پذیر می‌شود.»

می‌گوییم: همان طور که بیان خواهد شد، پنهان نیست که منظور محقق خوبی، اسم مورد بحث ما، یعنی «علی بن حسین بن بابویه قمی» بوده است؛ زیرا مثلاً می‌گوید: «پسرش ابوجعفر از او روایت نقل کرده» و جای دیگر می‌گوید: «پسرش ابوجعفر محمد»، و ابوجعفر محمد همان شیخ صدوق بن علی بن حسین قمی ابن بابویه است.

اما این گفته محقق خوبی:

«عنوان علی بن حسین، میان چند نفر مشترک است، و تمییز و تشخیص آن با استفاده از راوی و شخصی که از او روایت شده است امکان‌پذیر می‌شود.»

به این دلیل است که عنوان «علی بن حسین» در چند طبقه راویان آمده است؛ از جمله در زمان امام صادق علیه السلام و نیز در زمان امام کاظم علیه السلام، و در دیگر طبقات و دوره‌ها؛ و محقق خوبی ملتزم به ذکر همه کسانی است که در این عنوان، مشترک هستند؛ بنابراین او تمام روایاتی را که با این عنوان یعنی «علی بن حسین» وارد شده‌اند، بیان کرده است حتی اگر روایتی به‌طور مستقیم از امام صادق علیه السلام روایت شده باشد؛ به همین دلیل روش تشخیص را به بررسی راوی و مروی‌عنه (شخصی که از او روایت شده است) ارجاع می‌دهد، تا کسانی را که امکان ندارد «علی بن حسین» به‌صورت مستقیم از آن‌ها روایت کرده باشد یا کسانی را که امکان ندارد از «علی بن حسین» به‌صورت مستقیم روایت نقل کرده باشند کنار بزند و از این دایره خارج کند.

نتیجه‌ای که از مطالب گذشته و مطالبی که خواهد آمد به دست می‌آید آن است که به‌صورت حتمی، به‌کاربردن این عنوان، به‌تنهایی و بدون هیچ‌گونه لقبی، در طبقه ابن بابویه،

جز بر وی منطبق نمی‌شود، و نتیجه تحقیق محقق خوبی نیز به همین می‌انجامد، چه وی چنین قصدی داشته باشد و چه نداشته باشد.

پس اگر ما بخواهیم اثبات کنیم او «علی بن حسین بن بابویه» بوده است باید کسانی را که از عنوان «علی بن حسین» روایت کرده‌اند بشناسیم، و سپس تمام کسانی را که بعد از او آمده‌اند یا پیش از او بوده‌اند، به‌گونه‌ای که امکان نداشته باشد به‌صورت مستقیم از او روایت کرده باشند استثنا کنیم؛ همچنین همه کسانی را که پیش از او بوده‌اند به‌گونه‌ای که «علی بن حسین بن بابویه» او را درک نکرده باشد تا بتواند به‌صورت مستقیم از او روایت نقل کند، مستثنا کنیم. علاوه بر این، قرینه‌های دیگری هم هست که خواهد آمد.

پس اگر برای ما فقط یک مرد در یک زمان به‌خصوص مثل دوره غیبت صغری باقی ماند، او به‌طور دقیق مشخص شده است و اگر نتیجه بیش از یک نفر باشد، مشخص کردن وی باید از طریق بررسی قرینه‌ها انجام شود؛ قرینه‌هایی مثل بررسی مشیخه راویانی که برای او روایت کرده‌اند، یا مشیخه کسانی که وی از آن‌ها روایت نقل کرده است.

حال در اینجا تمام کسانی را که پیش از «علی بن حسین بن بابویه» بوده‌اند و محقق خوبی آن‌ها را ذکر کرده و عنوان «علی بن حسین» از آن‌ها روایت کرده است، کنار می‌گذاریم.

کسانی که عنوان «علی بن حسین» از آن‌ها نقل کرده است

از اباعبدالله علیه السلام: قطعاً کسی که از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند غیر از ابن بابویه است؛ زیرا ابن بابویه، امام صادق علیه السلام را درک نکرده است.

از ابن‌سنان: او از امام رضا علیه السلام روایت کرده است و امکان ندارد «علی بن حسین بن بابویه» از او روایت کرده باشد؛ به‌علاوه طبق گفته نجاشی، او در سال ۲۲۰ وفات یافته است. اگر او همان عبدالله بن سنان بن طریف بوده باشد، طبق نظر تأییدنشده نجاشی، وی از امام صادق علیه السلام و نیز گفته شده از امام کاظم علیه السلام نقل کرده است، و نجاشی با چهار واسطه از

او روایت می‌کند، و شیخ طوسی با پنج واسطه، و علی بن حسین بن بابویه با سه واسطه از او روایت می‌کند؛ و این همان مطلبی است که شیخ طوسی در شرح حال عبدالله بن سنان گفته است.

در کتاب کافی فقط به این صورت آمده است:

«کلینی: محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عبدالله بن احمد، از علی بن حسین،

از ابن سنان، از سابق بن ولید، از معلی بن خنیس، از امام صادق علیه السلام...»^۱

ابن سنان هرکسی که بوده باشد قطعاً در طبقه و دوره ابن بابویه قمری نبوده است، و امکان ندارد ابن بابویه بدون واسطه از او روایت نقل کرده باشد.

ابن اورمه: فقط در یک مورد در کافی این گونه آمده است:^۲

کافی: محمد بن بحیی، از علی بن حسین، از ابن اورمه، از حسین بن سعید، از کسی

که روایت کرده است امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:^۳...

وی از معاصران امام هادی علیه السلام است و حتی گفته می‌شود معاصر امام جواد علیه السلام بوده است و حتی شیخ طوسی او را از اصحاب امام رضا علیه السلام برشمرده است،^۴ و شیخ صدوق با سه واسطه، و شیخ نجاشی با پنج واسطه از او روایت می‌کنند؛ پس امکان ندارد ابن بابویه بدون واسطه از وی روایت کرده باشد؛ به خصوص وقتی بدانیم «علی بن حسین بن بابویه» تقریباً در تمام زمان غیبت صغری، که حدود ۷۰ سال طول کشید، زندگی کرده است؛ پس وی باید در زمان حیات امام حسن عسکری علیه السلام کودک بوده باشد.

احمد بن ابوعبدالله: علی بن ابراهیم قمری در تفسیر خود از علی بن حسین، از احمد

۱. مراجعه کنید به: کافی، ج ۱، ص ۴۷۷ باب تولد ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام.

۲. مراجعه کنید به: معجم رجال حدیث، ج ۲۳، ص ۱۶۹ شماره ۱۵۰۵۸.

۳. مراجعه کنید به: کافی، ج ۶، ص ۳۸۸.

۴. مراجعه کنید به رجال طوسی، ص ۳۶۷.

بن ابوعبدالله روایت نقل کرده است.

احمد بن ابوعبدالله همان احمد بن محمد بن خالد برقی است که در سال ۲۷۴ یا ۲۸۰ وفات یافت، و علی بن حسین بن بابویه فقط با واسطه از او روایت کرده است؛ گاهی وی با واسطه علی بن حسین سعدآبادی از او روایت نقل کرده است که در این حالت روایات بسیاری را از احمد بن ابوعبدالله نقل می‌کند؛ گاهی با واسطه سعد بن عبدالله، گاهی دیگر با واسطه احمد بن ادريس، گاهی نیز با واسطه عبدالله بن جعفر حمیری از او روایت نقل کرده است؛ همان گونه که در طریق‌های شیخ صدوق تا احمد بن ابوعبدالله و دیگران آمده است.

با توجه به بررسی‌های سندها، کسی که بیش از دیگران از احمد بن ابوعبدالله روایت نقل کرده، علی بن حسین سعدآبادی است؛ علی بن حسین نحوی، و علی بن حسین مؤدّب، و دیگران نیز از او روایت نقل کرده‌اند.

به هر صورت علی بن حسین بن بابویه فقط با واسطه از احمد بن ابوعبدالله روایت نقل می‌کند، و به این ترتیب مشخص می‌شود علی بن حسین که از احمد بن ابوعبدالله روایت کرده، غیر از ابن بابویه بوده است. نهایت آنچه می‌توان گفت این است که ابن بابویه از علی بن ابراهیم روایت نقل کرده باشد؛ پس چگونه می‌تواند واسطه او به احمد بن ابوعبدالله برقی باشد که در سال ۲۷۴ یا ۲۸۰ وفات یافته است؟!

علی بن حسین سعدآبادی، و نحوی، و مؤدّب را جز با لقب‌ها یا نسبشان یاد نمی‌کنند و آن‌ها را به‌تنهایی و بدون لقب ذکر نمی‌کنند، مگر همان طور که پیش‌تر توضیح داده شد. با وجود قرینه‌ای که وی را از ابن بابویه متمایز کند، و در چنین صورتی، آن‌ها از طریق مشایخشان یعنی کسانی که از او روایت می‌کنند یا با توجه به طریقی که از آن‌ها روایت نقل شده است شناخته می‌شوند.

به هر صورتی که باشد وقتی «علی بن حسین» در زمان غیبت صغری، به‌تنهایی به کار برده شود، منظور علی بن حسین بن بابویه بوده است، و این به‌خاطر شهرت و فضل و کمال

و فراوانی علم و جایگاه شخصیتی و... اوست. اما افراد دیگری به جز وی که «علی بن حسین» نامیده می‌شوند، به همراه نامشان، جد یا لقب یا صفت به کار می‌روند.

سخن نهایی اینکه «قمی» در تفسیر خود، نام «علی بن حسین» را به‌تنهایی و بدون هیچ لقبی، در سیزده جا آورده است که همه آن‌ها از «احمد بن ابوعبدالله برقی» روایت نقل کرده‌اند، که ایشان از مشایخ ابن بابویه قمی نیست، بلکه از مشایخ علی بن حسین سعدآبادی است، و همین قرینه کافی و وافی است تا علی بن حسین گفته‌شده در تفسیر قمی بر فردی غیر از ابن بابویه منطبق شود و هیچ اشتراکی با وی در سندهای مرحوم قمی نداشته باشد؛ چراکه نویسنده کتاب، یعنی علی بن ابراهیم قمی، شیخ ابن بابویه بوده است و نه برعکس.

احمد بن ادريس: از مشایخ علی بن حسین بن بابویه بوده، و روایات بسیاری از او نقل کرده است.

احمد بن محمد بن خالد: ابن بابویه با واسطه سعد بن عبدالله و نیز با واسطه احمد بن ادريس و عبدالله بن جعفر حمیری و علی بن حسین سعدآبادی از او روایت نقل کرده است. این «علی بن حسین» که از «احمد بن محمد بن خالد» نقل کرده است به احتمال قوی همان «علی بن حسین سعدآبادی» است؛ زیرا از او بسیار روایت کرده است، و نجاشی گفته است که او طریق وی به کتاب‌های احمد بن محمد بن خالد بوده است؛ کتاب‌هایی که نود کتاب یا بیشتر را شامل می‌شود؛ آنجا که گفته است:

«حسین بن عبیدالله، ما را از همه کتاب‌های او باخبر کرده است، گفت: احمد بن محمد ابوغالب زراری به ما گفت: مری من علی بن حسین سعدآبادی ابوالحسن قمی به ما گفت: احمد بن ابوعبدالله درباره آن‌ها به ما گفت: ...»^۱

همچنین طریق شیخ طوسی به کتاب‌های احمد بن محمد بن خالد، یعنی احمد بن ابوعبدالله، همان علی بن حسین سعدآبادی است؛ آنجا که در کتاب الفهرست پس از

برشمردن کتاب‌های او گفته است:

«همه این کتاب‌ها و روایت‌های وی را برخی اصحاب ما از جمله شیخ ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان مفید، و ابو عبدالله حسین بن عبیدالله، و احمد بن عبدون، و دیگران، به نقل از احمد بن محمد بن سلیمان زراری، از علی بن حسین سعدآبادی ابوالحسن قمی به ما خبر داده‌اند؛ وی گفت: احمد بن ابو عبدالله به ما گفت.»^۱

پس این «علی بن حسین» که از «احمد بن محمد بن خالد» روایت می‌کند غیر «ابن بابویه» بوده است؛ زیرا این شخصیت از احمد بن محمد بن خالد روایت نقل می‌کند، در حالی که ابن بابویه فقط با واسطه از وی روایت نقل کرده است که توضیحات آن پیش‌تر گفته شد.

جعفر بن بکر: علی بن حسین تیمی از او روایت نقل می‌کند، نه ابن بابویه؛ زیرا وی در سند کافی ج ۵، این چنین آمده است:

احمد بن محمد، از علی بن حسین تیمی، از جعفر بن بکر، از عبدالله بن ابی‌سهل، از عبدالله بن عبدالکریم، گفت: اباعبدالله علیه السلام فرمود: «سه چیز از خوشبختی است: همسر سازگار، اولاد نیکوکار، و اینکه مرد روزی‌اش را در شهر خودش به دست آورد و هر صبح و شب [به‌نزد خانواده‌اش] رفت‌وآمد کند.»^۲

شیخ طوسی همین روایت را نقل می‌کند، ولی با این تفاوت که «علی بن حسین» را بدون لقب تیمی می‌آورد؛ این چنین:

احمد بن محمد، از علی بن حسین، از جعفر بن بکر، از عبدالله بن ابی‌سهل، از عبدالله بن عبدالکریم، گفت: اباعبدالله علیه السلام فرمود: «سه چیز از خوشبختی است: همسر سازگار، اولاد نیکوکار، و اینکه مرد روزی‌اش را در شهر خودش به دست آورد و هر صبح و شب [به‌نزد خانواده‌اش]

۱. الفهرست، شیخ طوسی، ص ۶۴.

۲. کافی، ج ۵، ص ۲۵۷ و ۲۵۸.

رفت و آمد کند.»^۱

و واضح است که این روایت، همان روایت و با همان سند است؛ فقط به نظر می‌رسد اندکی تصحیف شده است؛ پس مشخص می‌شود این علی بن حسین، همان تیمی است، و ابن بابویه نیست. شیخ حر عاملی نیز همان روایت و همان سند را با نام «حسن بن علی» تیمی آورده است.

محقق خوبی گفته است: کسی که از «جعفر بن بکر» روایت نقل می‌کند، «علی بن حسن» است و «علی بن حسین» نیست.^۲

بنابراین کسی که از جعفر بن بکر روایت می‌کند هیچ اشتراکی حتی از نظر اسم با «علی بن حسین» ندارد.

حماد بن عیسی: نجاشی گفته است او در زمان امام جواد علیه السلام در سال ۲۰۸ یا ۲۰۹ وفات یافت؛ پس امکان ندارد ابن بابویه، بدون واسطه از او روایت نقل کرده باشد؛ بلکه او با سه واسطه، از وی روایت کرده است؛ همان طور که در امالی شیخ صدوق، ص ۴۷۴ شماره ۶۳۸ و نیز حدیث شماره ۶۵۹ و حدیث شماره ۶۸۴ و در احادیث دیگر در کتاب توحید آمده است.

حماد بن عیسی که «علی بن حسین» از او روایت نقل می‌کند، بدون واسطه از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است؛ پس امکان ندارد ابن بابویه به‌طور مستقیم از وی روایت کرده باشد.^۳

پس این «علی بن حسین» هرگز هم طبقه و هم عصر ابن بابویه نبوده است.

سعد بن عبدالله: وی در سال ۳۰۱ یا ۲۹۹ وفات یافته است و کسی که از سعد بن

۱. تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۲۳۶.

۲. مراجعه کنید به: ج ۱۲، ص ۳۸۳ شماره ۷۰۴۸.

۳. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۳۳۱ و ج ۲۸، ص ۲۲ و ۲۳.

عبدالله روایت می‌کند علی بن حسین بن بابویه است، و او در طریق شیخ طوسی به کتاب‌های سعد بن عبدالله قرار دارد، و شیخ طوسی در شرح حال سعد بن عبدالله این مطلب را بیان کرده است.

علی بن حسین بن بابویه از سعد بن عبدالله، روایات بسیاری نقل کرده است.

سیف بن عمیره: او همان طور که نجاشی بیان کرده- از جمله کسانی است که از امام صادق علیه السلام روایت می‌کرده است؛ پس ممکن نیست ابن بابویه به‌طور مستقیم از او روایت نقل کرده باشد؛ بلکه همان طور که در امالی شیخ صدوق، ص ۱۱۳، حدیث شماره ۹۲ هست، ابن بابویه با چهار واسطه از او روایت نقل کرده است.

در کافی، علی بن حسین، از سیف بن عمیره این‌گونه روایت کرده است:

کافی: از محمد بن یحیی، از علی بن حسین، از سیف بن عمیره، از محمد بن مروان روایت کرده است، گفتم: به اباعبدالله علیه السلام گفتم...^۱

پس این «علی بن حسین» که از «سیف بن عمیره» روایت می‌کند، به‌هیچ‌وجه با ابن بابویه هم‌طبقه و هم‌عصر نبوده است.

عبدالله بن جعفر: همان جَمیری است، و ابن بابویه از او بسیار روایت نقل می‌کرده است. شیخ طوسی در طریق خود به کتاب‌های عبدالله بن جعفر بن بابویه، او را چنین ذکر می‌کند:

شیخ مفید رحمته الله علیه ما را از تمام کتاب‌ها و روایات او مطلع کرده است، از ابوجعفر بن بابویه،

از پدرش، از محمد بن حسن، از او.^۲

علی بن ابوحمزه: این عنوان یا بطائنی است یا ثمالی؛ گرچه به نظر می‌رسد بطائنی بوده باشد؛ با این حال، به دلیل بُعد زمانی، امکان ندارد ابن بابویه از هیچ‌کدام از آن‌ها بدون واسطه

۱. مراجعه کنید به کافی، ج ۲، ص ۵۰۳.

۲. الفهرست، ص ۱۶۷ و ۱۶۸.

روایتی داشته باشد.

بطائنی از اصحاب امام صادق علیه السلام^۱ و امام کاظم علیه السلام^۲ و معاصر امام رضا علیه السلام بوده و در زمان امام رضا علیه السلام از دنیا رفته است؛^۳ و ثمالی از امام باقر و امام صادق علیه السلام روایت می کرده است.^۴

پس این «علی بن حسین» که از ابوحمزه بطائنی یا ثمالی روایت نقل می کند امکان ندارد هم عصر و هم طبقه علی بن حسین بن بابویه بوده باشد.

علی بن حسان: این عنوان به چند صورت در اسناد آمده است: علی بن حسان که از امام صادق علیه السلام روایت می کند، و علی بن حسان بن کثیر که معاصر امام کاظم علیه السلام بوده است، و امکان ندارد ابن بابویه بدون هیچ واسطه‌ای از هیچ کدام از این دو راوی، روایتی نقل کرده باشد؛^۵ همچنین علی بن حسان واسطی که از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده^۶ و نیز علی بن حسان زبیدی که همان علی بن ابومغیره است که شیخ طوسی او را در زمره اصحاب امام باقر و امام صادق علیه السلام برشمرده است.^۷

این «علی بن حسین» موضوع بحث ما فقط یک حدیث از «علی بن حسان» نقل می کند: کافی: برخی اصحاب ما، از علی بن حسین، از علی بن حسان، از عبدالرحمان بن کثیر، از اباعبدالله علیه السلام روایت کرده اند، فرمود: «وقتی پیامبر خواست با خدیجه بنت خویلد ازدواج کند...»

۱. رجال طوسی، ص ۲۴۵، شماره ۳۴۰۲.

۲. رجال طوسی، ص ۳۳۹، شماره ۵۰۴۹.

۳. معجم رجال حدیث: ج ۱۲، ص ۲۳۸ و بعد از آن.

۴. معجم رجال حدیث، ج ۱۲، ص ۲۵۲، شماره ۷۸۴۸ و ص ۲۵۳، شماره ۷۸۴۹.

۵. معجم رجال حدیث، خوبی، ج ۱۲، شماره ۷۹۹۷ و شماره ۷۹۹۸.

۶. معجم رجال حدیث، خوبی، ج ۱۲، شماره ۸۰۰۰.

۷. معجم رجال حدیث، خوبی، ج ۱۲، شماره ۷۸۸۵ و شماره ۷۹۹۹.

همان طور که ملاحظه می‌کنیم این علی بن حسین، از علی بن حسانی که تنها با یک واسطه از امام صادق علیه السلام روایت کرده است، نقل می‌کند؛ پس امکان ندارد از طبقه علی بن حسین بن بابویه قمی بوده باشد.

علی بن موسی: از مشایخ ابن بابویه قمی است؛ یعنی از کسانی است که وی با این عنوان یعنی «علی بن موسی»- روایات بسیاری از آن‌ها در کتاب ثواب الاعمال نقل کرده است. وی در کتاب‌های امالی و توحید و خصال نیز با عنوان «علی بن موسی بن جعفر... کمندانی» روایت نقل کرده است.

در یک مورد، «علی بن حسین»- که به صورت تنها و بدون هیچ لقبی بیان شده است- از علی بن موسی حدیث نقل کرده است (استبصار، ج ۱، ص ۲۱۶، التهذیب، ج ۱، ص ۴۵۳ و ۴۵۴) و قبلاً ثابت شد که او شیخ ابن بابویه قمی بوده است.

عمرو بن عثمان: شیخ طوسی چنین اسمی را در زمره اصحاب امام صادق علیه السلام برشمرده است؛ به صورت‌های زیر: عمرو بن عثمان جُهَنی کوفی،^۲ و عمرو بن عثمان جابری همدانی،^۳ و عمرو بن عثمان.^۴

هیچ کدام از این‌ها در طبقه ابن بابویه قمی نیستند؛ پس امکان ندارد وی بدون واسطه از آن‌ها روایتی نقل کرده باشد.

محقق خوبی در معجم، ج ۱۴، شماره ۸۹۶۰ گفته است:

«عمرو بن عثمان رازی... از ابوالحسن اول یعنی امام موسی کاظم علیه السلام روایت کرده

۱. کافی، ج ۵، ص ۳۷۴، باب خواستگاری ازدواج، ح ۹.

۲. رجال طوسی، ص ۲۴۹، شماره ۳۴۷۶.

۳. رجال طوسی، ص ۲۵۱، شماره ۳۵۱۹.

۴. رجال طوسی، ص ۳۲۷، شماره ۴۹۰۲.

است.»

پس او از طبقه ابن بابویه نیست و امکان ندارد ابن بابویه بدون واسطه از او روایتی نقل کرده باشد.

ترکیب «علی بن حسین، از عمرو بن عثمان» در دو مورد در کتاب کافی آمده است.^۱ و محقق خوبی گفته است: کسی که از عمرو بن عثمان روایت می‌کند، «علی بن حسن» بوده است نه «علی بن حسین».^۲

به این ترتیب کسی که از عمرو بن عثمان روایت نقل می‌کند، حتی هم‌نام علی بن حسین بن بابویه هم نیست، چه برسد به اینکه هم طبقه او بوده باشد.

محمد بن ابوحمزه: شیخ طوسی او را از اصحاب امام باقر علیه السلام برشمرده است^۳ و نیز این اسم را با این ترکیب «محمد بن ابوحمزه تیملی کوفی» از اصحاب امام صادق علیه السلام برشمرده است؛^۴ همچنین این اسم را به این صورت «محمد بن ابوحمزه ثمالی» و نیز به صورت «محمد بن ابوحمزه» به تنهایی، دو مرتبه پشت سر یکدیگر - جزو آن دسته از اصحاب امام صادق علیه السلام برشمرده که فقط با یک واسطه از ایشان علیه السلام روایت نقل کرده‌اند؛^۵ پس به هر صورتی که بوده باشد وی در طبقه ابن بابویه قمی نبوده است.

این ترکیب «علی بن حسین، از محمد بن ابوحمزه» فقط در یک مورد آمده است:

کافی: محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از خَشَّاب، از علی بن حسین، از محمد بن ابوحمزه، از عبدالله بن سنان روایت کرده است، گفت: به اباعبدالله علیه السلام گفتم: آیا برده‌ای که

۱. کافی، ج ۴، ص ۱۶۹، باب نوادر، ح ۲، و ج ۵، ص ۳۵۲ باب «کسی که از ازدواج با کردها کراهت داشته باشد» ح ۲.

۲. کافی، ج ۱۲، ص ۳۸۳ شماره ۸۰۴۸.

۳. رجال طوسی، ص ۱۴۵ شماره ۱۵۹۷.

۴. رجال طوسی، ص ۳۰۰ شماره ۴۳۹۳.

۵. رجال طوسی، ص ۳۲۶، شماره ۴۸۹۶ و شماره ۴۸۹۷.

مالی دارد، باید زکات بدهد؟ فرمود: «نه.» عرض کردم: و صاحب او هم نباید زکات آن را بدهد؟ فرمود: «نه؛ زیرا آن مال به آقای او نرسیده است، و برده هم زکات ندارد.»^۱

شیخ صدوق همین روایت را در علل الشرائع به صورت زیر بیان کرده است:

صدوق: پدرم، از احمد بن ادريس، از اشعری، از خَشَّاب، از علی بن حسن (حسین)، از محمد بن ابوحمزه، از عبدالله بن سنان روایت کرده است، گفت: به ابا عبدالله عليه السلام گفتم: آیا برده‌ای که مالی دارد، باید زکات بدهد؟ فرمود: «نه.» عرض کردم: و صاحب او هم نباید زکات آن را بدهد؟ فرمود: «نه؛ زیرا آن مال به آقای او نرسیده است، و برده هم زکات ندارد.»^۲

در حالی که این روایت، در نسخه‌ای از علل الشرائع که در برابر بنده قرار دارد، این گونه آمده: «علی بن حسن، از محمد بن ابوحمزه» و نه علی بن حسین.

به هر حال پوشیده نیست که شیخ صدوق این روایت را از پدرش «علی بن حسین بن بابویه» نقل می‌کند، و میان او، و آن علی بن حسینی که از محمد بن ابوحمزه روایت می‌کند سه واسطه وجود دارد.

پس هیچ شکی وجود ندارد که این «علی بن حسین» هم طبقه «علی بن حسین بن بابویه» نبوده است. پس او نه در طبقه و نه حتی در اسم با ابن بابویه هیچ اشتراکی نداشته است.

محمد بن احمد بن علی: از مشایخ «علی بن حسین بن بابویه» است.^۳

محمد بن احمد بن علی بن صلت: همان شخصیت قبلی، و از مشایخ ابن بابویه

است.^۴

۱. کافی، ج ۳، ص ۵۴۲، باب زکات برده، ح ۵.

۲. علل الشرائع، ج ۲، ص ۳۷۲، باب ۱۰۰، ح ۱.

۳. مراجعه شود به معجم محقق خوئی، ج ۱۶، شماره ۱۰۱۴۶ و ۱۰۱۵۰.

۴. مراجعه شود به معجم محقق خوئی، ج ۱۶، شماره ۱۰۱۴۶ و ۱۰۱۵۰.

محمد بن حسن: بنده برای ترکیب «علی بن حسین، از محمد بن حسن»^۱ فقط یک مورد در کتاب کافی، ج ۴، ص ۳۱۷، باب «من یشرك قرايته و إخوته في حجة أو يصلهم بحجة: کسی که خویشان و برادرانش در حج خود شریک کند، یا به حج آن‌ها بپیوندد» حدیث ۱۰ پیدا کردم:

کلینی: احمد بن عبدالله، از احمد بن ابوعبدالله، از ابوعمران ارمی، از علی بن حسین، از محمد بن حسن، از ابوالحسن علیه السلام روایت کرده است، فرمود: «ابوعبدالله علیه السلام فرمود: اگر هزار تن را در حج خود شریک کنی هر کدام از آن‌ها یک حج خواهد داشت، بدون اینکه از حج تو چیزی کم شود.»

روشن است که «علی بن حسین» در اینجا قطعاً از طبقه ابن بابویه نبوده است؛ زیرا همان طور که محقق خوبی از قول شیخ طوسی و برقی بیان کرده، «اباعمران ارمی» که در اینجا از او روایت نقل می‌کند از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است^۲ و این نکته همچون خورشید میان روز، بدیهی و روشن است.

محمد بن زیاد: وی از طبقه علی بن حسین بن بابویه قمی نیست.

زیرا علی بن حسین از او این‌گونه روایت کرده است: کافی: محمد بن یحیی، از سلمة بن خطاب، از علی بن حسین، از محمد بن زیاد، از حمّاد، از مردی، از امام صادق علیه السلام.^۳ و «علی بن حسین» در این سند از امام صادق علیه السلام با دو واسطه روایت نقل می‌کند؛ پس قطعاً از طبقه «ابن بابویه» نبوده و در طبقه، اشتراکی با وی نداشته است.

۱. پیش‌تر درباره سندهای کتاب استبصار شیخ مفید صحبت کردم و اختلافات موجود در آن را روشن ساختم؛ ولی تأکید می‌کنم منظور محقق خوبی در اینجا آن فرد نبوده است؛ زیرا او ابتدا به کتاب‌های اربعه و تفسیر قمی و کامل‌الزیارات توجه می‌کند؛ به همین دلیل بیان او را رها کردم؛ هرکس بخواهد می‌تواند به مطالب گذشته که به‌طور مفصل توضیح داده شد، مراجعه کند.

۲. مراجعه شود به: معجم رجال حدیث، ج ۲۰، ص ۴۷، شماره ۱۲۷۹۸ و ج ۲۲، ص ۲۸۸ و ۲۸۹، شماره ۱۴۶۶۷.

۳. مراجعه شود به: کافی، ج ۴، باب نادر، ص ۴۵۰.

و «سلمة بن خطاب» از جمله شیوخ ابن بابویه است؛^۱ پس چگونه ممکن است «ابن بابویه» شیخ او بوده باشد؟!

محمد بن عبدالله بن زراره: وی از طبقه ابن بابویه نیست؛ زیرا از امام صادق (ع) با یک واسطه روایت نقل می‌کند، همان طور که شیخ علی نمازی شاهرودی او را در مستدرکات خود، ج ۴، ص ۴۰ ذکر کرده است، و او از کسانی بوده که از حسن بن علی بن فضال که در سال ۲۲۱ یا ۲۲۴ ق وفات یافت پیروی می‌کرده، که این نکته را نیز شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات خود، ج ۷، ص ۱۷۵، شماره ۱۳۷۲۴ بیان کرده است.

وی در زمان ابوالحسن - که به نظر می‌رسد امام کاظم (ع) باشد - وفات یافت و وصیت کرد همه اموالش به ابوالحسن (ع) برسد. امام نیز از او پذیرفت و بر او ترحم فرمود.^۲

تأکید می‌کنم مرگ محمد بن عبدالله بن زراره، سال‌ها قبل از ولادت علی بن حسین بن بابویه بوده است؛ پس این «علی بن حسین» که از «محمد بن عبدالله بن زراره روایت می‌کند» غیر از «علی بن حسین بن بابویه» بوده، و به هیچ وجه از طبقه او نبوده است.

محمد بن عبيد: وی از امام رضا (ع) روایت نقل کرده، همان طور که محقق خوبی در معجم، ج ۱۷، ص ۲۸۲، شماره ۱۱۲۰۴ گفته است؛ پس امکان ندارد ابن بابویه، بدون هیچ واسطه‌ای از او روایت نقل کرده باشد.

این ترکیب «علی بن حسین، از محمد بن عبيد» در منبع زیر آمده است:

کافی: احمد بن محمد، از علی بن حسین، از محمد بن عبيد، از عبيد بن هارون، گفت: ابویزید، از حصین، از اباعبدالله (ع) برای ما روایت کرد، فرمود: «امیر المؤمنین (ع) فرمود: بر شما باد در ماه رمضان به زیادی استغفار و دعا؛ زیرا با دعا، بلا از شما دفع می‌شود، و اما استغفار،

۱. مراجعه کنید به: شرح حال سلمة بن خطاب در رجال نجاشی، ص ۱۸۷، شماره ۴۹۸.

۲. مراجعه شود به: توضیحات او برای منهج المقال بهبهانی، ص ۳۱۵.

گناهان شما را محو می‌کند.»^۱

این روایت را شیخ صدوق در کتاب امالی خود این‌گونه بیان کرده است:

صدوق: پدرم علیه السلام به ما گفت: علی بن موسی کمندانی به ما گفت: احمد بن محمد بن عیسی به ما گفت: از علی بن حسین، از محمد بن عبید، از عبید بن هارون، گفت: ابویزید، از حصین از صادق جعفر بن محمد علیه السلام، از پدرش، از پدران علیهم السلام به ما فرمود: «امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: بر شما باد در ماه رمضان به زیادی استغفار و دعا؛ زیرا با دعا، بلا از شما دفع می‌شود، و اما استغفار، گناهان شما را محو می‌کند.»^۲

همان طور که ملاحظه می‌کنید «علی بن حسین بن بابویه» این روایت را با دو واسطه از «علی بن حسین، از محمد بن عبید...» نقل می‌کند.

پس «علی بن حسین» که از محمد بن عبید روایت کرده، غیر از «علی بن حسین بن بابویه» بوده و به هیچ وجه از طبقه او نبوده است.

محمد بن علی: محقق خوبی در روایت مربوط به «علی بن حسین، از محمد بن علی» به دو صورت سخن گفته است:

۱- نام راوی «محمد بن احمد بن علی» بوده است و «محمد بن علی» نیست؛ آنجا که وی گفته است:

معجم رجال حدیث، ج ۱۲، ص ۳۸۶:

«شیخ با سند خود، از علی بن حسین، از محمد بن علی، از عبدالله بن صلت روایت کرده است. التهذیب، ج ۱، باب تلقین محتضر، حدیث ۱۴۳۱. در این چاپ، به این صورت است، ولی در چاپ قدیمی و نسخه خطی، محمد بن احمد بن علی، به جای محمد بن علی

۱. کافی، ج ۴، ص ۸۸، باب ادب روزهدار، ح ۷.

۲. امالی، شیخ صدوق، ص ۱۱۷ و ۱۱۸؛ المجلس، ص ۱۵ ح ۲.

آمده است، که درست و موافق با روایتی است که در استبصار وجود دارد، ج ۱، باب مردی در سفر می‌میرد در حالی که هیچ زن یا مرد دیگری همراهش نیست... حدیث ۷۱۶؛ و در وافی و وسائل نیز با قرینه دیگر روایت‌ها وجود دارد.»

بر این اساس «محمد بن احمد بن علی» کسی است که «علی بن حسین بن بابویه» از او روایت کرده است؛ که توضیحش آمد.

۲- کسی که از «محمد بن علی» روایت نقل می‌کند «علی بن حسن» بوده است و نه «علی بن حسین»؛ آنجا که گفته است:

معجم رجال حدیث، ج ۱۷، ص ۳۱۱، شماره ۱۱۲۷۲:

«و نیز با سند خود، از علی بن حسین، از محمد بن علی، از حسن بن محبوب، روایت کرده است. تهذیب، ج ۹، باب "وصیت به یک سوم و کمتر و بیشتر از آن"، حدیث ۷۸۳، و استبصار، ج ۴، باب "عدم جواز به وصیت بیش از یک سوم"، حدیث ۴۵۷؛ ولی در آن، علی بن حسن به جای علی بن حسین آمده است، و این با قرینه دیگر روایات، درست است، و با وافی و وسائل نیز موافق است.»

بر این اساس کسی که از «محمد بن علی» روایت نقل می‌کند حتی در اسم نیز با «علی بن حسین» اشتراک ندارد؛ زیرا اسم او «علی بن حسن» است.

محمد بن یحیی: او محمد بن یحیی عطار است که علی بن حسین بن بابویه از او بسیار زیاد نقل کرده، و این مشخص و مشهور است.

محمد کناسی: در کتاب کافی در یک مورد آمده است: از علی، از علی بن حسین، از محمد کناسی، گفت: کسی که سند روایت را به امام صادق (علیه السلام) می‌رساند به ما گفت.^۱

منظور از «علی بن حسین» در این سند همان «علی بن حسین یمانی» است؛ با قرینه

سند بعدی که در همان کتاب کافی بیان شده است:

کافی: از علی، از علی بن حسین یمانی...^۱

او از علی بن ابوحزمه، از ابوبصیر، از صادق علیه السلام روایت نقل می‌کند؛ همان گونه که بلافاصله بعد از روایتی که گفته شد آمده است: روضه، ح ۲۰۲.

به هر صورتی که باشد او «علی بن حسین بن بابویه قمی» نیست؛ زیرا ابن بابویه در چنین سندهایی در کافی نیامده است.

به نظر می‌رسد «محمد کناسی» در اینجا «محمد بن عمر کناسی» باشد که از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده است و امکان ندارد ابن بابویه بدون واسطه‌ای، روایتی از او نقل کرده باشد؛ پس «علی بن حسین» در این موارد هیچ اشتراک طبقه‌ای با «علی بن حسین بن بابویه» ندارد.

نتیجه:

از آنچه تقدیم شد روشن می‌شود همهٔ راویانی که با «علی بن حسین بن بابویه» با عنوان «علی بن حسین» به تنهایی و بدون هیچ لقبی، اشتراک اسمی داشته‌اند، بیشترشان در زمانی بسیار قبل‌تر از ابن بابویه بوده‌اند؛ عده‌ای از آن‌ها از اصحاب امام صادق و امام کاظم و امام رضا علیه السلام و... بوده‌اند، و عدهٔ کمی از آن‌ها یک یا دو نفر - نزدیک به دورهٔ ابن بابویه بوده‌اند، ولی وی از آن‌ها فقط با واسطه روایت نقل کرده است. به این نکته، قرینه‌های متمایزکننده‌ای را نیز اضافه می‌کنم که نشان می‌دهند آن‌ها غیر از «علی بن حسین بن بابویه» بوده‌اند، و نیز کسانی هم هستند که در نوشتن اسم‌هایشان، اشتباهاتی پیش آمده است، و به اشتباه از «علی بن حسن» به «علی بن حسین» تبدیل شده‌اند؛ همان گونه که این مطلب را از قول محقق خوبی نقل کردیم.

۱. مراجعه شود به کافی، ج ۱، ص ۵۱۹، باب تولد صاحب‌الزمان علیه السلام

بعد از مطرح کردن تمامی این‌ها، یعنی شخصیت‌هایی که «علی بن حسین» به‌تنهایی و بدون هیچ لقبی از آن‌ها روایت نقل کرده است که مشتمل بر ۱۵ نفر بوده و عبارت‌اند از:

«اباعبدالله علیه السلام، ابن سنان، ابن اورمه، احمد بن ابوعبدالله، احمد بن محمد بن خالد، جعفر بن بکر، حماد بن عیسی، سیف بن عمیره، علی بن ابوحمزه، علی بن حسان، عمرو بن عثمان، محمد بن ابوحمزه، محمد بن حسن، محمد بن زیاد، محمد بن عبدالله بن زراره، محمد بن عبید، محمد بن علی، و محمد کناسی».

فقط مشایخ «علی بن حسین بن بابویه» باقی می‌ماند که وی از آن‌ها بدون واسطه روایت نقل می‌کند؛ و آن‌ها عبارت‌اند از:

«احمد بن ادریس، سعد بن عبدالله، عبدالله بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن احمد بن علی، محمد بن احمد بن علی بن صلت، و محمد بن یحیی».

به این ترتیب اطلاق عنوان «علی بن حسین» به‌تنهایی و بدون هیچ لقبی، در طبقه «علی بن حسین بن بابویه» فقط بر وی منطبق می‌شود و هیچ‌کدام از کسانی که محقق خوبی آن‌ها را تحت این عنوان یعنی «علی بن حسین» ذکر کرده است با او اشتراک ندارند.

روایت‌کنندگان از عنوان «علی بن حسین»

پسرش ابوجعفر: او پسرش، محمد بن علی، شیخ صدوق رحمته الله است که همیشه از پدرش ابن بابویه روایت نقل کرده است.

ابوعبدالله: وی از علی بن حسین به این صورت روایت نقل می‌کند:

محمد بن حسن با سند خود، از محمد بن احمد بن یحیی، از ابوعبدالله، از علی بن حسین، از حماد بن عیسی، از جعفر بن محمد، از پدرش علیه السلام.

در اینجا «علی بن حسین» که «ابوعبدالله» از او روایت می‌کند، قطعاً از طبقه «علی بن حسین بن بابویه قمی» نبوده است؛ زیرا او فقط با یک واسطه از امام صادق (علیه السلام) روایت می‌کند، و این در طبقه «علی بن حسین بن بابویه» ناممکن است؛ پس وی قطعاً هم طبقه «ابن بابویه» نیست.

ابو عمران ارمنی: وی از اصحاب امام رضا (علیه السلام) است؛ همان طور که محقق خوبی از قول شیخ طوسی و برقی نقل کرده است؛^۱ پس او یقیناً از طبقه ابن بابویه نبوده است.

ابان بن عثمان: وی از امام صادق (علیه السلام) و امام کاظم (علیه السلام) روایت کرده است؛ پس قطعاً این «علی بن حسین» که ابان بن عثمان از او روایت نقل می‌کند از طبقه «علی بن حسین بن بابویه» نبوده است؛ بنابراین به هیچ وجه هم طبقه او نیست.

احمد بن محمد: محقق خوبی گفته است کسی که «احمد بن محمد» از او روایت نقل می‌کند «علی بن حسن تیمی» است، نه «علی بن حسین».

معجم رجال حدیث، ج ۱۲، ص ۳۸۲ و ۳۸۳، شماره ۸۰۸۴:

«محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد، از علی بن حسین، از احمد بن حسن، روایت کرد. کافی، ج ۴، کتاب روزه، حدیث ۴؛ و التهذیب، ج ۴، باب «آنچه روزه را باطل می‌کند»، ح ۵۹۲. در چاپ قدیم کافی و وسائل به این صورت بوده است؛ ولی در «مرآة» و «وافی» و چاپ قدیم التهذیب، علی بن حسن آمده است، و به قرینه دیگر روایات، درست است.»

این نکته را در ج ۲، ص ۷۶ و ۲۴۶ نیز بیان کرده است:

«و محمد بن یعقوب، از احمد بن محمد، از علی بن حسین، چند روایت نقل کرده است. احمد بن محمد گفته شده در اینجا، یا احمد بن محمد بن سعید بن عقده است، یا احمد بن محمد عاصمی؛ و هر دوی آن‌ها در چندین مورد، از «علی بن حسن» و «علی بن حسن»

۱. مراجعه شود به معجم رجال حدیث، ج ۲۰، ص ۴۷ و ج ۲۲، ص ۲۸۸ و ۲۸۹؛ و نیز مستدرکات علم رجال حدیث، نمازی، ج ۸، شماره ۱۵۳۱۵.

فضال» روایت کرده‌اند، و از «علی بن حسین» حتی در یک مورد هم روایت نکرده‌اند؛ در نتیجه، وقوع تحریف در همهٔ این موارد فهمیده می‌شود؛ و علی بن حسن درست بوده است، که موارد آن‌ها را بیان می‌کنیم...»

به این ترتیب این «علی بن حسین» که «احمد بن محمد» از او روایت می‌کند، حتی در اسم نیز با ابن بابویه اشتراکی ندارد؛ زیرا اسم او «علی بن حسن تیمی» است.

اسماعیل بن محمد مکی: کافی: علی بن ابراهیم، از اسماعیل بن محمد مکی، از علی بن حسین، از عمرو بن عثمان، از حسین بن خالد، از کسی که برای وی نقل کرده، از ابوریع، از امام صادق (علیه السلام)^۱

ابن بابویه قمی از طبقهٔ عمرو بن عثمان نیست تا بتواند از او روایت نقل کند؛ زیرا عمرو بن عثمان از اصحاب امام صادق و امام کاظم (علیه السلام) بوده است که این نکته قبلاً گفته شد.

به‌علاوه محقق خوبی گفته است: کسی که از عمرو بن عثمان روایت می‌کند «علی بن حسن» بوده است نه «علی بن حسین».^۲

به این ترتیب مشخص می‌شود «علی بن حسین» که از «عمرو بن عثمان» روایت می‌کند بدون هیچ ابهامی، نه در اسم و نه در طبقه با «علی بن حسین» اشتراک ندارد.

سلمة بن خطاب: با توجه به قرائن دیگر روایات، گفته شده است که «سلمة بن خطاب» از «علی بن حسن طاطری» روایت می‌کند، نه از «علی بن حسین»، همان طور که در وسائل، ج ۲، ص ۳۰۹، ح ۲۲۱۴، و ص ۳۲۱، ح ۲۲۵۰، و ص ۳۲۵، ح ۲۲۶۴، و ج ۴ ص ۴۰، ح ۴۴۵۸، و ج ۱۳، ص ۴۵۱، ح ۱۸۱۹۲، و ص ۴۵۹، ح ۱۸۲۱۰، و ص ۴۶۵، ح ۱۸۲۲۱ آمده است.

در تمامی این موارد، یا «علی بن حسن طاطری» آمده است یا «علی بن حسن».

۱. مراجعه شود به کافی، ج ۵، ص ۳۵۲.

۲. مراجعه کنید به ج ۱۲، ص ۳۸۳، شماره ۸۰۴۸.

به هر صورت، این علی بن حسن یا حسین، قطعاً از طبقه علی بن حسین بابویه قمی نبوده است؛ زیرا سلمة بن خطاب، یکی از شیوخ ابن بابویه است؛ پس چگونه ممکن است ابن بابویه، شیخ او بوده باشد؟!

و طریق شیخ صدوق به روایات سلمة بن خطاب به نحو زیر است:

و طریق صدوق به او: پدرش و محمد بن حسن (رضی الله عنهما)، از سعد بن عبدالله، از سلمة بن خطاب براوستانی.^۱

عبدالله بن احمد: «علی بن حسین» که «عبدالله بن احمد» از او روایت می کند قطعاً از طبقه علی بن حسین بن بابویه نیست؛ زیرا او از ابن سنان روایت می کند؛ این چنین:

کلینی: محمد بن یحیی، از محمد بن احمد، از عبدالله بن احمد، از علی بن حسین، از ابن سنان، از سابق بن ولید، از معلی بن خنیس، از صادق علیه السلام.^۲

به هر صورت «ابن سنان» قطعاً از طبقه ابن بابویه قمی نیست، و امکان ندارد بدون واسطه از او روایت نقل کند؛ به علاوه به نظر می رسد «علی بن حسین» در اینجا که «عبدالله بن احمد» از او روایت می کند همان «علی بن حسین طاطری» باشد، به قرینه اینکه در وسائل چنین آمده است: «... از عبدالله بن احمد، از علی بن حسین طاطری...»^۳

بنابراین این شخصیت به هیچ وجه در طبقه علی بن حسین بن بابویه نبوده است.

عبیدالله بن حسین: «علی بن حسین» که «عبیدالله بن حسین»، از او، از علی بن ابوحمره، از ابن یقطین، از صادق علیه السلام روایت می کند.^۴

۱. مراجعه شود به معجم رجال حدیث، ج ۹، ص ۲۳۱.

۲. مراجعه شود به کافی، ج ۱، ص ۴۷۷، باب تولد ابوالحسن موسی بن جعفر علیه السلام.

۳. مراجعه شود به وسائل الشیعه، ج ۱۳، ص ۳۳۲، ح ۱۷۸۷۵.

۴. مراجعه شود به وسائل (آل البیت)، ج ۷، ص ۵۰۶، ح ۹۹۷۹.

او قطعاً از طبقه‌ی علی بن حسین بن بابویه نبوده است؛ زیرا او از علی بن ابوحزمه روایت نقل می‌کند که بسیار پیش از علی بن بابویه قمی بوده است.

علی: در کافی آمده است: از علی، از علی بن حسین، از محمد کناسی، گفت: به نقل از کسی که حدیث را به اباعبدالله (علیه السلام) می‌رساند، به ما گفت...^۱

بلافاصله بعد از این روایت، حدیث ۲۰۲ آمده است: «از او، از علی بن حسین، از علی بن ابوحزمه، از ابوبصیر، از اباعبدالله (علیه السلام) ...»

به نظر می‌رسد به قرینه‌ی سند بعدی گفته شده در همین کافی، «علی بن حسین» در این سند «علی بن حسین یمانی» بوده باشد.

کافی: از علی، از علی بن حسین یمانی،...^۲

به هر صورتی که بوده باشد، او، علی بن حسین بن بابویه قمی نیست؛ زیرا ابن بابویه در چنین سندهایی در کافی نیامده است، و نیز به دلیل اختلاف طبقه.

پس وی، از اینکه هم طبقه‌ی علی بن حسین بن بابویه باشد خارج می‌شود.

علی بن حاتم: این عنوان در تهذیب شیخ طوسی با این ترکیب «علی بن حاتم، از علی بن حسین، از احمد بن ابوعبدالله» در سه جا آمده است: ج ۳، ص ۷۲ و ۷۳، ح ۲۳۲، و ج ۳، ص ۸۶، ح ۲۴۳، و ج ۳، ص ۸۷ و ۸۸، ح ۲۴۷.

گفته شد که «علی بن حاتم» از ابن بابویه دست‌کم در این عنوان-روایت نقل نمی‌کند، و نیازی به تکرار این مطلب نیست.^۳

پسرش، ابوجعفر محمد: او شیخ صدوق محمد بن علی بن حسین بن بابویه است.

۱. مراجعه شود به کافی، ج ۸، ص ۱۷۸، ح ۲۰۱.

۲. مراجعه شود به کافی، ج ۱، ص ۵۱۹، باب تولد صاحب الزمان (علیه السلام).

۳. به مطالبی که در بررسی روایات التهذیب در ابتدای این پیوست بیان کردم مراجعه نمایید.

گفته محقق خوبی (پسرش از او روایت کرد) به روشنی اشاره می‌کند به اینکه به نظر محقق خوبی اطلاق «علی بن حسین» به «ابن بابویه قمی، پدر شیخ صدوق» اشاره دارد؛ ولی وی به این دلیل قائل به اشتراک شده که از کسانی که با همین عنوان در غیر طبقه ابن بابویه قمی قرار دارند دوری کند؛ زیرا رویه محقق خوبی در معجم چنین است که در هر عنوانی که شرح حالش را بیان می‌کند، همه کسانی را که او از آنها روایت نقل می‌کند و نیز همه کسانی را که از او روایت می‌کنند، صرف نظر از طبقه‌شان، فهرست می‌کند.

محمد بن علی محبوب: این «علی بن حسین» که محمد بن علی محبوب از او روایت می‌کند، یک بار از صفوان از منصور از امام صادق علیه السلام روایت نقل می‌کند، و بار دیگر از حماد بن عیسی از امام صادق علیه السلام^۱ و علی بن حسین گفته شده در اینجا، یقیناً از طبقه ابن بابویه قمی نیست؛ پس با او در طبقه اشتراکی ندارد.

محمد بن یحیی: همان عطار است که ابن بابویه از او بسیار روایت می‌کند.

محمد بن یحیی از «علی بن حسین» به تنهایی و بدون هیچ لقبی، از سیف بن عمیره، از محمد بن مروان، از امام صادق علیه السلام روایت نقل کرده است.^۲

و این گونه نیز روایت کرده است: محمد بن یحیی، از علی بن حسین، از ابن اورمه، از حسین بن سعید...^۳

و در طریق اول، «علی بن حسین» گفته شده، از طبقه ابن بابویه قمی نیست؛ زیرا او از سیف بن عمیره روایت می‌کند، و ابن بابویه قطعاً از طبقه سیف بن عمیره نبوده است.

در طریق دوم هم «علی بن حسین» همان ابن بابویه نیست؛ زیرا او از ابن اورمه روایت نقل می‌کند، و ابن اورمه قطعاً از طبقه ابن بابویه قمی نبوده است؛ زیرا ابن اورمه از معاصران امام

۱. مراجعه کنید به وسائل الشیعه (آل البيت)، ج ۴، ص ۲۲۵، ح ۴۹۸۶، و ج ۹، ص ۳۳۱، ح ۱۲۱۵۱.

۲. مراجعه کنید به وسائل الشیعه (آل البيت)، ج ۷، ص ۱۷۱، ح ۹۰۳۳.

۳. مراجعه کنید به کافی، ج ۶، ص ۳۸۸، باب فضیلت آب فرات.

هادی علیه السلام است و حتی گفته می‌شود معاصر امام جواد علیه السلام بوده است، و حتی شیخ طوسی او را از اصحاب امام رضا علیه السلام برشمرده است. نهایت چیزی که دربارهٔ ابن بابویه قمی گفته شده، این است که وی معاصر امام حسن عسکری علیه السلام بوده است؛ در حالی که هیچ‌کس نگفته است ابن اورمه معاصر امام عسکری علیه السلام بوده است؛ بنابراین «علی بن حسین» که محمد بن یحیی از او روایت می‌کند از طبقهٔ علی بن حسین بن بابویه قمی نبوده است؛ پس با وی در طبقه‌اش اشتراک ندارد؛ به این معنا که محمد بن یحیی، شیخ ابن بابویه است و نه برعکس؛ زیرا محمد بن یحیی از ابن بابویه روایت نکرده است.

حَسَاب: «علی بن حسین» که حَسَاب از او، از محمد بن ابوحمزه، از عبدالله بن سنان، از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.^۱

این «محمد بن ابوحمزه» که «علی بن حسین» در اینجا از او روایت می‌کند، همان محمد بن ابوحمزه ثمالی است.^۲ شیخ طوسی در کتاب رجال خود، ص ۱۳، شمارهٔ ۴۶۵۰ او را از اصحاب امام صادق علیه السلام برشمرده است؛ پس این «علی بن حسین» قطعاً در طبقهٔ علی بن حسین بن بابویه قمی قرار نمی‌گیرد؛ پس با او در طبقه، اشتراک ندارد.

عوفی: عوفی، از علی بن حسین، از محمد بن عبدالله بن زراره، از محمد بن فضیل، از ابوحمزه، از امام باقر علیه السلام روایت می‌کند.^۳

تأکید می‌کنم این «علی بن حسین» از طبقهٔ «علی بن حسین بن بابویه قمی» نیست؛ زیرا وی از محمد بن عبدالله بن زراره روایت می‌کند که در زمان ابوالحسن علیه السلام وفات یافت، و مشخص است ابوالحسن، امام کاظم علیه السلام بوده است.^۴

۱. مراجعه شود به کافی، ج ۳، ص ۵۴۲، باب زیادی اموال مملوک، مکاتب، و دیوانه.

۲. مراجعه شود به رجال نجاشی، ص ۳۵۸، شمارهٔ ۹۶۱.

۳. مراجعه شود به کافی، ج ۲، ص ۵۶۸، باب حرز و چشم‌زخم.

۴. مراجعه شود به معجم رجال حدیث، ج ۱۷، ص ۲۵۳، ح ۱۱۱۱۷.

پس «علی بن حسین» گفته شده در اینجا با «علی بن حسین بن بابویه قمی» در طبقه یکی نیست.

نتیجه گیری:

نتیجه بررسی همه کسانی که از عنوان «علی بن حسین» به تنهایی و بدون هیچ لقبی، روایت نقل کرده اند این است که امکان ندارد آن‌ها از «علی بن حسین بن بابویه» روایت کرده باشند، مگر دو مورد که محقق خوبی آن دو را بیان کرده است:

«و پسرش ابوجعفر از او روایت کرده است؛ و پسرش، ابوجعفر محمد.»

و منظور از این دو، فرزند علی بن حسین بن بابویه بوده است؛ یعنی ابوجعفر محمد شیخ صدوق رحمته الله؛ به این ترتیب به روشنی تمام مشخص می شود عنوان «علی بن حسین» وقتی به تنهایی و بدون هیچ لقبی و در عصر ابن بابویه به کار می رود منظور «علی بن حسین بن بابویه» پدر شیخ صدوق بوده است و نه هیچ شخص دیگری؛ با همان تفصیلی که در بحث کسانی که عنوان «علی بن حسین» به تنهایی، از آن‌ها روایت نقل کرده، و بحث کسانی که آن‌ها از «علی بن حسین» بدون هیچ لقبی، روایت نقل کرده اند بیان شد.

در بحث «کسانی که از آن‌ها روایت می شود» منحصر بودن عنوان «علی بن حسین» به ابن بابویه مشخص شد، و اینکه او با دیگران در طبقه یا اسم اشتراکی ندارد؛ و از کسانی که محقق خوبی بیان کرده است که «علی بن حسین» از آن‌ها روایت می کند، روایت کردن ابن بابویه از آن‌ها ثابت نشد؛ زیرا آن‌ها پیش از ابن بابویه بوده و در طبقه، با او اشتراک نداشته اند؛ پس عنوان «علی بن حسین» به مشایخ وی و کسانی که او از آن‌ها روایت می کند منحصر شد که توضیحش قبلاً گفته شد.

اگر راوی دیگری با او در عنوان «علی بن حسین» مشترک بود، حتماً در طبقه او کسی پیدا می شد که این عنوان، جدای از قرینه یا لقب یا نسبت یا جد بر او نیز اطلاق شود؛ در حالی که ما هرگز چنین شخصی را نیافتیم؛ بلکه تمام کسانی که هم عصر ابن بابویه بوده اند و

اسمشان نیز «علی بن حسین» بوده است، یا فقط همراه با جد یا لقب یا نسبت آورده شده‌اند که غالباً هم به همین صورت بوده است. یا به‌تنهایی و بدون این القاب گفته شده‌اند، ولی قرینه‌ها به‌روشنی نشان می‌دهند که او ابن بابویه قمی نیست؛ همان طور که این مطلب درباره «علی بن حسین» که از احمد بن ابوعبدالله روایت می‌کند و «علی بن حسین» که علی بن حاتم از او روایت می‌کند روشن شد.

اندکی قبل در بحث «راوی» گفته شد کسانی که محقق خوبی گفته است آن‌ها از عنوان «علی بن حسین» بدون هیچ لقبی، روایت می‌کنند، هیچ‌کدامشان امکان ندارد از «علی بن حسین بن بابویه» روایت نقل کنند، مگر پسر او ابوجعفر محمد بن علی شیخ صدوق؛ به‌علاوه گفته محقق خوبی درباره عنوان «علی بن حسین»: «پسرش ابوجعفر محمد از او روایت کرد» اشاره‌ای روشن از محقق خوبی است به اینکه این عنوان به «علی بن حسین بن بابویه» بازمی‌گردد که پیش‌تر گفته شد.

در ابتدای کلام، سخن میرزای نوری و دیگران آمد که منظور از به‌کاربردن اسم «علی بن حسین» در کتاب‌های رجال و حدیث، وقتی به‌تنهایی و بدون لقب به کار برده شود، «علی بن حسین بن بابویه قمی» است.

با ملاحظه تمامی مطالب گفته‌شده، اشکال مطرح‌شده از طرف کسی که می‌گوید به‌کاربردن عنوان «علی بن حسین» به‌تنهایی و بدون هیچ لقبی، به ابن بابویه دلالت ندارد، فقط جدل و اشکال‌تراشی است که هیچ توجیهی ندارد و به آن توجهی نمی‌شود.

نکته سوم

نشانه دیگری که دلالت می‌کند بر اینکه «علی بن حسین» همان «علی بن حسین بن بابویه» است توجه به این نکته است که «علی بن حسین» موجود در سند وصیت، از «احمد بن محمد بن خلیل» روایت می‌کند، و این «احمد بن محمد بن خلیل» در طبقه مشایخ «علی

بن حسین بن بابویه» یا همان کسانی قرار می‌گیرد که وی از آن‌ها روایت نقل می‌کرده است؛ افرادی مثل سعد بن عبدالله، احمد بن ادريس، و عبدالله بن جعفر حمیری.

دلیل بر این نکته آن است که احمد بن محمد بن خلیل از «محمد بن صالح همدانی» روایت می‌کند که او از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام و از وکیلان امام مهدی علیه السلام در زمان غیبت صغری بوده است، و سعد بن عبدالله و عبدالله بن جعفر حمیری از محمد بن صالح همدانی روایت نقل می‌کنند و این دو از مشایخ علی بن حسین بن بابویه هستند.

این به روشنی نشان می‌دهد که «احمد بن محمد بن خلیل» از طبقه مشایخ ابن بابویه و از کسانی بوده است که وی از آن‌ها روایت نقل می‌کند؛ پس او از مشایخ وی، یا از کسانی است که ابن بابویه از آن‌ها روایت می‌کند؛ همان طور که در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است؛ به خصوص بعد از در نظر داشتن اینکه منظور از عنوان «علی بن حسین» وقتی به تنهایی و بدون هیچ لقبی در آن دوره به کار برده شود، فقط «ابن بابویه بزرگوار مشهور همچون خورشید میان روز» بوده است.

در اینجا روایتی را بیان خواهیم کرد که در آن «احمد بن محمد بن خلیل» از «محمد بن صالح همدانی» روایت نقل کرده است، و بعد از آن سندهایی را که در آن‌ها «سعد بن عبدالله» و «عبدالله بن جعفر حمیری» از «محمد بن صالح همدانی» روایت کرده‌اند ذکر خواهیم کرد:

مجلسی در بحار الانوار: به نقل از کتاب غیبت شیخ طوسی: جماعتی، از تلّکبری، از احمد بن علی رازی، از حسین بن علی، از علی بن سنان موصلی، از احمد بن محمد بن خلیل، از محمد بن صالح همدانی، از سلیمان بن احمد، از ذبال بن مسلم، و عبدالرحمان بن یزید بن جابر، از سلام، گفت: از ابوسلمی چوپان پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: شنیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «شی که من به آسمان برده شدم، خداوند عزیز - که ستایشش بلند است - به من فرمود: رسول، به آن چیزی که به سوی او نازل شد ایمان آورد. عرض کردم: و مؤمنان هم. حق تعالی فرمود: راست گفתי، ای محمد! چه کسی از امت جانشین توست؟ گفتم: بهترینشان. حق تعالی فرمود: علی بن ابی طالب؟ گفتم: بله، ای پروردگار. فرمود: ای محمد! من به زمین نظری

افکندم و از آن، تو را برگزیدم. پس یکی از اسامی خودم را برای تو جدا کردم؛ پس من در جایی یاد نمی‌شوم مگر آنکه تو با من یاد شوی؛ من محمود هستم و تو محمد. سپس بار دوم نظری افکندم و از زمین، علی را برگزیدم و یکی از اسم‌های خود را برای او جدا کردم؛ پس من اعلی (بالاترین) هستم و او علی (بلندمرتبه) است.

ای محمد، من تو را آفریدم، و علی و فاطمه و حسن و حسین را از شبخ نوری از نور خود آفریدم، و ولایت شما را بر اهل آسمان‌ها و زمین‌ها عرضه کردم؛ پس هرکس آن را پذیرفت از نظر من از مؤمنان است و هرکس آن را انکار کرد از نظر من از کافران است.

ای محمد، اگر بنده‌ای از بندگانم، مرا آنچنان بندگی کند که همچون مُشکی پوسیده گردد و سپس نزد من آید در حالی که با ولایت شما مخالفت کرده باشد او را نمی‌آمزم تا آنکه به ولایت شما اقرار کند. ای محمد! آیا می‌خواهی آن‌ها را به تو نشان دهم؟ گفتم: بله ای پروردگار من! فرمود: به راست عرش توجه کن. پس توجه کردم؛ ناگاه من با علی و فاطمه و حسن و حسین و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و مهدی به وضوح و روشنی در نور بودیم؛ نماز می‌خواندند در حالی که مهدی در میان آن‌ها همچون ستاره‌ای درخشان می‌درخشید. گفت: ای محمد! این‌ها حجت‌های من هستند و این، قیام‌کننده عترت توست، ای محمد! سوگند به عزت و جلالم، او حجت واجب برای اولیای من و انتقام‌گیرنده از دشمنان من است.»^۱

شیخ علی نمازی شاهرودی در مستدرکات علم رجال حدیث، ج ۱، ص ۴۳۴ در شرح حال احمد بن محمد بن خلیل آورده است:

«... و در غیبت، ص ۱۰۳ با سندی دیگر از علی بن سنان موصلی عدل، از احمد بن محمد بن خلیل، از محمد بن صالح همدانی روایتی برای صراحت به آن‌ها و اسم‌ها و فضایلشان آمده است...»^۲

۱. بحارالانوار، ج ۳۶، ص ۲۶۰ تا ۲۶۲.

۲. در نسخه چاپی که در حال حاضر از کتاب غیبت موجود است نوشته شده: «احمد بن محمد خلیلی...» و چه بسا اشتباهی رخ داده باشد؛ به خصوص بعد از نقل علامه مجلسی و شیخ علی نمازی شاهرودی از کتاب غیبت که در متن

شیخ صدوق در کمال الدین این گونه آورده است:

- «پدرم، و محمد بن حسن بن احمد بن ولید (رضی الله عنهما) به ما گفتند: عبدالله بن جعفر حمیری به ما گفت: محمد بن صالح همدانی به من خبر داد، گفت: به صاحب الزمان (علیه السلام) نوشتم: اهل بیت من، مرا با حدیثی که از پدران شما روایت شده است می آزرند و سرزنش می کنند؛ اینکه آن ها (علیهم السلام) فرموده اند: قائمان و خادمان ما شروترین خلق خدا هستند. امام (علیه السلام) به او نوشت: «وای بر شما! آیا نمی خوانید خداوند عزوجل می فرماید: ﴿وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرَى ظَاهِرَةً﴾ (میان آنان و شهرهایی که در آن ها برکت نهاده بودیم شهرهایی آشکار قرار داده بودیم). به خدا سوگند ما آن شهرهایی هستیم که خداوند در آن ها برکت نهاد، و شما همان شهرهای آشکار هستید.»^۱

- پدرم (علیه السلام)، از سعد بن عبدالله، از محمد بن صالح به ما گفت: [به حضرت نامه] نوشتم و از حضرت خواستم برای «بادشاله» که ابن عبدالعزیز او را زندانی کرده بود دعا بفرماید، و از ایشان اجازه خواستم کنیزی اختیار کنم تا برای من فرزندی بیاورد. در جواب چنین آمد و فرمود: «کنیزی برای فرزندان شدن انتخاب کن، و خدا هرچه بخواهد می کند، و زندانی را خداوند آزاد می کند.» پس آن کنیز وضع حمل کرد و بچه را به دنیا آورد و مُرد، و زندانی در همان روزی که این تویق برای من صادر شد آزاد گردید.^۲

و غرض از مطالب گفته شده، آن بود که «احمد بن محمد بن خلیل» از طبقه مشایخ ابن بابویه است؛ مثل سعد بن عبدالله، و حمیری و...؛ و «علی بن حسین» که از این ها روایت می کند همان علی بن حسین بن بابویه است و نه هیچ کس دیگر؛ همان طور که به تفصیل این نکته توضیح داده شد.

آورده شده است؛ و شاید این مرد به جدش «خلیل» منسوب شده باشد و گفته شود «خلیلی».

۱. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۸۳، باب ۴۵، ح ۲.

۲. کمال الدین و تمام النعمه، ص ۴۹۷، باب ۴۵، ح ۱۲.

تکمیل مطالب گفته شده

«علی بن سنان موصلی» در روایت گذشته، بدون واسطه از «احمد بن محمد بن خلیل» روایت نقل کرده است و با توجه به اینکه «احمد بن محمد بن خلیل» در طبقه مشایخ علی بن حسین بن بابویه قرار دارد، روشن می‌شود که «علی بن سنان موصلی» در طبقه «علی بن حسین بن بابویه» بوده است.

در این مطلب هیچ شک و تردیدی وجود ندارد؛ به خصوص بعد از در نظر داشتن اینکه علی بن سنان موصلی از پدرش، داستان هیئت اهل قم را نقل کرده، که در ابتدای غیبت صغری رخ داده است؛ پس این راوی، معاصر با غیبت صغری بوده است.

علی بن حسین بن بابویه نیز از معاصران امام عسکری (علیه السلام) بوده و از طرف ایشان نامه‌ای دارد. وی زنده بود تا آنکه در سال ۳۲۹ق در سال «پراکنده شدن ستارگان» یعنی اواخر غیبت صغری، در دوران سفیر چهارم، علی بن محمد سمری، وفات یافت.

پس علی بن سنان موصلی، هم‌عصر علی بن حسین بن بابویه، و بدون شک در طبقه او بوده است.

حسین بن علی بزوفری از معاصران حسین بن نوح، سفیر سوم، بوده است؛ پس او نیز معاصر علی بن سنان موصلی، و علی بن حسین بن بابویه بوده است، و سند وصیت این‌گونه است: «بزوفری، از علی بن سنان موصلی عدل، از علی بن حسین، از احمد بن محمد بن خلیل...»

بنابراین بزوفری و موصلی و ابن بابویه همان‌طور که گفته شد در یک طبقه هستند، و «احمد بن محمد بن خلیل» از طبقه مشایخ ابن بابویه بوده است؛ مثل سعد بن عبدالله، و عبدالله بن جعفر؛ یعنی همان‌طور که گفته شد از کسانی است که وی از آن‌ها روایات بسیاری نقل می‌کند. بنابراین هیچ‌گونه خلل زمانی و انقطاعی میان راویان وصیت وجود ندارد تا در نقل روایت یکی از آن‌ها از دیگری، مشکلی به وجود آمده باشد.

این گفته ما که «احمد بن محمد بن خلیل» از طبقه مشایخ ابن بابویه است نشان می‌دهد شخص روایت‌کننده از «احمد بن محمد بن خلیل» با عنوان «علی بن حسین» همان «ابن بابویه» بوده است و نه هیچ‌کس دیگری؛ به‌خصوص در مبحث «راوی و مروی عنه» دربارهٔ راویانی که از این عنوان یعنی علی بن حسین- روایت نقل کرده‌اند و نیز کسانی را که وی از آن‌ها روایت نقل کرده است در نظر داشته باشیم که عنوان «علی بن حسین» را منحصر به ابن بابویه قمی می‌کند؛ همچنین با توجه به امور مهم و متمایزکننده‌ای که در ابتدای این کلام گفته شد؛ والله مستعان.

و سپاس و ستایس از آنِ خداوند پروردگار جهانیان است
و سلام و صلوات تام و تمام خداوند بر ائمه و مهدیون باد!

شیخ ناظم عقیلی

یکشنبه: ۲۸ رجب ۱۴۳۱ ق

[معادل با ۲۰ تیر ۱۳۸۹ ش]